

برای کتابخانه مجلس شورای اسلامی
 خراسان ۲۹۵
 شماره ثبت کتاب ۲۹۵

کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	عاصم‌هاک عمیرالری
مؤلف	
موضوع	
شماره اختصاصی	(۷۷) از کتب اهدائی: کم‌نادر
شماره ثبت کتاب	۲۹۵
جمهوری اسلامی ایران	



۷۷
 ۲۱۰۴۶۱

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
تاسیس ۱۳۰۲ هجری قمری
شماره ثبت کتاب ۲۱۰۴۹۱

مجلس شورای اسلامی
کتابخانه
کتاب (۷۷) از کتب ادعائی : کلمه زاده

جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۲۱۰۴۹۱



۷۷ کرم زاده

۲۱۰۴۹۱

نطق مبارک حضرت مولی‌الورعی علیه السلام روح باده

فداه ۱۹ نوامبر ۱۹۱۳

خوش آمدید از وقتی که از این سفر مر حبت نمودم
تا دیروز هیچ شیدی در عصاب من بود
از آنوقت تا بحال این سیجان در جمیع عصاب
بود و همچنین از خستگ راه تکلم مشکل بود دیگر خواندن
نوشتن بیهایت سخت بود ابدا چیزی نمی نوشتم
مگر تلغرافاتی باشد که لازم بود اما از عنایات
جمال مبارک نوعی عالم خوب شد که دیروز چیز نوشتم
الحمد لله احوال بدون دوا و علاج روبه بهبودی است
صرف موهبت جمال مبارک عجب سیجانی بود مثل
اینکه این عصاب را قلاب انداخته می کشیدند
و کلمه صحبت میداشتم حسنه میشدم صحبت نمودن
بجبر و عطف بود اربس این عصاب متأثر شده
بود فی الحقیقه اگر انانی مؤید نخبهات گردد
هر روز

هر نوعی خوشتر است من که باین موهبت مؤید
نشدم فقط اگر از برای بعضی اسبابی فراهم بیاید
که این قواء جسمانی را و این اعضا و ارکانش را در سپیل
خدمت جمال مبارک صرف کند موهبتی عظم از این نمی شود
و در نهایت هم بشاد است فائز شود این قوای جسمانی
السان اگر در سپیل هواد هوس متلاشی شود دیگر چه
حسرتی اعظم از ان اوقات گذشته قوی تحمیل رفت
بن آب شد اعضا و اعصاب از هم پاشید لفظ آخر
رسید اما در چه فکارس اما در چه گذشته در
هواد هوس و نتیجه حسرت و ندمت ابدی دیگر
ذلتی اعظم از این نمیشود و ذلک هو الخسران
لمبین اما اگر به بیند الحمد لله بفضل موهبت
جمال مبارک جانش دلش در وحش اعضایش
قوایش ارکانش جمیع در سبیل محبت الله در
بلایا و محن و رزایا گذشته چه سرور می عظم

از این من که موفق شدم انشاء الله شما با
 این موهبت مؤید گردید کار آن بود که حارثین
 حضرت مسیح کردند بحضرت مسیح وفا داشتند
 بعد از حضرت نفیس را حتی نکشیدند و دقیقه
 آرام نگرفتند شب و روز در ترویج امر پندگزارند
 و در اندام بکوت الله سعی کردند و در خجذاب
 شغال نفوس میام نمودند همیشه سرگردان
 بی سرو سامان هر روز در یک کوهی هر شب در
 یک صحرائی هر آنی در یک شهری هر دقیقه در یک
 دیاری تنها و بیکیس لغزه زنان فریادکنان مردم
 را بملکوت الهی دعوت کردند صدمه خوردند
 زخم کشیدند عقوبت دیدند از اهل و عیال
 گزشتند همه را گذاشتند و رفتند و به تبلیغ
 امر الله مشغول شدند تا آنکه همه در سبیل
 حضرت مسیح روحی له العز شهید شدند
 حضرت

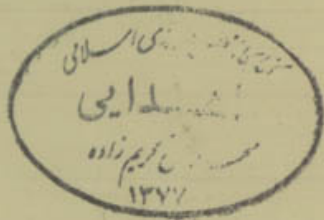
حضرت مسیح را فراموش نکردند آن عنایات
 را فراموش نه نمودند آن تقالیم را از نظر
 محو نکردند آن تضایح و قیوضات او را نسیان
 ننمودند شب و روز میکوشیدند که بلکه موفق
 شوند ایضا فاش انست که بحضرت روح نهایت
 وفا را نمودند آنها یا زدن فر بودند ولی در سبیل
 جمال مبارک نفوسی مبعوث شدند که
 نهایت درجه صدمه را کشیدند مقصود نیست
 آنهایی که حقیقت وفا داشتند ظل سلطان
 از برای من در پاریس حکایت کرد گفت میخواهم
 ببینم فی تقضیش را برای شما بگویم
 خواهم دارم پنجکایت را گوش بدیده
 گفتم بگو چه عیب دارد گفت قضیه سلطان
 لشکر آرد و محبوب لشکر را میخواهم تقضیش
 را برای شما ذکر کنم فتمها عوزد که این
 کار

کار را پدرم کرد و این گناه از من سر
 نرزد و این عصیان برگردن پدرم است
 بمن نوشت حضرات را بیاور بکش من نوشتم
 که حضرات یعنی سلطان لشکر و محبوب لشکر
 از اشخاص عادی نیستند که من آنها را بیاورم
 بکشم از نفوس محترم و معتبر این شهرند
 از گشتن آنها ابالی اصفهان خلع جزع و فرغ
 خواهند نمود مصلحت دولت نیست که
 آنها را بکشد جواب ثانی رسید که باید حکماً
 آنها را بکشی جواب نوشتم که این مسئله
 بسیار مشکل است اگر می فرمایید آنها را
 بیاورم تو به بدسم اینها از نادانند از سلاله
 پیغمبر هستند از سادات صحیح لشکرند امر
 ستم آمد که بدون مراجع بوصول این
 امر فوراً آنها را بیاور بکش من اول
 نوشتم

اشخاصی فرستادم نزد حضرات که آنها را
 بضیعت بکشند که امر چنین است من مجبورم
 دیگر جاره منیت خرا که شماها بترس
 بکنید من علما را جمع میکنم و شما را در
 مجلس حاضر میکنم اینجا بتری بکنید این
 و سید میشود که من شما را از این ورطه
 خلاص نمایم قبول نکردند مجبور شدم آنها
 را بکشم بیاورم بعد در مجلس نفوسی متعده
 سرآ محرابه نزد آنها فرستادم بضیعت بکشند
 و بانها بگویند که این حکم پادشاهی است
 نمیشود از آن صرف نظر کرد شما بیا سید
 بتری کنید از این مسئله بگذرید و الا
 شاه با با ابداً قبول نمی کند آنها قبول
 نکردند بعد خودم آنها را در شب خواستم
 کفتم آقا سید حسن آقا سید حسین بنمسئله
 رح

خس عظیم شده است شاه بابا
 نهایت صراحت و قتل شما دارد وسیله دیگر
 از برای من در دست نمانده است مگر آنکه
 بگویم شما تبری کرده اید و الا اگر من
 نکنم شاه بابا مرا سؤل میداند من
 نمی گویم که بد بگوئید همین قدر بگوئید
 که ما بجهائی نیستیم دیگر من باقیش
 را درست می کنم گفتند ممکن نیست
 ما بجهائی هستیم یا بهاء الا به
 گفتیم آقا میرزا حسن بکنند گوش ندا گفتند
 یا بهاء الا بهی آنچه لازم بود من کردم
 ابد قبول نکردند شاه هم با بهنایت
 صراحت قتل آنها را می طلبید دیدم اگر
 من نکنم شاه بابا مرا میکشد این
 حکایتی است که ظل السلطان برای من

گفت مسکینت که آنچه من کردم که
 همین قدر بگوئید ما بهائی نیستیم آنها
 قبول نکردند بل گفتند یا بهاء الا بهی
 یا بهاء الا بهی
 نه دانه هم علی تنباخ نمود



نوله نور چشمه بنده فضل اله در يوم نهم شهر ربيع الاول ۱۳۱۲ هـ و ماه پنج جلوه
 منظر اله بن خلد اله بنه و سطنه امه که برادر اله نایب و بر قمر
 انتر بار شاه را پنج بانه حبه را کنار خط معار

نوله نور چشمه کا کلوا در سه شنبه که شنبه و شنبه ۱۸ مجذبه
 و شنبه ۱۸ ربيع الاول

مسئله مشهوره

هو النطق امام الرجوع

يا حسن اسمع ندائي من نظري انه ذكرك و
 اوليائه في كل الاحيان يشهد بك ذلك ا
 لعزير العلام و تذكر صلحك التي آمنت بر
 بها اذا اخذت التلازل كل الجبهات ابن لوح
 را نوريه نوشته است كلمش خوب فطش سياره

ای ثابت بر پیمان خوش باشی که از نسیم جان پر و عنایت بیدار شد در دهر شیار
 کشتی هدایت باقی و مظهر مختص بر حمت من بن و در بدر این هدایت
 که مانند سراج است و درین این سراج محبت اله و شفاع طاعت
 خلاق رحمانی در روش و سلوک یزدانی این میزان است هر نفسی را
 نظر با اعمال و رفتار او نماید تا ثمره وجود مشهود گردد و درایت و
 نبیفات قدس موج زند و علیک التیمة والشفاع ع

ای ثابت بر پیمان خوش باشی که از نسیم جان پر و
 عنایت بیدار شدی و هوشیار شستی و هدایت
 باقی و مظهر مختص بر حمت من یث و کردیدی
 این هدایت کبری مانند سراجست و درین این
 سراج محبت اله و شفاع طاعت اخلاق رحمانی
 در روش و سلوک یزدانی این میزان است هر نفسی
 را نظر با اعمال و رفتار او نماید تا ثمره وجود مشهود گردد
 و درایت هدایت قدس موج زند و علیک التیمة

التمیة والشفاع ع

کاتب نوریه



بنام خداوند یکتا
ای کریم انشا الله بغایت کریم و ظل سدره
رب العالمین تیرج باش و بنویضات منزله از سما
قصه فائز ذکر ت لدی اعرش بوده و خواهد بود
و این از غظم عنایات الهیه محبوب ای کریم
که خدمت را محکم کن که شاید نفوس ضعیفه از ذکر
مالک بریه بکمال حب و قدرت قلبیه ظاهر شوند
بشایسته دنیا و مافیها ان نفوس را از حق منع نماید

کل باخلاق روحانیه در این ایام الهیه ظاهر کردند
ای کریم باده روحانیه معنویه آماده و ساقی احتیاج بود
ولکن اکثر بریه ممنوع و محروم مشاهده می شوند حق بکمال
خلو و ظاهر و خلق در نهایت اشتیاق شتاق
مع ذلک عشاق از معشوق محروم و در تیره فراق
در حراق لذت احوادی و ناصح و معلم لازم دارند تا
بدانند که سبب منع چیست و علت بعد چه بعضی
از عباد تعلیم محتاج نیستند ایشان بمنزله عیون
مشاهده میشوند و عین را دیدن نباید آموخت
و هم چنین کوش را شنیدن چنانکه با عنایت
روح مفتوح شد خودش مشاهده نمایند و لکن در کل
ایمان باید بطلعت حسن پناه بر گو که مباد در مرد و یا

علت اخری حالت شود و جای کرد ایشانند عباد که
 بعد از ارتقاء نذا بافق اعلی توجیه نموده اند و بشان
 میقتند که احدی قادر بر انحراف ان نفوس مطهره از
 شطرا حیدیه نیست از سلب بیان رحمن در کل احیان
 نوشته و می نوشند و بکلمات آئیه مانوس و
 مشتافد و ما چون این نفوس بمو عظمت حسنه و
 نصیاح مشفقانه محتاج لذا باید اجای آیه کمال
 حکمت و بیان بر این هر خطیر اقدام نمایند بعضی را
 باقوال و بعضی را بافعال و اعمال و بعضی را باخلق
 تبلیغ نمایند و بشطرا حیدیه کشانند اعمال حسنه و
 اخلاق روحانیه بنفسها مبلغ امرند بعضی از این
 محزون نباشند که عالم نیستند و کتب علوم ظاهر

نموده اند ملاحظه در زمان رسول نما که بعد از خلوت
 نیز عظم جمیع علما و ادبا و حکما از ان شریعه عرفان
 محروم مانده و ابوذر که راعی غنم بود بمحضر اقبال
 بغنی متعال بجز حرکت و بیان از قلب و لاش
 جاری و حال جمیع علما را در نزد ذکرش خاضع شده
 میمانند و حال آنکه اول امراضی باو غنساندشته
 تعالی القیدم ذو القصر العظیم انه هو الحاکم علی الارا
 انه لم یقدر لبقیر لذا هر یک از اجای آیه
 که بافق باقیه فی الحقیقه اقبال نمود باو افاضه می شود
 آنچه سبب هدایت بریه باشد بکوی اجای
 من شما طبای معنوی بوده و ستید باید بکول
 قوه آئیه بدریاق اسم عظم امراض باطنیه اهم و

۵
رمدیون اهل عالم را مدوا نمایند و شفا بخشید تا کل
بشاطی بحر اعظم در آیام مالک قدم توجه نمایند
لذا باید کل بقیمص امانت ورد آو دیانت و شعا
صدق و راستی ظاهر و باطن خود را فرین نمایند
تا سبب علو امر و تربیت خلق گردد این ظهور
از برای اهرای حد فوات ظاهره نیامده چنانچه در
بیان از قلم رحمن جاری بلکه لأجل ظهورات کائنات
در نفس انسانی و ارتقاء ارواحهم للمقامات
الباقیه و ما یصدق عقولهم ظاهر و مشرق شده
تا آنکه کل فوق ملک و ملکوت مشی نمایند لعمری
لواخرق الحجاب فی هذه المقام لتطیرن الارواح
الی ساحة ربک فائق الاصباح و لکن چون

۶
بحکمت امر نمودیم لذا بعضی از مقامات در استوار
داشتیم تا جذب مختار زمام اختیار را اخذ نمایند
و کل با دواب ظاهره بین بریه مشی نمایند و بسبب
ناس شوند بعضی عقول شاید که بعضی از حد فوات
مذکوره در کتب التبیان و الاحیاء عدم اطلاق بر
مصالح مکنونه در ان تصدیق نمایند و لکن آنچه از
قلم قدم در ان ظهور اعظم در اجتماع و اتحاد و اخلاق و
آداب و اشتغال بیا تمسک به الراس جاریست
احدی انکار ننموده و ننمایند مگر آنکه بالمره از عقل محروم
باشند اگر ارجای الکی بطراز امانت و صدق و
راستی نرین نباشند ضررش بخودان نفوس و
جمع ناس راجع اولاً ان نفوس ابداً محمل امانت

کلمه آیت و اسرار مکنونه ربانیه بخوانند شد و ثلثه
سبب ضلالت و اعراض آس بوده و خواهند
بود و عن در انما قهر آله غمضه و عذاب آله و
سخط **ای کریم** ندای رحمان از قلم روحانی بلسان
پارسی شنو. لعلی آینه یزدیک اله مقام لاری فی
الملك الاتجلیات هذا الامر الذي اشرق من افق
الطاف ربك اعلم حکیم اگر جمیع بریه حجیات
مانعه را خرق نمایند و صیر قلم اعلی را که در بقعه نور
بازن مالک اسما رفیع است اصغاکتند کل
بجان بشر رحمن توبه نمایند قد منعهم اهوائهم و
هم اليوم منصقون **ای کریم** شمس کلمه آیت که از شرق
اراده مشرق و طالع شد هر صاحب بصری

ادراک نمایند و ان کلمه ثبائیس ظاهره روشن
منصقی است مابین علین الیوم یومی نیست که قلم
اعلی باین اذکار مشغول شود. منبغی لكل نفس غدا
الیوم اذ اسمع آند آ من الأفق الأعلی یبع الوری عن
وراء و یقوم بول آله مقبلاً الی مولاه و یقول التبیك
یا محبوب من فی السموات والأرضین. لسان
رحمن در روضه بیان باین کلمه مبارکه ناطق میفرماید
لازال ذکر ان شیر عظم لا اله الا انا ان یا خلقی لای
تعبدون. بوده و خواهد بود و آنچه در ان مقام از قلم
بدیع اسما و صفات جاری شده نظر حیرت
سابقه بوده که جمیع ممکنات را احاطه فرموده که
شاید اهل امکان از کوثر حیوان که از عین حیرت

رحمن جایست محروم نمائند **ان** لهو لغفور الرحیم
 بعد الذی کان غنیاً عن العالمین **بعضه** از اهل
 فغان و بیان که در عقبه و فوق و یا عقبه از ریاب
 و امثال ان توقف نموده اند لکن نظر بر تو بماند
 که از قبر مابین قوم بوده بکوی عباد امرور زور و ریاست
 که باید خرق جمیع احجاب نمایند و جمع او هام را
 محو کنی و بکمال اقبال بافق چال قبالاً توجیه نماید
 چه که بسیر رحمت عبا کست ایدی الظالمین ممنوع
 شده بامری جز بجاظر من آطور ناظر نباشید
 چه که مابین ناس کلمات موهومه لایغنیه بسیار
 و همان موهومات بعضی از اهل بیان را
 از زیر رحمن که از افق امکان طالع شده منع نموده

و محروم ساخته و ان نفوس بغایت بے درایت
 و غمگین شده می شوند بکوی کم گشتگان وادی
 ضلالت کدام یک از هومات محققه نزد شما
 صدق بوده و رایحه صدق از او آشمام نموده اند
 لا نفسی الحق کلمه رحمت **له** حقایقکم الموهومه و
 بقی الامر لیه المبین القیوم **هزار** سنه او از ید
 نفس موهومیرادر شهر موهوم با جمعی از ناس و
 اولاد متقر داده بودید و بان او هام معکف تفکر نما
 در ان الفسنة بجهت کس بودند **فوالذی** نطقنی
 باحق **قلم** شرم بنماید از ذکر ان نفوس موهومه محجبه
 آنچه در ذکر ان نیز اعظم یعنی قائم در مابین ان قوم
 بوده حرفی از ان تحقیق نداشته و عذرا له مذکور

بنوده چنانچه بعد از ظهور بر کس معلوم و مبرهن شد
 این یکی از موهومات ان نعوس بوده بعد از آنکه بد
 قدرت الهیه غرق حجاب نمود بعضی مطلع شدند
 و جمیعین موهومات دیگر که مابین ان قوم است
 و تا حال خرق نشده باید بجهان قسم شده نمایند
 عسی الله ان یخرقوا لمن یشاء صد مژده و قلب غمی
 باید مقدار عن کل الاشارات و الکلمات بطور
 امر توجه نماید بگو ایوم یوم ریب و اریابیت
 ان اخرقوها بنا کلمه ربکم الغیر الزوهاب ای
 اجای من آخر بصیر انصاف شده نمایند این
 مظلوم در غم ثعبان و در جمیع اعیان بلایه بر او
 وارد که احدی غیر الله مطلع و نفس را انفاق نمود

که شاید از افق انقطاع طالع شود یا ممالک ایداع
 و اختراع از شمار روشن و منیر گردد و قدر خود را
 بداند و از امور اینکه سبب تضییع امر شود مابین
 مانس احتراز نمایند • قل یالیت عرفتم متوجبات
 هذا البحر و ما ستر فیه من الاله حکم ربکم الغیر الزوهاب
 ای کریم تغنیات قلم اعدی را انتهایه و لکن لجن
 دیگر توجه نمودیم • سبحانک اللهم یا الهی اسلاک
 باسماک الهی به نزلت امطار رحمت و خلقت
 ایات قدرات و طلعت شمس شتیک و اطلعت
 رحمتک من فی ارضک و سماک بان
 تبس الله ینفخ امنوا الثواب الامانة و الانقطاع
 ثم اجذبهم الی مطلع الهی منه شرقت شمس الامانة

لیظهر بهم تقدیس امرک بین عبادک و تنزیه حکامک
 فی ملکات ای رب انت الغنی و هم افقر آء لا
 تاخذهم بما غفلوا فارحمهم ثم اغفر لهم لانهم حملوا اشد
 فی سبیلک ان غفلوا عن بعض اوامرک و لکن عثوا
 بقلوبهم و ارجلهم الیک لا تنظر الی خطیئتنا ننظر
 الی انوار الاتی اشرف من آفاق قلوبهم و بلائنا الاتی
 و ردت علیهم فی سبیلک ثم ایدهم بعد ذلک علی
 ما یرتفع به اعلام امرک فی بلادک و رایات عظمک
 فی دیارک انت انت المقدر علی ما تشاء فی
 قبضتک ملکوت الان شاء الله الا انت المتعالی
 الهمین اعلیٰ العظیم **ای کریم** و صایای الیه را از برای
 هر نفسی ذکر نمایند و تلاوت کنی که شاید بجا آید

عالم شوند • ذکر من قبل من بحاکم من کل ائمت و ذکور
 و قل یا رب اعز الغفور •

بحر و حی که در قلم اعلیٰ مستور بت بصورت این کلمات
 ترشح فرموده **ای جمال** بمقترا قدس و اردش دی و منظر
 اکبر فائز کشته امواج بحر معنی الیه را بچشم ظاهر نشاء
 نمودی و کلمات نامات که هر یک مخزن لاله
 حکمت و بیان بود بکوش خود اصغار کردی و فیوضات
 منبسط رحمانیه و رحمت واسعه الیه را نسبت بکل
 بریه بقدریکه عرفان ان ممکن است علی مانع خلک
 ادراک نمودی **ای جمال** ایوم محبت و رحمت و
 خنوع و خضوع و تقدیس و تنزیه ظاهر شود که احدی
 از عباد از اعمال و افعال و اخلاق و کفایت شمار و یک

اعمال و کفایت قبر آتشساز نماید که بجز دستمعه کلمه
یکدیگر راست و لعن نمینمودند. انا خلقنا نفوس اطواراً
بعضه در اعلى مراتب عرفان سازند و بعضی در اول
مثلاً نفس غیب منیع لایدرک را در هیچیک ظهور مشاهده
می نمایند من غیر فصر و وصل و بعضی بیکان ظهور را ظهور
دانسته و اوامر و نواهی او را نفس او امر حق میدانند
این دو مقام هر دو لدی امرش مقبول است و لکن
اگر صاحبان این دو مقام در بیان این دو مرتبه نزاع
و جدال نمایند هر دو مردود بوده و خواهند بود چه که
مقصود از عرفان و ذکر اعلى مراتب بیان جذب
قلوب و لغت نفوس و تبلیغ امر الله بوده از جدل
و نزاع صاحبان این دو مقام تفسیر امر الله شده

و خواهد شد لذا هر دو بار رحمت را اگر چه بر عزم خود
با عی افق عرفان طائرند **ای جمال** غیب منیع
لایدرک نوح و یکجه چه که آتشساز نماید آنچه را
که الیوم محبوب است اهل حق باید با خلاق او
طاهر شوند. ان الله هو استار العیوب و علام الغیوب
و غفار الذنوب. امروز روزی است که بجز حجت
ظاهر است و آفتاب عنایت مشرق و سحاب
جود مر تفع باید نفوس پرشمرده را بنایم محبت
و موثرت و میاه رحمت تازه و خرم نمود ارجای
الهی در هر مجمع و محفلی که جمیع شوند باید بقسمی خضوع
و خشوع از هر یک در تسبیح و تقدیس الاهی ظاهر
شود که ذرات تراب ان محل شهادت دهند

مخلوس ان جمع و جذبہ بیانات روحانیہ ان
 انفس زکیہ ذرات ان تراب را اخذ نماید
 نہ انکہ تراب بسان حال ذکر نماید انا افضل
 منکم چه کہ در محل مشتقات فلاحین صابر و بکل
 دنی روح عطای فیض فیاض کہ درین ودیعه کثیفه
 نموده و مینمایم مع ہمہ انیمقات عالیہ و ظہورات
 لا تحصى کہ جمیع مایحتاج و ہودارین ظاہر و باطن
 فخر نموده و مینمایم و بکمال خضوع و زری قدم کل
 ساکنم ملاحظہ در علما و عرفای قبر نمایند مع انکہ
 در ہوا توحید طاہرند و بندہ کمراتب تجرید و
 تجرد ناطق کلمہ از ان نفوس لدی الکلمہ مقبول نفیاً
 و نفیاً کہ از تکلم لفظ کلمہ توحید عاجز بود چون مقبر

ظہور موقن شد اعمال کردہ اش مقبول شد و ثواب
 کفایت اش محبوب افتاد فاقبر و اما اولی البصار
 قسم باموہج بحر معانی کہ از ابصار ستورست کہ احدی
 قادر بر وصف انہ ظہور عظیم علی ما ہو علیہ نبودہ و
 نیست لہذا باید کل یا یکدیگر برفیق و مدارا و محبت
 سلوک نمایند و اگر نفسی از ادراک بعضی مرتب
 عاجز باشد و یا رسیدہ باشد باید بکمال لطف و
 شفقت با او تکلم نمایند و او را تذکر کنند بن
 دون انکہ در خود فضیلت و علوی شادہ نمایند اصل
 ایوم اخذ از بحر فیوضات است دیگر نباید نظر بکو
 و بزرگے ظریف بایکے کفی اخذ نموده و دیگری کاہی
 و ہم چنین دیگری کو بے و دیگری قدری امروز

نظر کل باید با موری باشد که سبب انتشار
 امر الله گردد و حق شایسته و کواست که ضرری از برای
 این امر ایوم عظم از فاد و نزاع و جدال و کدورت
 و برودت مابین احباب نبوده و نیت • ان
 اجتنبوا بقدره الله و سلطانه ثم القوا بین القلوب
 باسمه المؤلف العليم الحکیم از حق جل جلاله بخوانند
 که بدست اعمال در سبیل او و خضوع و خشوع در جواب
 مرزوق شوند از خود بگذرند و در سایه این نکرند
 منتهای جهد را در تربیت ناس مبذول دارند
 امری از حق پوشیده نبوده و نیت اگر برضا
 حق حرکت نمایند بفیوضات لایتناهی فائز
 خواهند شد این است کتاب مسین که از قلم
 امیرت رب العالمین جاری و ظاهر شد تفکروا فیما نزل

و کونوا من العالمین نفوسیکم ایوم عند الله مامورند
 بتسلیم امر و تخصیص داده شده اند بعنایات مخصوصه
 او کل باید نسبت بایشان خاضع باشند چه که ان
 خضوع الله واقع میشود چون بهر حق است بقی راجع است
 و لکن ان نفوسیکم تخصیص داده شده اند باید
 کمال اتحاد مابینشان مبرهن و ظاهر باشد دیگر
 دیباچ عرفان و مراتب ان نفوس عند الله مشهور
 بوده ^و کذلک او قد اسرارچ البیان بین ^{الان}
 طوبی لمن قتبس من شکاته و استغفاره بانوار الله
 من اصابرین المکرین • و الحمد لله رب العالمین
 باسم ربنا العبد الاعلی
 این است بدایع نصایح الهی که بلسان قدرت

در مکن عظمت و مقعد انس ز نعمت خود میفرماید پس بکوش
جان بشنود و خود را از اصغارا نصیاح محبوب محروم و
ممنوع نماید

ای مؤمن محاصر عطش و ظما غفلت را
از سبیل قدس غایت گیر کن ده و شام تیره بعد را
بصبح نیز قرب منور گردان بیت حجت باقی را
بظلم شهوت فانی خراب مکن و جمال غلام روحانرا
بجبات تیره نفانی پوش توای خالص
کن و از مایه اندیشه منما و معین قلب منیرا
بخاشاک حرص و بهوی سد و مکن چشمه جاریه
دل را از جریان باز مدار بحق تمت کشت و
بجل غایت او متصل باش چه که دون او احید را

از قهر بغیر سازند و از ذلت نفس نجات بخش
ای عباد اگر از جور غای مستوره احدیه مطلع شوید
از کون و امکان هر دو غمی و پی نیاز گردید نا طلب
در جان برافروزید تا بمطلب وسیع منیع که مقام قرب
و لقاء جنان است فائز گردید **ای احمد** از کجرتی
مطمئن خود را منع مکن و از صراط واضح مستقیم محروم
باش چشم را غیر کن و بنور لایح روشن نمائینی
مبار که طیب که محل ضیاء و استضای سماء است
و اردشوی و تجلیات انوار لایمیه منور کردی و
ندای جان فرای انظر ترانے از شرق بیان بجای
من غیر تعطیل شنوی جمال غیب در سبیل ظهور میفرماید
ای احمد نفه از عرف کستان قدس روحانیم بر عالم

عستی وزیده و جمیع موجودات را بطراز قدس صمدی
 مزین فرموده و شمع از طمطمایم غایتیم بر عالمیان
 بذول کشته و جمیع را سرست از این باده قدس
 از عدم محض فانی بر صمد وجود باقی کشیده **ای احمد دیدار**
 پاک و مقدس تا ماتجلیات انوار الانبیاء بر حجت
 ملاحظه نمائے و کوش از آلائش تقلید منزله کن تا
 لحات غدلیب وحدت و توحید را از افان سر
 باقی ان انی بشنوی **ای احمد** چشم و دیع من است
 اورا بنبار نفس و هویت تیره کن و کوش منظر وجود
 من است اورا باغراق مشتهیه نفسیه از اصغاکله
 جامعه باز مدار قلب خزینه من است لاله مکنونه
 ان را بنفس سارقه و هوس خائن سپار دست عکالت

غایت من است ان را از اخذ الواح ستوره محفوظه
 محروم نمائ **ای عباد** فیض رحمت بمنتخایم از سما
 مکرمت بی ابتداءیم چون غیث حاصل در زول و
 جریان است بادیده مقدس و کوش منزله و استعانت
 تمام باین رحمت سبحانی و فیض رحمانی بشناید **ای**
ای بندگان من بتجدید نفس و تقیید هویت خود را
 و تقلید سازید چه که مثل تقلید مثل سراب بقیعه
 در وادی مملکت است که لم یزل تشنگان را سیراب
 نموده و لایزال سقایه نخواهد نمود از سراب فانی
 برداشته بزلال سال لازوال کوثریشا لم دریابد
 لوله قدرت ربانی را از لوله مصنوعی فرق دهید
 و تمیز گذارید چه که مصنوعی ان بلاقات آب فانی و

معدوم شود و قدرتی ان بلاقات آب صافی و طیر
 کرد پس جهید یلغ و سعی منیع نمایند تا لو، لو، قدر صفا
 من دون اشاره بدست آرید و ان معرفت منظر
 نقص من بوده و خواهد بود و لم یزل باب غایت
 زنده و حی و باقی خواهد بود **ای بندگان من جمال قدیم منیر**
 که از ظل بهوی و بعد غفلت بظلال بقا و قرب حرم
 بشابید و چون ارض تسلیم شوید تا ریا حین معطره
 ملونه مقدسه عرفانم از ارض وجود انبات نماید و چون
 نار مشتعل شوید تا حجات غلیظه را محرق نماید و
 اجساد مبروده محجوبه را از حرارت حب الکی زنده
 و باقی دارید و چون هوای طیف شوید تا در ملک قدس
 ولایتیم در آید **ای بندگان من** از مدینه و بیمه ظنیه

توکل بیرون آمده بخانه محکم شیده یقین دارد شوید
 و در جمیع احوال از رحمت و اسعه و غایت محبت پاک
 مباشید که همه بیاض موجودات را محض خود و کرم آریستی
 محض ملک هستی آوردم بی طلب غایت فرمودم
 و بی زوال اجابت فرمودم و بی استعداد منتهای فضل
 وجود را مبذول داشتم جمیع شما اشجار رضوان قدس
 منید که بدست مرحمت خود غرس فرمودم و بی
 رحمت بزرگوار خود تربیت نمودم و از حوادث کونیه
 و خطرات ملکته بلامکه حفظیه حفظ فرمودم حال از
 مغرس و حافظ و مرتبه خود غفلت ننماید و دون
 او را بر او مقدم و ترجیح مدهاید که مباد اریاح سیمو غیثه
 بر شما مود نماید و جمیع را از اوراق بدیعه و اشجار خسته

و افغان نینعه و اغصان لطیفه محروم نماید کلمات حکمت را
 از لسان ظهور قبلم شنو که به سر مریم فرمودم که هرگاه
 بستان شجره یابره را در بستان باقی نگذارد البته
 او را قطع کرده بنار افکند چه که خطب یابرس در خود ولایت
 نازت پس ای اشجار رضوان قدس غایت من خود را
 از نموم نفس خبیثه و ایریاح عقیمه که معاشرت بشیرین
 و غافلین است حفظ نمایند تا اشجار وجود از وجود معبود از
 نفحات قدسیه و روحیات انیمه محروم نگردد و لایزال
 در رضوان قدس احدیه جدید و خرم ماند **ای بندگان**
 بنیان بصرایقان حضرت سبحان را بنمرو هم و تظنون
 منهدم مکنید چه که ظن لم یزل معنی نبوده و لایزال نفسی
 بصرایق استقیم هادی گشته **ای عباد** ید قدرت بسط

محدود مرفعه سلطنت را مغلول فرض گرفته اید و در
 منزله سبوقه غیر مقطوعه ام را مقطوع دانسته اید و
 سحاب مرفعه متعالیه جود و کرم را ممنوع و غیر موطول
 فرض نموده اید آیا بدایع قدرت سلطان احدیتیم نفوذ
 شده و یا نفوذ مشیت و احاطه اراده ام از عالمیان
 ممنوع گشته اگر چنین دانسته اید چرا جمال عز قدس
 احدیتیم را از ظهور منع نموده اید و منظر ذات عز ابدی
 از ظهور در سما قدس البقا ممنوع داشته اید اگر چه انصاف
 بکشاید جمیع حقایق ممکنات را از لاین باده جدید
 سرست بینید و جمیع ذرات اشیا را از اشراق
 انوارش شرق و منور خواهید یافت + فایس ما انتم
 خستیم و ساء ما انتم تظنون **ای بندگان** بعد خود

رجوع نمایند و از غفلت نفس و هوای برآمده قصد سنیاء
 روح در این طور مقدس از سر و ظهور نمایند کلمه جامعیه^{اولیه}
 را تبدیل نمایند و از متفرغ تقدیس و قدس تجرید خرقه^{دایه}
بکوائی عباد غافل اگر چه بدایع رحمت جمیع ممالک غیب و
 شهود را احاطه نموده و ظهورات خود و فضیلت بر همه اشیا
 سبقت گرفته و لکن سیاط عذاب بسی شديت
 و ظهور قهرم بغایت عظیم نصایح مشفقانه ام را بگوش مقدس
 انکسر و هوای بشنود و بچشم سر و سر در بدایع امرم ملاحظه
 نمایند و از امواج بحر رحمت که جمیع اسرار انبیا قطره است
 نزد او محروم نشود و از معین قدس عذاب فرات
 سالنم خود را ممنوع سازید قسم بذات غنیم
 که اگر اقل از ذر بشعور آید بنینه بنیای روح بشاید
 و بعین

و بعین خود بمعین قدسیه متوره واضح و دارد کردید و ندان
 روح القدس را از سرده منطقه در صدر میره بشنود و
 غفلت نمایند **ای احد** از تقیید تعلید بروضه قدس
 تجرید و فردوس عز تو حید بخرام بکوائی عباد غافل یا
 رحمتم را که بوجه اهل اسمانها زمین کشودم بدست
 ظلم و عراض منبذید و سرده مرتفعه غایتیم را بچو و
 اعتنا ف قطع نمایند برستی میفرمایم قلب مخزن
 جواهر متمنعه ثنینه من است محل خرقه فانیه دنیای
 ذتیه مکنید و صدر محل انبات سبلات حبس است
 او را بغبار تیره بغض میالایند بصفا تم تصف شوند
 تا قابل ورود ملکوت عزتم شوند و در جبروت قدسم
 در آید جمیع اشیا کتاب بسین و صحف حکم ویم کنند

بدایع حکمت لدینم را بچشم طاهر مقدس و کوش نورانی
منزّه مشاهده نمایند **ای بندگان من** آنچه از حکم باطن
و کلم طیبه جامعه که در الواح قدسیه احدیه نازل فرمود
مقصود ارتقاء نفس مستعدّه است بسوآت عزّه
احدیه و الاّ جام مقدس از انظر عارفین است و
اجلام منزّه از ادراک بالغین شمرش شود و نور
مسطحه ملاحظه نمایند که اگر جمیع جواهر بصیر و عی
در وصف منتهی مبالغه نمایند و یاد در دون ان منتهای
جهت بسزول دارند این دو رتبه از اثبات نفی و
اقبال و اعراض و مدح و ذمّ جمیع در اکنه حدودیه
بخود مقهور و معروض راجع بوده و خواهد بود و همچنین در
سراج منضیّه که در لیس منظمه در محضر شمارش است
مشاهده

مشاهده نمایند آیا آنچه از بدایع اوصاف منیعه و یا
جوامع صفات ذمیمه در حق او ذکر شود هیچ بر نور او
بفیضاید و یا از ضیاء او بکامد لا فوالذنی نفسی سیده
بلکه در این دو حالت مذکوره او بیک قسم افاضه نور
مینماید و این مدح و ذمّ بقائلین راجع بوده و خواهد بود
چنانچه مشهوداً ملاحظه می شود حال ای عباد
از سراج عزّ قدس ربّانی که در شکوه عزّ انسانی
شتعل و منضی است خود را ممنوع نمایند و سراج
حبّ الّهی را بدین هدایت در شکوه استقامت
در صدر منیر خود برافروزید و بزجاج توکل و انقطاع از
مالوی آله از بهوب انقاس مشرکین جفطش نمایند
ای بندگان مثل ظهور قدس احدیتم مثل بحریت است

که در قعر قمع ان لاله لطیفه غیره ازید از احصاستود
 باشد هر طالبی البته باید که جهد و طلب محکم بسته
 بشاطی ان بحر دراید تا قسمت مقدره در الواح محکومه
 مکنونه را علی قدر طلبه و جهد اخذ نماید حال اگر بشاطی
 قدش قدم نکند دارد و در طلب اوقیام نماید هیچ از ان
 بحر و لاله ان کم شود و یا نقصی بر او وارد و فائز بقسمت
 فی نفسکم و ساء ما انتم توهّمون **ای بندگان** تاله
 ان بحر اعظم لجنی موج بسی نزدیک و قریب است
 بلکه اقرب از جبل و رید بانه بان فیض صمدی فضل
 سبحان و جود رحمت و کرم عز ابراهیم و مهر شویذ و فائز
ای بندگان اگر در بدایع جود و فضیلم که در نفس شما
 و دیعه گذارده ام مطلع شوید البته از جمیع جهات منقطع

شده بمعرفت نفس خود که نفس معرفت من است پی
 برید و از دون من خود را استغنی بنسید و طمطم غایت
 و مقام مکرتم را بچشم ظاهر و باطن چون شمشیر
 از اسم اینیه ظاهر و مشهود بینید این مقام اقدس
 امنع را بشتیبات ظنون و هوی و افکیات و هم غمی
 ضایع مکنز اید شمشیر شمشیری است که با نجه منعه در
 در کمال روح و ریحان در هواهای خوش سبحان بانویا
 طمسنان طیران نماید و بعد بجان دانه آب و گل
 ارض سیر نماید و بحر ص تمام خود را آب و تراب بیالاید
 و بعد که اراده صعود نماید خود را عاجز و مقهور مشاهده نماید
 چه که آنچه آلوده آب و گل قادر بر طیران نبوده و نخواهد
 بود در این وقت ان طائر سماء عالیّه خود را سکن

ارض دایم بیند **حال ای عباد** پرهای خود را بطین غفلت
 و طنون و تراب غل و بغض میالایند تا از ظیران در آنجا
 قدس محروم و ممنوع نمایند **ای عباد** لاله صدف بحر
 صدف را از کنز حکمت ربنا بقوت یزدانی و قدرت
 روح بیرون آوردیم و حوریات غرف ستر و حجاب را
 در مظاهر این کلمات عالیات محکمت محو نمودیم و
 ختم انباء مسکاحتیه را بید القدره مفتوح نمودیم و
 رواج قدس مکنونه ان را بر جمیع مکانات بسزاول شتم
 حال مع جمیع این فیوضات سبوقه محیطه و این عنایات
 مشرقه لیعه اگر خود را منع نمایند ملاست ان بر نفس
 شمارا جمع بوده و خواهد بود **ای اهل بیان** هر روز مقصود
 از آفرینش و خلق خود را دانسته چه که بخواهر جمال
 انفعه

مرتفعه آلتیه اید و لاله بحر فضا احدیه و دون شما را
 در سموات و ارض مشهود است در ظل شما محو و
 بالتبع مرزوق و تنعمند مثلاً ملاحظه در ارض طیبه طبعه
 نمایند که مقصود زارع از سقایه سقایه زرع خود است و
 با حجر صلبه صلبه که در ان کشت و زرع بالتبع مشو
 می شوند پس مقصود از نزول فیض فیاض زراع آجا
 او بوده که محل انبات نبات علم و حکمتند و بن دون
 ان از اعدا و غافلین که اجار ستر و که ارشد بالتبع برجات
 فضیله و قطرات سحابیه مرزوق و شرو بند **ای اهل بیان**
 با جمیع این مراتب عالی و مقامات متعالی از خود غفلت
 مجوید و از حق غلت بگیرد و از مراقبت امر الهی در جمیع
 احوال غافل مشوید و جسد نمایند که کلمات آلتیه را بدو

قیاس ننماید **ای بندگان** اگر صاحب بصیرت بیدار
 دارد گوید و اگر اهل سمیع بشهر سامعین قدم گذارید
 و اگر صاحب قلبیه بحسن موقنین محل گزینید باز
 مشاهده انوار جمال ابریه در این ایام مظلمه محجوب
 نمایند چه که این سنه سنه تحجیر کبری و فتنه عظمی است
ای عباد و صایای روح را با قلم تسلیم و مداد اذعان
 و ایقان بر لوح صدر خود مرقوم دارید و در هر آن توجه
 بان نموده که مباد از حریف از ان تغافل نماید و بکند
 تمام اقبال بحق جسته و از دون اوضاع منموده
 که این است اصل درقه ابریه نبته از شجره آیه **ای عباد**
 نیست در این قلب مکر تجلیات انوار صبح لقا و
 تکلم غمی نماید مگر بر حق خالص از پروردگار شایسته است

نفس ننماید و عهد آله را بشکنید و نقض میثاق نکنید
 باستقامت تمام بدل و قلب و زبان بشتابید
 و مباد شید از غفلت کنندگان برستی میگویم که مثل
 ذیابشر را بیهوش است که بصورت آب نماید و صاحبان
 عطش و طلبش جوید بلوغ نمایند و چون باور سنبه بصر
 و بے نصیب مانند و یا صورت معشوقه که از جهان و
 روح عاری مانده و عاشق چون بدور سد بر نقب
 زیاد و حسرت حاصله ندارد **ای عباد** اگر در این ایام
 مشهود و عالم موجود فی الجمله برخلاف رضا از جبروت
 قضا وارد شود دستنک مشوید که ایام خوش رحمان
 اید و عالمهای قدس روغن جلوه نماید و شمار ادر جمع
 این ایام و عوالم قسمتی مقدر و عیش معین و رزق مقرر است

البته جمیع انوار سیده فائز گردید اگر قمیص فانی را
بقمیس باقی تبدیل نمایند و بمقام جنت البقیع که مشغول
خلود ارواح غرق قدسیه است وارد شوید جمیع اشیاء
دلیل برستی شماست اگر از غبار نستی بدر آید از
رحمت آیام معدوده دل تنگ باشید و از ضرایب
تن ظاهر در سیر محبوب محزون شوید چه که بعد از خرابی
عمارته کشته و در هرز رحمتی نعیم راحتی مستور **ای بندگان**
سلبر عذاب صدمه را از معین مقتدره صافیه طلب
نمایند و آثار نفع جنت احدیه را از سر در مغرب
الذیه اخذ کنید چه که در وادی جزایر یاس نسیم خوش تسلیم
و کوثر قدس کریم بدست نیاید و از شجره یاب شه طیفه
ملفوظ گردد **ای طالبان باده روح** جمال قدس نورانی

در فاران قدس صدمه از شجره روح بے حجاب لن ترن
میفرماید چشم جان را محروم نمائید و مجمل ظهور شراق
انوار جمال بشتابید کذک نصیحت کم لسان که لعل انتم
الے شطر الروح تقصودن

ای صاحبان هوش و کوش اول سروش دوست
ای لمیر معنوی جز در کلین معنی جای مکرین وای مدد
سیلان عشق جز در سبای جانان وطن گیر و انگیختن
بقا جز در قاف و فاعل پذیر این است مکان تو اگر
پلا مکان سپر جان بر پری و آهنگ مقام خود را گمان
نمائے **ای پر روح** هر طیر را نظر بر آشیان است و هر
بلبل را مقصود جمال کل مکر طیور افند عباد کبراب
فانی قانع شده از آشیان باقی دور مانده اند و

بکلمای بعد توجه نموده از کلمای قریب و مگشته اند زنی
 حیرت و حسرت و افسوس و درین که باریقی از امواج
 رفیق اعلى گذشته اند و از افق ابی دور مانده اند
 ای دوست در روضه قلب خبر کل عشق مکار و لذت
 بلبل حبت و شوق دست مدار مصاحبت ابرار غنیمت
 دان و از معرفت اشرار دست و دل مبرد و برداری **نصف**
 کدام عاشق که خبر در وطن معشوق محفل گیرد و کدام طلب
 که بمیلوب راحت جوید عاشق صادق حاجات
 در وصال است و موت در فراق و صدرشان از
 صبر خالی است و قلوبشان از اضطبار مقدس از
 صد هزار جان در گذزند و بکوی جانان شبانند **ای**
 بدستی میگویم که غافل ترین عباد کسی است که در قول محال

نماید و بر برادر خود تفویج جوید بکوی برادران باعمال
 خود را بیاراید نه با قول **ای پیران ارض** برستی مانند
 قلبی که در او شاید چه باقی باشد البته بحیروت
 باقی من در نیاید و از ملکوت تقدیس من روایح قدس
 نشود **ای پیر حبت** از تو تا زلف امتناع قرب و سدره
 ارتفاع عشق قدمی فاصله قدم اول بردار و قدم دیگر
 بر عالم قدم گذار و در سراق خلد و اردو پیش بنوا بچ
 از قلم عزت زول یافت **ای پیر عزت** در سبیل قدس چالاک شو
 و بر افلاک انس قدم گذار و قلب بر بصقل روح پاک
 کن و آهنگ راحت لولاک نما **ای پیر بوی** بر تشنه
 که چشم فانی جمال باقی نشناسد و دل مرده خبر کل شمرده
 مشغول نشود زیرا که هر قرینی قرین خود را جوید و بخش خود

انس کرد **ای پسر تراب** کور شود تا جالم بینی و کر شود تا لحن و
 صوت ملحم را شنوی و جامل شود تا از علم نصیبی و
 فقیر شود تا از بحر غای لا یرالم قیمت بے زوال برداری
 کور شود یعنی از مشاهد غیر جمال من و کر شود یعنی از
 استماع کلام غیر من و جامل شود یعنی از کوائی علم من
 تا با چشم پاک و دل طیب و گوش لطیف بسات
 قدسم درانی **ای صاحب دو چشم** چشمی بر بند چشمی
 بر کشا بر بند یعنی از عالم و عالمیان بر کشا یعنی
 یعنی بجمال قدس جانان **ای پسران من** ترسم که
 از نغمه و رقا فیض نبرده بدیار فراعنه شود و جامل
 کل بنزیده باب و کل باز کردید **ای دوستان بجمال**
 فانی از جمال باقی مکذرید و بنحاک دان ترا بے دل نشین

ای پسر روح وقتی آید که بلبل قدس معنوی از بیان اسرار
 معانی ممنوع شود و در جمیع از نغمه رحمانه و ندای سبحان
 ممنوع گردید **ای پسر غفلت** درین که صد هزار سال
 معنوی در لسان ناطق و صد هزار معانی غیبی در لحنی
 ظاهر و لکن کوشی نه تابشود و قلبی نه تاحرفی باید
ای همگان ابواب لامکان بازگشته و دیار جانان
 از دم عاشقان زینت یافته و جمیع از این شهر روحانی
 محروم مانده اند الا قلیله و از ان قلیله هم با قلب طاهر
 و نفس مقدس مشهود نمیشد الا قلیله **ای اهل ذوق**
برین اهل تقین را اخبار نمایند که در فضای قدس قرب
 رضوان روضه جدیدی ظاهر گشته و جمیع اهل علین
 و هیاکل خلد برین طائف حول او گشته اند پس

جمدی نماید تا بان مقام درآید و حقایق اسرار
 از تحقیق جویند و جمیع حکمتها با بانه احدیه را از آثار
 باقیه اش ملاحظه نمایند. فقرت البصار الذی نهم خلوا
 فیہ آئین **ای دوستان من** آیا فراموش کرده آید
 ان صبح صادق روشنی را که در ظل شجره نیا
 که در فردوس اعظم غرس شده جمیع دران فضائی
 مبارک نزد من حاضر بودید و به کلمه طیبہ تکلم فرمودم
 و جمیع این کلمات را شنیده مدیهوش گشتید و انکلات
 این بود که اید دوستان رضای خود را بر رضای من
 اختیار نکنید و آنچه برای شما خواهم هرگز نخواهم
 و بادلهای مرده که با مال و آرزو آلوده شده نزد من
 نیاید اگر صدر را مقدس کنید حال انصراوان

فضا را بنظر درآید و بیان من بر همه شما معلوم شود
 در سطر ششم از اسطر قدس که در لوح پنجم از فردوس است
 میفرماید **ای مردگان و ایش غفلت** قرنها گذشت و
 عمر گرانمایه را با نتها رسانیده اید و نفس پاک را بر شما
 بساحت قدس مایاند در ابحر شرک مستغرقید و
 کلمه توحید بر زبان میرانید مبعوض مرا محبوب خود
 دانسته اید و دشمن مراد دوست خود گرفته اید و
 ارض من بکمال خرمی و سرور منی نمایند غافل از
 اینکه زمین من از تو بیزار است و اشیای ارض
 از تو در گریز اگر فی الجمله بصربکشان صد هزار زن را
 از این سرور خوشتر داند و قمار از این حیات نیکوتر
 شمیری **ای خاک متحرک** من تو مانوسم و تو از من مأیوس

سینف عصیان شجره امید تو را بریده و در جمع حال
 من تو نیز دیکم و تو در جمع احوال از من دور و من عزت
 به زوال برای تو آتش یار نمودم و تو ذلت به نیتها
 خود پسندیدی آخر تا وقت باقی مانده رجوع کن و دست
 را مگذار **ای پیر عشق** اهل دانش و نیش سالها
 کوشیدند و بوصول ذوالجلال ناز نداشتند و بجز
 دویدند و بقتل ذوالبحال رسیدند و توانا دویدند
 بمنزل رسیده و ما طلبیده بمطلب اصل شدی
 و بعد از جمیع این مقام و رتبه بحجاب نفس خود چنان محجب
 ماندی که چشمت بحال دوت نیفتاد و دستت بدین
 یار نرسید. فتعجبوا من ذلک یا اولی البصار
ای اهل دایره عشق شمع باقی را ایریاح فانی احاطه نموده

و جمال غلام روحانی در غبار تیره ظلمات مستور
 سلطان سلاطین عشق در دست رعایای ظلم مظلوم
 و حمامه قدسی در دست جعدان گرفتار و جمع اهل
 سراقق ابهی و ملاء اعلى نوحه و ندبه مینمایند و شما
 در کمال راحت در ارض غفلت اقامت نموده
 و خود را هم از دوستان خالص محسوب داشته
 فباطل ما اتم نظنون **ای جھلای معروف بعلم**
 چرا در ظاهر دعوی شبانی کنید و در باطن ذنب
 اغنام من شده اید مثل شما مثل ستاره قبل از
 صبح است که در ظاهر درازی و روشن است و در
 باطن سبب اضلال و هلاکت کاروانهای
 مدینه و دیار من است **ای بظا هر آراسته و باطن گداز**

ششما مشرب تلخ صافی است که کمال لطافت
 و صفای او در ظاهرش هوید شود چون بدست
 صراف ذائقه احدیه افتد قطره ازان را
 قبول نفرماید بلی تجلی آفتاب در تراب و مرآت
 هر دو موجود و لکن از فردان تاراض فرق دان بکجه
 فرق بے غتها در میان **ایدوت لسانی من**
 قدری تأمل اختیار کن هرگز شنیده که یار و
 اغیار در قلبی کنجد پس اغیار را بران تاجانان
 بمنزل خود در آید **ای بی انصاف** جمیع آنچه در اسمها
 و زمین است برای تو مقرر داشتم مگر قلوب را که
 تجلی جمال و اجلال خود معین فرمودم و تو بمنزل آن
 مرا بغیر من گذاشتی چنانچه در هر زمان که ظهور

قدس من آهنگ مکان خود نمود غیر خود را یافت
 اغیار دید و لامکان بحرم جانان شتافت و
 مع ذلک ستر نمودم و ستر نگشودم و خجالت ترا نپندیدم
ای جوهر موی با سحر کاغان که از شرق لامکان
 بمکان تو ادم و ترا در بستر رحمت بغیر خود مشغول فتم
 و چون برق روحانی بنعام عز سلطانی رجوع نمودم
 و در مکان قرب خود نزد جنود قدس اظهارنداشتم
ای پسر جود در بادیه مای عدم بودی و ترا بعد تراب
 امریه در عالم ملکته ظاهرا نمودم و جمیع ذرات ممکنات
 و حقایق کائنات را بر تربیت تو کاشتم چنانچه
 قبر از خروج تو از لطن ام دو چشمه شیر نیر برای تو
 مقرر داشتم و چشمه برای حفظ تو کاشتم و

حب تو را در قلوب القا نمودم و بصرف خود ترا در ظل
 رحمت پروردم و از جوهر فضل و مرحمت ترا حفظ فرمودم
 و مقصود من از جمیع این مراتب آن بود که بحیثورت باقی
 درائے و قابل بخششهای غیبی مالوسی و تو غافل چون
 بشماردی از تمامی نعیم غفلت نمودی و بجان طال
 خود پرداختی بقسمیکه بالمره فراموش نمودی و از باب
 دوست بایوان دشمن متفر یافتی و سکن نمودی **ای بنده**
دنیا در سرکایان نسیم غایت من بر تو مرد و نمود ترا
 در فراش غفلت خفته یافت و بر حال تو کریت
 و بگشت **ای پیر ارض** اگر مرا خواهی جز مرا نخواه و اگر
 اراده جالم داری چشم از عالمیان بردار زیرا که اراده
 من و غیر من چون آب و آتش در یک دل و قلب ننگد

ای بیگانه بایگان شمع دلت برافروخته دست قدرت
 من است و در ایادها مخالف نفس و هوای خاموش کن
 و طیب جمیع علتهای تو ذکر من است فراموش من
 حب مرا سرمایه خود کن و چون بصرو جان عزیز تر دار
ای اهل رضوان من نهال محبت و دوستی شمارا در
 روضه قدس رضوان بید ملاطفت غرس نمودم و
 بنیان مرحمت آتش دادم حال نزدیک بشمر سید
 جمدی نمایند تا محفوظ ماند و بنابر اعلیٰ شهرت نمود
ای پیر تراب حکمای عباد آمانند که تا سمع نیابند
 لبکشایند چنانچه ساقی تا طلب نبیند ساغر
 بخش و عاشق تا بجال معشوق فائز نشود از جهان
 نخروش پس باید جبهه های حکمت و علم را در ارض

طلب بسزول دارید و مستور نمائید تا سنبلات
 حکمت آبی از دل برآید نه از کل در ستر اول لوح
 مذکور و مسطور است در ستر ادا حفظ آله مستور
ای برادر من از لسان شکرینم کلمات نازنینم شنو
 و از لب نمکینم سلسبیر قدس معنوی بیاشام یعنی
 تخمهای حکمت لدنیم را در ارض طاهر قلبیستان
 و آب یقین آبشار تا سنبلات علم و حکمت بر سر
 از بلده طیبه انبات نماید **ای پسر روح** قفس شکون
 چون همای عشق بهوای قدس پر و از کن و از غیر مکن
 و بانقض رحمانه در فضای قدس ربانیه بیارام **ای پسر**
 بر آستین دومی قانع شود از رحمت سبز و ال باقیه مکن
 و کلشن باقی و عیش جاودانه را بگلشن فانیه برای بهیل منما

از زندان تن بصرهای خوش جان عروج کن و از قفس
 حزن امکان برضوان دلکش لامکان بخرام **ای بند عشق**
 از بند ملک خود را رمانه بخش و از حبس نفس خود را
 آزاد کن وقت را غنیمت شمر زیرا که این وقت را
 دیگر بینی و این زمان را هرگز نیاید **ای بنده من**
 که سلطنت باقیه بینی البته بحال جد از ملک فانی
 در گذری و لکن ستر انرا حکمتهاست و جلوه این را
 رموزها و جبرافره پاک ادراک نماید **ای بنده من**
 دل را از غل پاک کن و بحسب باط قدس احد بخرام
ای دوستان من در سبیر رضای دوست نشین
 و رضای او در خلق او بوده و نخواهد بود یعنی دوست
 به رضای دوست خود در بیت او وارد نشود و

در اموال او تصرف ننماید و رضای خود را بر رضای او
تبریح نهد و خود را در هیچ امری مقدم نشمارد و فکرها
فیه ذلک یا اولی الافکار **ای رفیق عمرشی** بدینگونه
مسین و خود را دلیر مکن و عویل بریار یعنی بدگو
تانشوی و عیب مردم را بزرگ مدان تا عیب تو
بزرگ ننماید و ذلت نفسی پسند تا ذلت تو چهره
نکستاید پس بادل پاک و قلب طاهر و صدر متق
و خواطر منزّه در ایام عمر خود که اقل از آنست محبوب است
فارغ باش تا بفرغت از این جسم فانی بفر دوس
معانے راجع ثوی و در ملکوت باقی متقریای **ای رفیق**
ای عاشقان هوای نفسانے از معشوق روحانی چون
برق گذشته اید و بنیال شیطانے دل محکم بستانید

ساجد خیالید و اسم از حق گذشته اید و ناظر خدای
و نام ان را کُل گذارده اید نه نفس فارغی از شما
بر آمد و نه نسیم نقطاعی از ریاض قلوبان و زین نصیاح
مشفق محبوب را بباد داده اید و از صفحه دل محو نموده
و چون بهایم در سبزه زار شهوت و میر نفس تشیش
نمیائید **ای برادران طریق** چه از ذکر نگار غافل گشته
و از قرب حضرت یاز دور مانده اید صرف جمال در
سراوق بهیثال بر عرش جلال مستوی و شما بهوای خود
بجدال مشغول گشته اید و رواج قدس میوزد و نایم
جو در محبوب و کل بز کام مبتلا شده اید و از جمیع
محرور مانده اید پس زهی حسرت بر شما و عیال تنهیم
میثون عیال عاقباکم و عیال آثار اقدامکم هم میرون

ای پیران من جامه غرور از تن بردارید و ثوب کبر از بدن
 بنیدارید در سترسیم از اسطر بقا که در لوح یا قوتی
 بقلم خفی ثبت شده این است **ای برادران** بایکدیگر
 مدارانمایید و از دنیا دل بردارید بعزت افتخار ننمایید
 و از ذلت ننک مدارید قسم بجان من که کل را از ترس
 خلق محمود و البته بنجاک راجع فرمایم **ای پیر تراب**
 اغنیار از ناله سحرگاہی فقرا اخبار نگنید که مباد از
 غفلت بملاکت افتند و از سره دولت بی
 نصیب مانند **الکرم** و ابجد من خصالی فغنیاً لمن
 تروی بخصالی **ای پیران انسان** دشمن مرا چهره در خانه
 من جاداده اید و دوست مرا از خود رانده اید اگر نیست
 حرص بیکانه را چهره در قلب جای داده اید و حب غیر مرا

در صدر خود منزل داده اید **ای سانج صحر و هو صحر**
 باید گذاشت و بقناعت قانع شد زیرا که لازال صحر
 محروم بوده و قانع محبوب و مقبول **ای پیر تراب**
 در فقر اضطراب نشاید و در غنا اطمینان نباید هر
 فقیر را غنا در پست و هر غنا را فنا از عقب و لکن فقر
 از مایه نعمتی است بزرگ حقیر شمارید زیرا که ذیعت
 ان غای باثبات رخ کشاید و جمال نباید و در این مقام
 معنی انتم **افقر** استور و کلمه مبارکه و آیه هو الغنی چون
 صبح صادق از قلب عاشق ظاهر و باهر و هویدا و
 آشکار شود و بر عرش غنا متمکن شود و مقربا بد **ای پیران**
غفلت و هو دشمن مرا در خانه گراه داده اید و دوست
 مرا از خود رانده اید چنانچه حب غیر مرا در دل منزل

داده اید بشنوید بیان دوست را و برضویش اقبال نماید
 دوستان ظاهره نظر بمصلحت خود یکدیگر را دوست
 داشته و دارند و لکن دوست معنوی شمارا لاجل شما
 دوست داشته و دارد بلکه مخصوص هر بیت شهابیای
 لایحیی قبول فرموده بچنین دوست جفا نکنید و بکوش
 بشتابید این است شمس کلمه صدق و وفا که از افق صبح
 ملک اسما اشراق فرموده **ان افقوا آذانکم لأصغاء**
 کلمات الهی همین اقیوم **ای ضروران با موال فانیه**
 بدانند که غنای است محکم میان طالب و مطلوب
 و عاشق و معشوق هرگز غنی بر فقر قرب و آرد نشود و
 بیدیه رضا و تسلیم در نیاید مگر قلیله بن نیکوست
 حال آنغنی که غنا از ملکوت جاودانی منعمش ننماید و
 از دولت ابدی محرومش مگرداند قسم بجان من که

نور آنغنی اهل آسمانها را روشنی بخشد چنانچه شمس
 اهل زمین را **ای فرزند روحانی من** از آلائش غنا
 پاک شو و با کمال آسایش در افلاک فقر من قدم گذار
 تا غم تقباز عین فنا بیاشامی **ای پیر من** صحت شمار
 غم بفریاید و مصاحبت ابرار زنک دل بزدانید من
 اراد ان یانس مع الله فلیانس مع احبائه و من اراد
 ان یمع کلام الله فلیسمع کلمات اصفیاء **زنجاری**
پرخاک با اشرار لغت بگیر و مؤانست بجز که محبت
 اشرار نور جان را بنهار حساب تبدیل نماید **ای پیر نور**
 اگر فیض روح اقدس علی با اصرار صاحب شود زیرا که ابرار
 جام باقی از کف ساقی خلد نوشیده اند و قلب
 مرده کان را چون صبح صادق زنده و منیر و روشن نمایند

ای غافلان کمان مبرید که اسرار قلوب شما مستور است
 بلکه یقین بدانید که بنحط جلی مسطور گشته و در پیشگاه
 حضور مشهود **ای دوستان** بر آستی میگویم که جمیع
 آنچه در قلوب تور نموده اید نزد ما چون روز واضح
 و ظاهر و هوید است و لکن ستر از اسباب وجود و
 قصدم است تا مستحق شما **ای اهل ارض** بر آست
 بدانید که بلای ناکمانه شمارا در پیست و عقاب
 عظمی در عقب کمان مبرید آنچه را مرکب شده اید
 از نظر محو شده قسم بجا بیاورم که در الواح زبرجدی از
 قلم جلی جمیع اعمال شما ثبت شده **ای ظالمان ارض**
 از ظلم دست خود را کوتاه نمائید که قسم یاد نموده ام که
 از ظلم احدی نکذرم و این عهدی است که در لوح محفوظ

محفوظ و بنجام غم مخوم نمودم **ای عاصیان** بردباری
 من شمارا جری نموده و صبر من شمارا بغفلت آورد
 که در سبیلهای خطرناک بر مرکب نارفص بیجا
 میرانید گویا مرا غافل شمرده اید و یا بنیخرا گماشته اید
ای مهاجران لسان مخصوص ذکر من است بغیبت
 میالانید اگر نفس ناری غلبه نماید بذر خوبی خود
 مشغول شوید نه بغیبت خلق زیرا که هر کدام از
 شما نفس خود بصبر و عافیت از نفوس عباد من
ای پیران ملک بدانید چون صبح نورانی از افق
 قدس صمدان برآمد البته اسرار و اعمال شیطان
 که در پس ظلمات معمول شده ظاهر شود و بر عالمین
 هوید گردد **ای یکاه خاک** چگونه است که باد است آلود

بشکر مباشرت جابه خود نمائے و بادل آلوده بکثافت
 شرموت و هوای معاشرت را جوئے و بمالک قدسم را
 خواهی + هیمات بهیمات بخاتم تریدون **ای**
دوستان من سراج مرده ضلالت را خاموش کنی
 و مشاعل باقیه هدایت در قلب و دل برافروزید که
 غمگین صرافان وجود در پیشگاه حضور معبود خجسته
 خالص نپذیرند و غیر عمل پاک قبول ننمایند **ای پسر هوای**
 تا که در هوای نفسان طیران نمائے بر عنایت نمودم
 تا در هوای قدس معانے پرواز نمائے نه در فضای
 ظلمت ظلمات شانه محبت فرمودم تا کیوسکی
 مرا شانه نمائے نخلویم را بخراشی **ای پسر خوش**
 ساحتی است راحت مستی اگر اندر آئی و یکوب طاعت

بساط قدسی اگر از ملک ادنی برتر خرامی و طبع است
 نشاط هستی اگر از ساغرش بیا شامی اگر باین مرتب
 فائز نشوی از نیستی و فنا و محنت و خطا فارغ نشوی
ای دوستان من یاد آوری ان عهدی را که در جبل فاران
 که در بقعه مبارکه رمان واقع شده با من نموده اید و اصل
 ملاء علی و اصحاب مدین بقار ابرار ان عهد کوا که رفتم
 حال حدیر ابرار ان عهد قائم نمی بینم البته غرور و نافرمانی
 ان را از قلوب محو نموده بقسمیکه اثری از ان باقی
 نمانده و من دانسته صبر نمودم و اظهار نداشتیم **ای من**
 مشر تو مشر سیف پر جوهری است که در غلاف تیر بخان
 باشد و باین سبب قدر او بر جوهریان ستور ماند پس
 از غلاف نفس و هوای بیرون آئی تا جوهر تو بر عالمیان

همیداوروشن اید **ای دوست من** تو شمس سها قدس
 منی خود را بکوف دنیا می لای حجاب غفلت را خرق
 کن تا به پرده و حجاب از خلف سجاب بدر آئی و جمع
 موجودات را بخلعت سستی بیارائی **ای ابناء غرور**
 بسلفت فانی ایامی از جبروت باقی من گذشته اید
 و خود را بزر و سرخ میارایند و بدین سبب افتخار
 مینمایند پس بجان خودم که جمیع را در خیمه یک رنگ
 تراب در اورم و همه این رنگهای مختلفه را از میان
 بردارم مگر آنیکه برنگ من درآمده باشند و
 ان تقدیس از همه رنگهاست **ای ابناء غفلت**
 بپادشاهی فانی دل بنید و سرور شوید که شکر شاکل
 طیر غافلست که در شاخه باغی بکمال اطمینان

بسراید و صبحی صیاد اجل از انجا که اندازد دیگر از غمه
 و میکمل درنگ و اثری باقی نماند پس نیکوید **ای بندگان**
هوی در سطر اول از لوح مطهرت و در سطر آخر
 مستور **ای بنده من** ملک بیزوال را باز الی از دست
 منه و شاهنشاهی فردوس را بشهوتی از دست مده
ای پیران شبنمی از زرق دریای رحمت بر عالمیا
 مبذول داشتیم و احیدر امقبضینا فتم زیر اکمل از خمر
 باقی توحید بآتش کشف نبی اقبال نموده اند و از کاک
 جمال قدس بجام فانی قانع شده اند **فبأس ما یقنعون**
ای پیر خاک از خمر بیهوشی جمال محبوب لایزال چشم پوش
 و بخر فانی که در یکش از دست ساقی احیدر کیون بر کبر
 تا همه بوشش شوی و از سر و ش غیب معنوی شنوی **بگو**

ایست فطرتان از شراب صافی قدسم چرا آب فانی
 رجوع نموده اید **ایله روح** قفس شکن چون همای عشق
 بهوای قدسی پرواز کن و از نفس بگذر و بفنس رحمانی در
 فضای قدس ربانے بیارام **یا ابن اعز** لازال مدیت
 باقوال بوده و این زمان بافعال کشته یعنی باید جمیع
 افعال قدسی از هیکل انسانی ظاهر شود چه که در اول
 کل شریک لکن افعال پاک مقدس مخصوص دوستان
 ماست پس بجان سعی نمایند تا بافعال از جمیع ناس
 ممتاز شوند. **کذلک انصحنکم فی الواح قدس غیر یا ابن**
الانصاف در این حال هیکل قدس بقا از عقبه زتردی
 و فابره منتهی راجع شد و کزیت کزیتنی که
 که جمیع **اعمال** و کزوبین از ناله او گریستند و بعد از

سبب نوحه و ندبه استغفار شد مذکور داشت که **یا ابن**
 در عقبه و فانتظر مانندم و راحه و فا از اهل ارض نیستم
 و بعد از آنکه رجوع نمودم ملحوظ افتاد که حالت قدسی
 چند در دست کلاب ارض مبتلا شده اند و این
 وقت حوریه آلی از قصر روحانے بیسترو حجاب بیرون
 دوید و موال از اسمای ایشان نموده و جمیع مذکور شد
 الا اسمی از اسماء چون هر ار رفت حرف اول اسم
 از لسان جاری نشده اهل غرفات از مکامن
 عزت خود بیرون دویدند و چون بحرف دوم رسید جمیع
 بر تراب ریختند در این وقت ندا از مکن قرب
 رسید زیاده بر این جایز نه. **انا کننا شهداء علی ما**
فعلوا و حینئذ کانوا ان یفعلون ای قرزند کنیز من

از لسان رحمن سلبی معانی نبوش و از مشرق بیان
 سبحان اشراق انوار شمس تبیان من غیر ستر و کتمان
 مشاهده نما تخمهای حکمت لدینم را در ارض قلبی نشان
 و آب یقین ایش ده تا سنبلات علم و حکمت من
 سر سبز از بلده طیبیه انبات نماید **ای بندگان** شما اشجار
 رضوان قدس نسید باید با ثمار بدیعه منیعۀ ظاهر شوید
 تا خود و دیگران و دیگران از شما منتفع شوند لذا هر گل
 لازم که بصنایع و کتاب مشغول شوند این است غنا
 یا اولی الباب • و ان الامور معلقة باسبابها
 و قضیة فی غنیکم بها • و اشجار به اثمار لایق نار
 بوده و خواهد بود **ای بندگان** من پست ترین ناس
 نفوسی هستند که بیشتر در ارض ظاهرند و فی الحقیقه

از اموات محمود بلکه اموات از ان نفوس معطله
 معطله ارجح و عند الله مذکور **ای بندۀ من** بهترین ناس
 آنند که با قرائت تحصیل کنند و صرف خود و دوی
 القربی و فقر آراء ارض نمایند • جآله رب العالمین
یا هو آفتاب حقیقی کلمه الهی است که بر میت اهل
 دیار معانی و بیان منوط باوت و اوست روح
 حقیقی و ماء معنوی که حیات کل شیئی از مدد و عنایت
 او بوده و خواهد بود و تجلی او در هر مرآت بلون او
 ظاهر مثلاً در صریای قلوب حکما تجلی فرموده حکمت
 ظاهر شد و هم چنین در صریای افئذۀ اهل صنعت
 اشراق نمود صنایع بدیعه منیعۀ ظاهر و نور افئذۀ
 عارفین تجلی فرمود بدایع عرفان و حقایق تبیان

ظاهر شده جمیع اهل عالم و آنچه در او ظاهر باین
قائم و از او ظاهر و این از شمس کلمه آیه ظاهر
و جمیع اسماء حسنی و صفات علیا طائف حول کلمه
بوده و خواهند بود اوست نازل آری و چون در صدر
برافروخت مایوی اله را بوخت افروز عشق
از این نادر در حرق و این را حقیقت ماست که
بصورت ناز ظاهر شده ظاهر ناز و باطنها نور
از این ماست کل شیئی باقی بوده و من الماء کل شیئی حی
از خدا میطلبیم که از این ماست عذاب آری و از این
سلبیر روحانی بیاشاییم و از عالم و عالمیان
در سبب مجتنبش بگذریم البهاء علیه اهل البهاء
عروس معنی بدیع که در آیه پردهای بیان ستور

و پنجهان بود بغایت آری و الطاف ربانی چون شعاع
غیر جمال دوست ظاهر و هویدا شد شهادت
میدهم اید وستان که نعمت تمام و حجت کامل و برهان
ظاهر و دلیر ثابت آمد دیگر تا همت شمار سبای
انقطاع چه ظاهر نماید و کذا لک نعمة النعمة علیکم
و علی من فی السموات و الارضین و الحمد لله رب العالمین

هو العلی العلی العلی

ای بیدان آری از خارستان ذلت بجلستان
معنوی بشتابید دای یاران ترا به قصد آشیان
روحان فرمایند مرثدا بجان دهید که جانان کج
ظهور بر سر نهاده و ابوابهای کلزار قدم را کشوده
چشمه را بشارت دهید که وقت مشاهده آمده

و کوشمارا مرده دهید که هنگام استماع آمد و ستاین
 بوستان شوق را خبر دهید که یار بر سر بازار آمد
 و هدیه ان سبارا آگه کنید که نکار اذن بار داده
ای عاشقان روی جانان غم فراق را بر دور وصال
 تبدیل نمایند و ستم هجران را بشمارد لقا یا میزید
 اگر چه تا حال عاشقان از پی معشوق دووان بودند و
 و جیبان از پی محبوب روان در این آیام قصه سنج
 از غم رحنه چنان احاطه فرموده که معشوق طلب
 عشاق ینمایند و محبوب جوای احباب گشته این
 قصه را غنیمت شمرد و این نعمت را کم شمرد نعمتهای
 باقیه را کمه آرید و باشیای فانیه قانع نشوید برق
 از چشم قلب بردارید و پرده از بصر دل بردارید

تا جلال دوست بنید و شنیده بشنوید **ای لیلیان فانی**
 در کله دار باقیه کله قشقه که همه کلهها نزدش چون خار
 و جوهر جلال نزدش بمقدار پس از جان بخروشید
 و از دل بروشید و از روان نبوشید و از تن بکوشید
 که شاید بوستان وصال دراپند و از کل تمثال
 بیوید و از لقای بیزوال حصه برید و از این نسیم خوش
 صبا معنوی غافل نشوید و از این را کله قدر روح
 بی نصیب نمایند این پند بندهارا بکسله و سله
 خون عشق را بجنس باند دلها را بدلدار سپارد
 قفس شکند و چون طیر روحانی قصد آشیان قدسی
 کند چه شبهه که رفت و چه روز نامه که در گذشت و چه

و قهقهه که باختر رسید و چه ساعات که بانها آمد و جز
 ۲ اشتغال بدنیای فانی نفسی بر نیامد سعی نماید تا
 این چند نفسی که باقی مانده باطل نشود عمرها چون
 برق میگذرد و فرقه برابر تراب مقرر و منزل گیرد
 دیگر چاره از دست رود و اموار شصت شمع بقی
 بے فانوس روشن و غیر کشته ای پروا لکان بے پروا
 بشتابید و خود را بر آتش زنید و ای عاشقان بیدل
 و جان بر عشوق بیایید و بے رقیب نزد محبوب روید
 گل مستور با بازار آمد بے ستر و حجاب آمد و بکل ارج
 مقتدر ندای و صبر میزند چه نیکوست اقبال قبلین
 فہنیاً للفائزین من انوار حسن بدیع
 بنام خداوند بے مانند
 ای حیدر

ندایت مژده بعد مژده و کز مژده بعد کز مژده و طوراً بعد طور
 اصغاشد اگر قلم اعلیٰ آیامی صامت مشاہد شد
 یعنی جواب اظهار داشت باسی نبوده و نیت آن
 ربک نفعی مایشاد و حکیم مایرید و این علم بمبارک اسم
 اعظم رب اعلیٰ مقام منسوب بوده و خواہد بود طوبی
 و لذتین نبد و اہواہم و اخذ و امایر نفع بہ دین آہ
 و امر بہین عبادہ یا علی بلایای لایحیی قبول نمودیم و
 در سبیل الہی حمد نمودیم آنچه را کہ بقلم محمد و ذکر کردیم و بعد
 محصور نشود کہ شاید نفوس از آلائش او ہام پاک شوند
 و با آسایش ابدی فائز گردند حریق اتحاد و کوشش و داد
 از دو اصنع ملک ایجاد جاری و باری است و
 کل در بیدای حیرت و اختلاف سیر ای علی از حق

بطلب که یک نسیم از رضوان تقدیس نفیرسد که شاید
 روی گریه اختلاف را از مابین محو نماید اگر شخصی اليوم
 آینه بکین شخصی نماید آیا از شأن او چیزی بجاورد ^{نفسی} لا و
 الحق بلکه بلند شود و حق بنفشه او را مرتفع نماید ^{علی}
 حق سمیع است و بصیرت ^{لا یغرب عن علمه من شیء}
 هر نفسی اليوم سبب اتحاد شود و اصنام اختلاف را
 باسم حق بشکند او در جمیع لسان مذکور و در جمیع
 اللوح مبطوراید بگوای دوستان بشنوند ای مظلوم
 و آینه بجز الفت متمسک نشوید و بنیل اتحاد متشبث
 کل جبر را در این فقره مندول دارید که شاید انوار
 وفاق و اتفاق آفاق را روشن نماید اسرار الهی
 صاد که فی سیرالارضانه و دیار خود دور ماندند

جمیع لدی الوجه مذکورند ^{لعمرة الله} قذزل لحم مانح ^{بالماء} الله
 و الدین طافوا حول عرش العظیم ^{ان شاء الله} باید با بنجی
 طیران نمایند چه که آنچه برایشان وارد شد ^{لوجه}
 سوف نظیر فی الملک ما کتب الله لهم فی کتابه ^{بالحفیظ}
 جمیع را بکبر برسان و بغایات الهی سرور دار به
 حب ظاهر اگر چه مخصوص هر یک چیزی ارسال شد
 این نظر حکمت بوده ^{قد شهدت الذرات بذکری}
 ایاهم و اقبال الیهم و غایتی لهم که نطق قلمی و
 سانه و عیدی الدنی کان قائماً لدی الوجه و تحریر
 مانزل من ملکوت علمی و جبروت بیانی ابدی و اگر
 بسی از اسباب با و طان خود رجوع نمایند بآب

و نیت از حق جل و عز بطلبید که ان نفوس مقبله که
از کائنات باب آ و ضرا در سیر مالک است آ شایده
بکمال بخت و سرور از افق سما استقامت نیر و
روشن باشند کبر من قبل من اقبالی و جوی قیام
عنه صراطی و متک با بری اعظم احمد له رب العالمین

یا استی

لا تحرك لسانك الا بذكرى ولا توجهي الا وجهي
فامحي عن قلبك كل شيء الا جنتي ثم سمعك الا
عن بدائع وصفی کذ لک نصیحاک المحبوب ان
انت من اسمعین **ای کتیر من** بدایع ذکر مرا
فراموش مکن و جز ذکر منعم را در قلب جای ده
و از اقبال دنیا و آنچه در اوست سرور شو و از افتاد

ان محزون مباش مشردنیا شرفی است که جانی موجود
و جانی مفقود است بر چنین چیزی عقل دل نبند بلکه
باطل انکار و چنین مکان مکن که دنیا مقصود از انعمتها
مقدّمه در او یا زینتهای متکونه در اوست چه که این
اشیا مصنوع حقیقت و مظاهر صنع اویند بلکه
مرا یای صنعتی آیه اند و مظاهر حرکتی قدرتی بلکه مقصود
از دنیا سکین جمال بهیال است و معرضین از طلعت
بیزوال این است که تجنب از چنین اشخاص لازم و
اعراض واجب و امروز صمد دنیا غفلت از ذکر کرتا
و حب اعدای من **ای کتیر من** بر جهم ثابت شو
و از غیرم چشم بردوز این است و صیت قلم است

ایم خود را

هو تالوق في ملكوت لبيبا

قد اتى الامر وظهر الحكم ونادى المناد امام وجوه العباد الملك
مالك الابداد . طوبى لسمع سمع لنداء من الافق اعلى
وقام متوجها اليه وقال سبحانك اللهم يا آلى وسيدى
وسندى وسبحانك اللهم يا مجوب ومقصودى واعلى
ورجائى اشهد بفردانيتك ووحدانيتك وبالنطق
به لسان عظمتك وما كان سطوراً من قلم امر فى
كتبك وصحفك وزبرك والواحد والاشهد بانك
خلقتنى ليعرفان شرق فلورك ومظهر نفعك اسئلك
يا مالك الوجود ومرتب الغيب والشهود باسمك الذى به

جاءت اليه يد على محمد خان عليه السلام

ظهرت لى الال اسرار بمفتاح اسمك المختار و
انجذبت به افدة الابرار بان تكتب لى ما كتبته
لاصفياك وامناك واولياك انت الذى
لا تخب آملك ولا تطرد عن بابك قاصدك
لا اله الا انت الغفور الكريم سبحانك اللهم يا اله
الاسماء وفاطر السماء اسئلك باسمك الاعظم
الابهى بان تؤيدنى على ما يرتفع به معامى وشرائى
بين عبادك وخلقك انت انت المقدر على
ما تشاء لا اله الا انت العليم الحكيم

بسمى اعظم بين الامام
قل سبحانك اللهم يا آلى
كيف اذكر ما اعطيتنى بوجدك واكرمتنى بفضلك بحيث
هديتنى لى صراطك المستقيم ونباك العظيم وقيتنى
رحيق بيانك من آياتك وكوثر فضلك من كتابك
اشهد يا آلى بعظمتك واقدارك وسلطتك و

سبحانك يا آلى اعظم على عبادك

اختيارك آه آه من بعدى عن ساحة قريبك و
فراقى من باط لقاك اسئلك يا موجد العالم و
مرتب الامم باسمك الاعظم بان تكتب لى من قلم القدم
اجر لقاك واحضروا امام وجهك والقيام لدى
باك آه آه اى ربك يا محبوب العالم وبغض
الامم واثا احدا قبلك وعراضهم عن شاطى بحر
رحمتك انت الذى خلقت العلماء والامراء لذكرك
وشناك وخدمته امرك فى بلادك فلما اظهرت نفسك
قاموا عليك بظلم ناح به لمقرتوبوا قبلوا اليك
باسياف البغضاء وورد عليك ما اخذت به
الاعزاز كل الوجود لاله الا انت المهيمن القيوم *

تبارك الذى نزل الآيات واظهر البينات ونطق
امام الوجوه بما ارتعدت به فرائص كل غافل مردود

جواب لا ينزل الا بالرضا
عليه السلام

سبحان الذى اظهر ما لاد بقلوبه كن فيكون مانعه سطوة
اجباره ولا اعراض الفراعنة الذين انكروا ما نزل من
لدى آله مالك الغيب والشهود انك اذا وجدت
عرف الظهور قل سبحانك اللهم يا الهى اسئلك باسمك
الفيض وسبحانك اللهم اسئلك باسمك الفضل
بان تجعلنى من الذين شربوا حقيق الوصال من ابارى
عطائك وكثر اللقاء بجودك والطائف اى رب
ترانى مقبلاً اليك وناظر آفاق فضلك اسئلك
بان تنزل على من سماه جودك يا قريبنى اليك ثم قد
لے ما ينصرني ويحفظني في كل عالم من عوالمك انك
انت لمقتدر المهيمن العزيز الودود
هو اسم الحبيب
در اين حين ام الكتاب باعلى النداء اهل ارض را نداؤ

عالم على احوال عبد الله

و بمشرق و صی آلی و مصدر را و امر بانه دعوت فرمود
یا اهل بجا مقام خود را بدیند و قدر ایام را بشناسید
لله احمد جنگ و جدل از میان برخاست و نور عدل
از افق اراده حق جل جلاله اشراق نمود و جبار فضل در
قطب اسکان مرتفع طوبی از برای قاصدیکه خالصاً
لوجه الله در ظلتش ماوی گزید امر در باب غایت مفتوح
و منادی عظمت باین است در هر صحن ندای فرماید
ای صاحبان سمع ندایش را بشنوید و ای دارای بصر
بافقش توجه نما مقام این یوم تحدید نشود و از اندازه
و حد مقدس و برات از حق بطلبید عالم را به
انوار اسم اعظم منور فرماید و عباد خود را از بحر عطا
محروم ننماید اوست قادریکه قدرت مشرکین او را از
اراده منع نمود و ارشیت باز نداشت. قل لک احمد

یا آلی بایندنی و عرفتی و ذکر تنی بهالایفد عرفه بدوام
الملک و الملکوت. انک انت العیز الفضل

هو لطاهر فوق عباده

آثار حق جل جلاله از هر جبهتی ظاهر و هویدا و تجلیات انوار
ظهورش از ماسواش مقدس و مبرا کوش بیان در قلمش
جاری و سبیل عرفان باشم ظاهر و شهود یک قطره
از ان اهل قبور را برانگیزاند و بجات ابدی فائز فرماید
مقصود از قبور غفلت نفس و هموی بوده و هست اموات
ان قبور موتشان ارشد و اعظم از اموات ظاهره
ته احمد ان جناب کوش عرفان از ید عطا مقصود و عالمیان
استاید و فائز شد با آنچه کثر اهل عالم از ان محرومند
از حق میطلبیم ترا تا ید فرماید و از تو طاهر نماید آنچه
را که سبب اعلائی کلمه و ارتقاء نفوس است امور را
با و تفویض نما و بر او توکل کن. قل آلی آلی و سیدی

خداوند عالم

دستپی و محبوبی تو کلفت علیک و قوشت هوری لیک
ولا علم ما یفعلی وانت اعلم منی و تعلم ما یقربنی و
نجینی قدری من فکلمک الایله ما یؤیدنی علی الاستقامه
علی هرک و ذکرک بن عبادک باحکمه و اسیان ای
رب تری جدک تشک بجل فضلک و ثبت
بنیل رحمتک قدری کل خیر کان فی کتابک الکت
انت المقدر علی ماتش لا اله الا انت الغفور الرحیم

بسم ربنا الاعظم علی الابهی

حمد پروردگار عالم را که کل را تربیت فرمود و خود را
در کتاب اعظم رب العالمین نامیده ظهور و بروز
این مقام اعظم در این ظهور اعظم ظاهر چه که عیش
کل را اخذ نموده و سحاب حمتش بر جمیع باریده فغیش
و خود را احاطه نموده و فضلش غیب و شهود را **و بعد**

برادر کرم جناب لا اله الا الله ربنا الاعظم

و ناسمه از ان جناب مکرم و دوست معظم رسید اما
اول معلی ندانت که امام وجه عرض شود اما ثانی
عرض شد و بشرف اصغافا نرگشت. هذا ما نطق
مالک المائب فی اجواب. قوله تبارک و تعالی

هو اسمع الحیب

یا رسول اسمع نداء الله العزیز الودود. ان تسدده
تنطق و الاثار تادی و لم تبشر امام الوجه یقول
لک الحمد بما اظهرت جلالک و ما کان مستور فی علمک
و مرقوما فی کتبک و زبرک و الواحک لا اله الا
انت المبین القیوم. هذا یوم فیہ افترق غیر العالم
بما اتی مالک القدم باسمه الاعظم ابشروا یا ملائک الارض
ثم استمعوا ما ینطق به حکم لطور. ایاکم ان ینعکم
ما عندکم عن حقیقه الممخوم. اقبلوا بقلوب نوراء
وخذوا کأس الرحیق باسمه الابهی ثم ابشروا بها

بذكره العزيز المحبوب **يا رسول** كنت حاضراً
 لدى المظلوم رأيت آثاره وسمعت بيانه و
 عرفت اخلاقه ينبغي لك ان تذكره بين الاديان
 بالروح والريحان ان ربك هو الامر المهيمن على
 ما كان وما يكون • اعلم باحق اليقين انه لا يغرب
 عن علمه من شئ وهو احق علام الغيوب • نسل الله
 ان يؤيدك ويقدر لك ما يجعلك تقيماً على امره
 وتماماً بحله الممدود • انا ذكرناك مرة بعد مرة قبل
 ورودك وبعده يشهد بذلك عبادك مكرمون • حفظ
 ما اوتيت باسم ربك وقل لك الحمد يا ذا الجلال
 بما ايدتني على الاقبال اليك واحضروا امام وجهك
 بعد عليك بحريته واشهد انك انت العظوف
 الغفور • قل آلى آلى اسلك بغايك الكبرى
 واياك اعظمي وامواج بحر غفرانك ويا شرافات

نير عفوكم بان تقدر لي ما يقربني اليك ثم ايدني
 يا آلى على ما يرتفع به امرك انك انت الله
 افرده الواحد المهيمن القیوم **انتهى** فضل وغايت
 حق جل جلاله شامل احوال ان جاب بوده مدته
 تشریف داشته اند وظهورات غايات حق
 جل جلاله را بصر خود مشاهده نموده اند قبل از
 سوال غايت فرمودند پذيرفته نمودند خود
 شاهد و كواهد بر اشراقات آفتاب فضل
 و رحمت حين رجوع عمل شده آنچه كه دليل بود
 بر عدم اسباب اينقدر عرض ميكنم آنچه در ان
 يوم بان جمع داده شده حين در شش باقى است
 و اين عده هم بجهت كثرت تحريره كه خود ان برادر
 كرم ميدانند و هم متحرر بود چه عرض نمايد در اسرار

جواب توقف نمود باری از حق جل جلاله سائل و آلم
باب غایتش را بکشاید و این تنگیها را بوسعت
تبدیل نماید اوست قادر و توانا محزون باشد
قسم با قلاب حقیقت که از افق سخن مشرق در عرق
وقتی شد که خود جمال قدم روح من فی ملکوت
الامر و اخلق له افداء بر حسب ظاهر پیراهن
عوضی نداشتند همان بود که میشتند و می پوشیدند
این کلمه را مستور دار مقصود آنکه ان جناب اند
که از قبل امور بچه نخو بوده و از تنگی که برایشان
وارد شده محزون نباشند فقر و غنا نزد
خلق سبب علو و دنو نیست و لکن خد حق مقام و
رتبه با قبال و استقامت و ایقان است ان
جناب در سخن بوده اند در رفتار و معاشرت حق را

و در تنگی می پوشیدند

دیده اند آسباج بعرض این فانی نیست که احمد
حب حق در قلب شجاعت این در شمعین را مقوی
عالم قیمت ندانند و از تعیین و تحدید و قدر و
مقام عاجز و قاصر دوستان را بکیر و سلام
برسانند • البهائ و الذکر و آشناء علی جنابک
و علی من تمسک باله لعزیز الجلیل • و الحمد لله العظیم

خادم فی ۲۰ شهر ربیع الثانی

بسم ربنا الاقدس الاعظم لعنه الله

حمد مقصود را لایق و سزا که بمیان خلق نمود و
بکفایت جذب فرمود و بکلمه مبارکه اخذ مطمئن را
بطراز حیات جدیده بدیعه بیارات • البهائ
و الذکر و آشناء علی اولیائهم الذین تمسکوا بحبل
المحرمه و فازوا بالاستقامه و لفظوا بالحکمه و عملوا

جناب روحانی جناب را که اول علیه برآ آله ملاخط فرمایند

بما امر وابه من لدی اله رب العرش العظیم اولک
 عباد و صفهم اله من قبل و من بعد فی کتابه المبین
 هم الین شربوا حیق البیان من کاس غنایه
 ربنا الرحمن و فازوا بارشاد الخلق و هدا یتهم
 الی صراط المستقیم **بعد یا محبوب فوادى** در این
 که ساعت ده از یوم بیت و یکم ماه مبارک رمضان
 نامه حبیب روحنا جناب اقا رسول علیه السلام که
 بان حضرت نوشته بودند و ارسال نمودند اما
 وجه مقصود عالمیان عرض شد بعد از عرض این
 کلمات عالیات ان حین نازل روح الحیة الفداء
فرمودند یا عباد حاضر کلمات رسول مؤثر واقع شد
 از اقرار و اعترافش انجم الطاف مشرق و شمس
 فضل طالع که احمد ذکر نمود آنچه را که از برای

هر نفسی سبب تنبیه قبل و بعد بوده و هر مرتبه
 آنکه از کثر بیان مقصود عالمیان و از نارسیده
 مطهر و شتعل شده تمام وجود بر خدمت امر
 حضرت موجود قیام نماید **یا رسول** علیک السلام قد
 نطقت بالحق امروز که بیت و یکم شهر رمضان است
 اهل ایران از ذکور و اناث عالم و جاهل در ساجده
 و معابد و محافل بدح و صی و لعن مرادی مشغولند
 در غفلت ان حزب تفکر غافل از اینکه هر یک
 از ان نفوس صد هزار گره از این مرادی اشقی
 و اطنی و ابعد و ضل بوده و هستند چه که مولی
 العالم بقوای ان نفوس شربت شهادت نوشید
 و حال هم بب و لعن حق و صحابش مشغولند
 ذکر و صی و اقرار بان سبب ارتفاع مقام و رتبه

می‌نمود نه علت کفر اگر از عدم ادراک و اقرار
 کفر ظاهر شود اثبات قیود محال بنظر می‌آید باری
 جمل ناس مانع از کفار بوده و هست **نَسْلَ آلِه**
اِنَّ یُؤْتِی الْحَلَّ عَلَی مَا یَحِبُّ ویرضی **لَهُ اَیْمَانُ** فائز
 شدی و دیدی و شنیدی حال باید باستقامت
 تمام و حکمت و بیان با عبادان ارض معاشرت
 نمائی **لَعَلَّ یَحْثُ** بندگان امر **اِنَّ اَرْضَ**
مُسْتَعِدَّتْ فی الحقیقه اگر صابری و منقطع‌یافت
 شود سبب هدایت و اقبال نفوس غافله خواهد
 شد **لَیْسَ هَذَا عَلَی آلِه** بعزیز **دوستانرا**
 ذکر ینمایم و وصیت میکنیم بعدل و انصاف
 و دیانت و امانت و **تَقْوِی آلِه** المومنین القیوم
انتهی فی الحقیقه نامه ان جناب بعد از عرض در

حضور سبب ظهورات غایات کشت **هَیْأُ**
لِجَنَابِکَ و مرئاً **لِجَنَابِکَ** **اِنَّ آدَآلَه** در ان
 ارض ساکن شوند و بنار آله و نوره عباد راستد که
 و مشتعل دارند وقتی از اوقات اینکمه علیا از
 لسان منزل آیات ظاهر **فرمودند** ارضی بطلب
 اولیای خود را مؤید فرماید بر تشک با پنجه سبب
 تقدیس نفس و ارتفاع کلمه **آله** است **انتهی** **لَهُ اَیْمَانُ**
 بیان ان جناب برت ظاهر بود و توجه و اقبال
 باهر ان شاء آله فائز شوند با پنجه که اراده نموده
 و لوجه آله خواسته اند **اِنَّ اَعَادِمُ سَیْلِ آلِه** **آله**
اِنَّ یُؤْتِی دَکَ و یُؤْتِی دَکَ و **یَدُکَ** **اِنَّ عَلَی کُلِّ شَیْءٍ**
قَدِیرٌ و بالاجابة جدیر **البهاء** و لذكر و اشناء
 علی جنابک و علی آئین سیمون و یعزفون مانزل ان

لدی که زبنا و ربکم و رب العرش العظیم و لکرسی
آز فیج و احمد که مالک هذا اليوم البیدع

خ ادم ۲۱ شهر رمضان المبارک
۱۳۵۰

بسم ربنا الاقدس الی عظم العالی

حمد مقدس از زوال و انقلاب و تغیر و محو
حضرت قیومی را لایق و منزه است که کتاب او الی
را در کتاب بافق ظهور دعوت فرمود عنایتش
عالم وجود از غیب و شهود را احاطه نمود سبیش
بمثابه سراج روشن و غیر و دلش بنباه آفتاب
شرق و لایح فرات حیرت بیانش نصیب
تشنگان مدینه معرفت جل جلاله و عظم نواله
سبحان که مع ذلک کوران ندیده اند و احمد
که ندیده اند هر چه قریب کم تر کار عشاق محبوبتر

جنب روانه جانب اقبال را کمال علیه السلام ملاحظه فرمایند

و خوشتر ای عشاق بیایید بیایید محبوب ظاهر
رقیب کم یاب وقت آنست که اس وصال را
ازید غنی متعال برگیریم و نعماً للعباد نبوشیم هزار
حیف و صد هزار افس حضرت مقصود موجودین
غیر ستر و حجاب شهود مع ذلک اهل عالم بعضی
معرض و برخی متحیر و حزین بهوت آیات عذری
متعذرند اگر بگویند حجت الکی کتابت صد کتاب
تسلیم نماییم و اگر گفته شود بنیانت در اکثر کتاب
و صحف و الواح نازل شده آنچه که هر بصیر شهادت
میدهد بر قدرت و احاطه علم حق جل جلاله آیا
انسان بصیر قیصر از کبر عظم منع می شود و یا ندیده
از آفتاب چه سکری است کل را اخذ کرده لعمری
مقصود ناجزای اعمال کل را اخذ کرده و از شطر احدیه

منع نموده از حق میطلبیم غافلان را آگاه بخشد و
نامان را بهوشیاری حلم حق جل جلاله از برای کمال نجات
میطلبد. **اِنَّهُ** هو ارحم الراحمین. **والکرم** الاکرمین **وبعد**
نامه ان جنیب روحانی رسید عرف تسلیم و رضا
از او ساطع و مرده صحت و سلامتی از ان ظاهر
و بعد از ملاحظه و قرائت قصد ملکوت اعلى نموده
امام وجه بعد از اذن بشر اصفا فائز. **هَذَا** ما نزل فی الجواب
قوله تبارک و تعالی **هو شاهد انجیر**
کتاب انزاله لمظلوم و فیہ یثبته العباد بکونه الله المبین القیوم
اِنَّهُ هُوَ بایان فی جبروت عرفانه طوبی لمن سمع وقال
احمد یا مالک الغیب والشهود. **قد** ماج بحر الایقان
عن یمین الرحمن و حاج عرف الوسی اذ استوی جمال
القدم علی عرش اسمه الودود. **قد** استضاء عوالم

الحکمة و لم بیان من انوار شمس فخری و لکن القوم اکثرهم
لا یفقهون. **اِنَّکُمْ** و اما ظهیر باحق و ما نزل بالفضل الا انهم
لا یشعرون. **یسْمَعُونَ** آیات الله و ینکرونها و یرون
بنیاته و یرضون عنها لعمری انهم من الذین یقفوا عند
و یشاقه و ترکوا ما امروا به فی لوح محفوظ. **اسمع** لهذا
من شطرا تسجن اِنَّهُ یقر تکبیر الله مالک الوجود
یا لک ان تخزنک اشارات الذین اعرضوا عن
الحق و شجاعت الذین کفروا بالله مالک الملکوت
قل یا ایها الارض اتقوا الله و لا تتبعوا کل جاهل محجوب
انظروا ثم اذکروا اذ اتی محمد رسول الله بایات و اضمحلت
اکنه لقوم و اربکبوا ما تفرقت به اركان الکلمة و مات
جواهر الوجود. **تعالوا** ثم انصفوا بابی حجة انتم ربان
من قبل و بابی برهان اعرضتم عن الحق علام الغیوب

الذی ینادی با علی لهذا امام وجوه الوری للک
 مالک یوم الموعود * یا قوم لکم ان تاؤا بما عندکم و لنا
 ان نلقی علیکم کلمة الله لمقتدر عزیز المحبوب * ایاکم
 ان تمنعکم کتب العالم عن کتاب الله الذی ینطق فی هذا
 المقام المحمود * قل تالله هذا الیوم ینطق فیہ ام الکتاب و
 تنادی الاشیاء قد اتی الوعد و الموعود فی کل شأن
 ینطق الله لا اله الا انا المبین لقیوم * بل ان
 پارسی ندای الهی را بشنو شاید غافلان بهوش آیند
 و مردگان از رحق بیان رحمن بحیات ابدی فائز گردند
 امروز آفتاب غایت از اعلا افق عالم مشرق و لایح
 و نیز فضل از قطب سما، قلب اعلا طالع و لامع حقیقت
 جاد امروز از فیض فیاض حقیقی محروم مانند اهرقار
 در کل حین ها طل آیات عظمت در لیل و ایام نازل

بکوی مردگان امروزید عطا سبیل بقای نیت خیر یا
 خود را منع ننماید آفتاب کرم بمبارک اسم اعظم
 روشننائی معنوی بسجده خود را محروم سازید این
 یوم را شب و شبی نبوده و نیت متوکل علی الله قصد
 ذروه علیا و مقام اعلا که معرفت حق جل جلاله است
 نمایند بکوی اولیائے اوهمات را بمقتضی
 بگذارید و بقدم راسخ مستقیم در خدمت امر قیام کنید
 از حق میطلبیم شمارا تایید فرماید و بجزو حکمت و
 بیان مدد نماید اوست مقتدریکه این کائنات بر
 قدرتش معترف طوبی از برای نفسیکه شجاعت عوام
 طنون و اوهام او را از انوار یقین منع نمود بسم
 حق جل جلاله ستر را بشکند و حجاب مانع را خرق
 کنید تا بلال بحر حیرت الهی فائز گردید * انه یفضل

و هو الغفار. دوستان را از قبل مظلوم ذکر نما و بگو
 غایت ربانے بشارت ده. ان ربك هو الحق الكريم
 انقی. لے احمد فائز شدید با آنچه اعلیٰ مقربین بوده حال
 بصبر و سکون و مدارا و وقار عباد را باقی عرفان
 دعوت نمایند احوال ان ارض و آنچه در او واقع
 شده و یا بشود کل در ساحت. لا یغرب عن
 علم من شیء. ظاهر و مشهود و لکن مکرر فرمودند
 اسم شتارم امام وجه قائم و متمس و حم چنین
 اسم صبار لذل الی حسین ستر شده انقی الامرید
 ربنا یفعل ما یشاء و یکم ما یرید. احمد لے ان حبیب
 روح بعد از فوز بجفور و لقا مؤید شدند بر قدرت ام
 الله هر نفسی لوجه اله قیام نماید و خیر خواه اضراب عالم
 باشد مدد غیبی او را اعانت نماید مکرر ذکر ان جناب
 در ساحت اقدس مذکور و این خادم از حق حلال

سائل در عرضین غایتش شامل شود و فضلش معین
 انه هو الغفور الرحیم. دیگر اینکه عریفه دوست مکرّم جناب
 لا محمد صادق علیه بهاء الله رسید و در ساحت اقدس
 عرض شد و یک لوح مقدس مخصوص ایشان از
 سما مشیت نازل و ارسال شد. یسئل الخادم
 رتبه بان یوثقه علی ذکره و خدمت امره انه هو الیاسع
 المحیب. فی الحقیقه از عریفه ایشان عز و محبت
 و استقامت متضوع نفعاً له احمد لے آنچه خوا
 بوده عرض نموده و هم چنین آنچه لازمه ایمان و ایمان
 بوده ذکر کرده. ان الفضل بید الله ربنا و ربکم یقدر
 لمن یشاء ما یشاء و هو لم یقدر القدر. باری له احمد
 وله الشکر وله الاقدار وله الاختیار. قد انزل
 لمحبت من سما علمه ما انجذب به اخذة برتیه

انسان در عظمت غایت و فضل و جراتش متحیر از او
میطلبیم اعمال و افعال اقوال ناقصه ما را کامل فرماید و بطراز
قبول مزین دارد اوست قادر و اوست مهربان **لا اله الا هو اعز له استعان** و دیگر نامه برادر مکرّم خبابی
حسن علیه بهاء ^ص آنکه که باین عباد رسال نموده بودند نرسید
آنکه سبب فرح و سرور و بخت شد چه که بذکر حق
جل جلاله مزین بود و بعد از قرائت و اطلاع قصه تمام
اعمال نموده امام وجه عرض شد و بشرف اصغاف از کشت
و یک لوح اقدس از سماء مقدس مخصوص ایشان
نازل و ارسال شد انشاء الله از بحر بیان مقصود
عالیان قدحاً بعد قدح و کاساً بعد کاس ایشانند
رغماً للذین کفروا بآله و آیاته و اعرضوا عن لقائه و
انکروا ما ظهروا عنده **آنکه** آنکه نفحات فضل ایشان را
احاطه نمود حق شاهد و گواه که این عبد لازل از برکات

دوستان در ساحت مقصود عالیان مسند نموده
آنچه را که مقدس از نظیر و مانند است و از برای ایشان
مخصوص نماید طلب نموده و قوت بر حفظ آنچه عطا فرمود
آنکه هو اقدر الا قدرین و اکرم الا کرّ مین **باید** دریا
و ایام نصرت مشغول باشند و هم چنین تهنید نفوس
و اصلاح عالم البسته شنیده اند را غنی در جایگاه
که قابل ذکر نبوده بحجّه اقبال حامل اسرار و هادی ارباب
کشت و همچنین بایع حوت دارای اسرار ملکوت شد
و او در کتب قبل پطرس و بلان عرب بشمون
موموم شمس **آنکه** آنکه ایشان در چند یوم قبل بطراز غفو
حقیقی مزین گشتند حال دارای مقام نفسی هستند
که بد عابدینا آمده **قد طهره الله بفضله و رحمة خدی**
قبل هم مخصوص ایشان لوح اقدس نازل و ارسال شد

انکه بشهد له ان ربنا وربه هو الفضال الکريم هر صاحب
 و انصاف آگاه است که هادی دولت آبادی از صل
 امر بر هیچ وجه مطلق نبوده و غفلت و کمراهی و بی ادبیش
 بمقامی رسیده که تازه بترتیب حزب شل حزب شیعه
 مشغول شده بسیار مناسب است که شخصی از او قول
 نماید حزب قبل که سالها خود را اعلم و فضل و شرف
 و افقه میدانستند و در روز جزا جزا چه شد و ثمره
 اعمال چه بود جز آنکه ارتکاب نمودند آنچه را که بر تکان
 فردوس اعلى و اهل جنت علیا معلوم و واضح گشت که
 اخسر اهل عالم بودند. لعمر ربنا و ربکم ارتکاب نمودند
 آنچه را که عین انصاف میکريد و قلم اعلى نوصه میکند
 الی حین علمای کمراه ایران بر منابر حق را لعن نمایند این
 عمل شیعه در یوم قیام حال آن بے ادراک غافل مذکور و صحت
 و نفی و تحجب و امثال ان مشغول است و اراده

نموده یک جابلغای غلغون و جابلغای او هام و یک
 ناحیه کند به از برای ناس بیچاره ترتیب دهد. لعمر
 مجونا و مقصودنا. بر جمیع نفوس واجب و لازم است
 که عباد را از شر ان غافل حفظ نمایند که بشاید او هام
 قبل مبتلا شوند این خادم از حق سئلت مینماید که
 هیچیک از عباد خود را محروم نفرماید و او و امثال او را
 از بحر علم منع نکند مسکین غافل است نمیداند حب
 ریاست اخذش کرده در نقطه اولی روح ما سواه
 فداه علمای عصر طرأ راحت جاه و مقام از مالک انام
 محروم نمود فتوی بر قتلش دادند و اسحاش را در
 شهری شمشید نمودند ارتکاب کردند آنچه را که یستی
 اعلم ان بحری علی ذکره و لسان عن بیانیه. در این
 اراضی شخصی باسم مهدی ظاهر احدی از او اعراض
 ننمود حال بقدر صد هزار نفس جوش جمع شده مع آن

حال و معلوم نیت و مشرق ایات الهی و مظهر نفس ربانی
در ایران ظاهر شد علما جمع شدند و بذلت کبری او بخیند
و شهیدش نمودند. **أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ** این
ایام مکرر نامه های محبوب فواید حضرت امین علیه السلام
الاهی رسید و در هر نامه ذکر ان جناب و جناب مذکور
و لا محمد اسمعيل و اقا علی و سایر دوستان علیهم السلام
بوده و استعدای لوح از برای هر یک بوده چندی
قبل مخصوص بعضی نازل و ارسال شد و حال هم در
جواب عراض نازل و نامه های که از ان ارض
بخود ایشان هم نوشته اند ارسال داشته و در
باره هر یک استعدای غایت نموده کل در محضر لا
يعرب عن علمه من شئ. عرض شد و جواب غایت
گشت. **كُلُّ ذِكْرٍ مِنْ فَضْلِ الْمَحِيطِ وَ رَحْمَةِ الْبَرِّ سَبَقَتْ**
الْأَشْيَاءَ آنه هو اعززالفضال و اینکه در باره جناب

عبدالحسین علیه السلام ذکر نمودند از قبل مخصوص ایشان
نازل شد آنچه که سبب بقا و ذکر ابدی است و نزد
حضرت امین ارسال شد که ارسال دارند اینجند
بکثیر خدمت ایشان میرساند و از حق جل جلاله
مدد فرماید و توفیق عطا کند بر حفظ غایبانه شبیه و
مثل نداشته و هم چنین از قبل در جواب عریضه
جناب حاجی علی علیه السلام نازل شد آنچه که روح
حیوان است از برای جسد عالم و یک لوح منع اکتساب
هم مخصوص جناب اقا محمد اسمعيل علیه السلام نازل و ارسال
هنیأ لهم و مریأ لهم امید است که باستقامت کامل
و محنت تمام بر نشر آثار و القاء کلمه محبوب عالمیان مؤید
و متوفق شوند ذکر جناب خدا بخش علیه السلام
را نمودند که احمد او باثر قلم اعلیٰ فائز شد. طوبی
له و الدین ما منعمهم حوادث العالم و ثوانه عن آتیه

العرش العظيم • وبعد عرض ذكر اسم ايشان امام كرسي
مقصود عالم اين كلمات عاليات نازل • قوله تبارك وتعالى
يا رسول نفوس مذكوره بنارس دره مباركه شتعل و بنور
امر منور گشتند خدا بخش را از قبل مظلوم كبر پرست
و بامواج بحر فضل آبي بشارت ده امروز هر نفسى
باقى اعلى توجه نمود دران حين غفر آيى شامل حال اوست
از جميع جهات حقايق اشيا بلسان ستر اورا بشارت
ميدهند و تهنيت ميگويند و ميگويند نيگوست حال تو
چه كه بطراز غفران مزين گشتى و با كليل عدل مطرز
طوبى للفائزين و نبياً للفائزين الامير المؤمنين **عليه السلام**
انتهى جواب هر يك از مطالب ان حبيب روحنا از سماء
غنايت آيى نازل و ارسال شد ان شاء الله آذان
و ابصار از انوار بيان رحمن طاهر و مقدس كه در
و كل بكمه مباركه لك الحمد يا الله العالم • و لا اله الا الله يا اياك

الاسماء • ناطق كردند • و فى آخر القول الذر و التبرير
و اجهاء عليك و على من يسمع الكلمة و يحييت من اهل
هذا المقام الكريم • الحمد لربنا العليم الحكيم • **خ اوم**

**في ۹ شهر ذى القعدة
۱۳۵۰**

بسم ربنا الاقدس الاعظم لهي الابهي
الحمد لله الذي ظهر و اظهر ما كنسرت به غناك لغفران
و ارتعدت فرائض اجابرة الدين انكر و احمته الله و ربها
و اعرضوا عن سلطان و جاحد و ابائته و هم علماء
الايران الذين فتوا على مشرق ايات الله و مطلع بنياته
و سلكوا دمه و قتلوا اوليائه و احبائه ان الله بري
منهم ثم الملاء الاعلى و اهل الجنة ثم الذين طافوا
عرشه العظيم • و التبرير و اجهاء على الذين ما تعمم
الضوضاء و لا زما جبر الذين نقضوا عهد الله لمقتدر القدر

كرمان جديريه جانيات كراميه جانيات و غنايت ماضيه و باران

لك الحمد يا الهى بما فورت اهل الجاه نور معرفتك
 و انزلت لهم من سما عطاياك ما قرت به عين المخلصين
 من خلقك سلك بان تجعلهم آيات ذكرك و
 رايات امرك في بلادك انك انت المقدر القدير
 و بعد نامه ان جيب روحه بمثابه مبشر معنوى از
 ديار معارف رسيد با مرده هاى متعدده اول مرده
 محبت الهى ثابته قيام بر خدست امزش و ثالث خبر
 صحت و سلامتى ان جناب هر يك في حقيقه نعمتى
 كامل و غايتى شاملى از قرأتش سائم فرح
 مرور نمود و عرف بحجت متفوق كشت حمد مقصود
 عالميان را كه ان جيب روح را بنارسده اش مشتمل
 فرمود استعاليكه مرارتن از كلمات نامه ظاهرو
 بعد از قرائت قصد كعبه اله نمود امام وجه عرض شد
 و بشرف اصغافائز كشت هذا ما نطق به

الرحمن في ملكوت البيان قوله اشرق نوره و ظهر سلطانه
 هو المشفق الكريم
 يا رسول عليك هبة آية ملك الغدير و تشهود
 امروز جميع اشيا بذكر و ثنا و تسبيح و تحميد مشغولند
 در اين حين آفتاب قد اتم الوهاب سكويد
 و اشجار ظهر المنار و ملأ الألبان با قد كشف الحجاب
 و استوى على عرش البيان ملك ملكوت الاسماء
 ناطق و مسكلم ذرات عالم هر يك ديكى را با ثبات
 میده با نوار ملكوت و ظهور ملك جبروت و لكن
 اذ انيكه لائق اصغافا با ش قليل مشاعده مى شود
 در جميع كتب و صحف و زبر اين يوم يوم الله ناسيده شده
 و لكن اكثر اهل عالم غافل و محجوب و معرضين بيان
 بحال جد و جهد در اطفای نور الهى و اخذ نوار
 سده رباني مشغول اين مظلوم از اول ايام الهى

حين در دست مظلوم و اسیر مع ذلک گفته اند آنچه را که هیچ
 ظالمی نخفته **بگو ای قوم** امروز این کلمه مبارکه که جوهر کتب
 و صحف است از قلم علی سطور و امام وجه مولی الوری
 منصوب • و هئ کلمه تفعل بالیث آ و بحکم مایید
یا ایها الناس انظروا اگر عباد ارض بر کنز مستور در نیکی
 مبارکه آگاه شوند کل بجان قصد طواف نمایند و از
 ما عذ هم با عذ آله تمسک جویند امروز فرات حیرت
 از قلم جاری و نور بیان از افق سما و امکان مشرق
 و لایح و بحر علم امام و جوه عالم مواج و لکن نفوسیکه
 بنار ضغینه و بغضا شتعلند از کل محروم و ممنوع
 پستی فطرت بمقامی رسیده که بقصصها کند به
 قبل مشغولند نفسیکه امام وجه بخدمت مشغول باو تشک
 نموده اند و از حق غافل و محجوب فرات حیرت با علی
 آند آ میفرماید ای قوم با انصاف نمک نمایند
 و بعدل تشبث • لا تغنیکم الاوهام عن مالک الامام

و الظنون عن اسمه لایقوم • ضعو کتاب نفکم و خذوا کتاب
 الله رب ما کان و ما یکون • ان الله یادی با علی آند آ
 یا ملأ الارض و السماء انصفوا فی هذا الامر الذی به
 ارتعدت فرائص العالم و افئدة الأمم و فیما ظهر من
 عذره و لا یتوان من الذین یظنون و ینکرون سمیعون
 الذآ و ینکرونه و سمیعون الآیات و یجادلون بها آلا
 انهم لا یفقهون • قل یا قوم انی کنت راقداً فقیطنی
 الذآ و کنت صامتا انطقنی الحق علام الغیوب • و
 امرنی بالذآ فی هذا الفضأ لیس هذا جرمی انتم
 تنصفون • اتقوا الله یا قوم و لا تتبعوا الهوا
 کل جاهل و لا تعقبوا الذین کفروا بالآشاهد و المشرود
 لولا البهآ من یقوم امام ابوجه و من یهدی لعباد
 الی صراط الله العیزز الودود • به نفخ فی الصور و قام
 اهل القبور و ظهر امر الله امام اعین الامر و الملوک

به تشرنت آيات الله وظهرت الاسرار وشرقت الانوار
 وماجت البحور **يا رسول** عليك غيايتي قد كنت ماشياً
 في الهيت وناطقاً بما منع عن عرفاته احزاب الارض
 وعن اصغائه اذانهم الا من شاء الله مالك هذا المقام المرفوع
 دخل العبد اى ضريحك يا رب وعرضه لدى المظلوم ذكرناك بهذا
 الكتاب المحموم الذى نياى ويقول قد اتى اوعده وهذا هو
 الموعود. اتقوا الله يا قوم ولا تتبعوا كل جاهل مردود
 قد وجدنا من كتابك عرف جئت وخدمتك لى رب
 الغيب والشهود. طوبى لقلبك ولسانك وقلبك
 ولمن سمع قولك في هذا التنباء الا عظم الله فظهر
 امر آمن لى الله مالك الوجود. قل الهى الهى سلك
 بظلوميتك وسجنتك وما ورد عليك في سخن ارض
 الطاء وبانوار ظهورك والمقامات التى تشرقت بقدر
 والمدائن التى تنورت بانوار وجهك وبالشيا

التى ترزنت بلحاظك والوفا الذى ارتفعت فيه
 زفراك وبما ورد على اولياك بان تؤيد عبادك
 على الرجوع اليك يشهد كل منصف بعظمتك واقدارك
 وبحجودك وسما فضلك اى رب ايدهم على
 ما تحب وترضى ولا تمنعهم عن منبع علمك ومطلع
 حكمتك وشرق ايمانك البكرى ومصدر امرك العلى
 الابهى انت الذى في قبضتك ازمة اترتبه العلى
 وزمام من فى الارض والسماء قدر بارادتك ما يقرب
 العباد الى ساحة عزك وبساط عظمتك ثم نصرهم
 بجودك وقدرتك وبحجود الحكمة والبيان ليسعوا
 بقلوبهم اليك ويدعوا ما لو انك انت لمقدر
 على ما تشاء لا اله الا انت الغفور الكريم **انتخب**
 يا حبيب اين ايام مظهر ايه مباركه فرقان ست
 كه ميفرمايد ولهم اعين لا يبصرون بها. الى آخر الآية

چه که مشاهده می شود عیون در ظاهر موجود و لکن اکثر
 احزاب از مشاهده ممنوع و هم چنین اذان می شود
 و لکن از اصفا محروم طلسم عظم ظاهر و لکن
 احدی شاعر نه با عقاد خود ناطقند و بخدا آله
 کلید و اخرس مخصوص معرضین بیان که گویا از ادراک
 و صدق محرومند تازه ذکر بخود طلای معاویه بیان
 آمده و این از اکاذیب حزب شیعه است آنچه در
 دست یمن این فیه بوده و بهر اکثری از صدق
 خارج معاویه جهره عمل می نمود آنچه را اراده میکرد
 خوف از کسی نداشت که باین امور مشغول شود **حسب**
 انصاف و عدل از میان بر خواسته و مقام این دو
 ظلم و عتساف جالس در این صورت • بعملون
 مایشان • و یقولون ما یریدون • لا ینعمهم شیء
 اولکرت رکبوا علی افراس نفوس و الهوی و یقولون

فی مضمار الفوایه و التشتا لا یخافون الله و لا یستجوبون عن
 عباده یعملون ما لا عمل احد من قبل و یقولون ما لا قاله
 عباد ظالمون • اولی الله از ذکر نفوس غافله بگذریم و
 بذكر الله دشمنه مشغول کردیم اگر چه ان هم نظر نصیحت
 عباد کفیه می شود شاید نفحات صدق را بیابند و
 بافتش توبه نمایند **نسئل الله ان یقهم کاسب**
الصدق و قد حان العلم لیرجعوا الیه خاضعین خاشعین
 الله هو اقدر الاقدرین و اکرم الاکرمین • احمدی که
 ان حبیب روحانی باستقامت تمام و توبه کامل
 بر خدمت امر قیام نموده اند در ایامیکه بصر و سمع
 بشا به عنفا شده با بسم موجود و بمعنی مفقود
 جزای اعمال کل را اخذ نموده • فنوف یسجدون
 انفسهم فی عذاب مبین • خدمت دوستان
 ان ارض ذکر دشمنه و بکیر و بهما میرسانم و از

حق جل جلاله یطلبیم هر یک را بشایه جل مستقیم و بمشابه
بحر در این امر عظیم مواج فرماید و از برای هر یک مقدّر
فرماید آنچه را که فنا اخذ نماید و تغیر نیابد اوست
توانا ینکه توانائے عالم و اتم نزدش معدوم و مفقود
این خادم لازال کل را در ساحت اقدس ذکر نموده
وینماید **اِنَّهٗ** وَلِیُّ الْمَخْلُوعِینَ و مقصود من **اِنَّهٗ** تسموات
و الارضین **اِنَّهٗ** ینکه ذکر تقدیس و تنزیه و استقانت
و امانت و دیانت و وفای دوستان ارض را
یعنی کرمانشاه مرقوم داشتید بعد از عرض در
ساحت امع اقدس اینکلمات عالیات از سماء
غایت منزل آیات نازل **اِنَّهٗ** تبارک و تعالی
یا اولیائی قد ذکر کم من اجنبی ذکر نامم بذکر تظوف
حوله الاذکار **اِنَّ** سدرۃ المنتهی اراد ان یرسل الیکم

ثمره بدیعه جنیه و بحر البیان ان شیر فکم بموجب
من امواجه و شمس الحقیقه تجتبی من تجلیاتهما لیا خدم
جذب العنایه و الالطاف بحیث لا تمنعکم الحسن
المشکرین و مقالات المکرین و سطوة الطالمین و
شبهات ائنا عقیقین الذین کفروا بالله رب العالمین
یا ضرب الله افروحا و یا جذالته افروحا **اِنَّهٗ** چه که لیوم
بتصدیق حق جل جلاله صاحب سمع و بصیرید و دارا
نور محبت الکی فایزید بانچه که امل مرسلین بوده انمقام
بزرگ است و این رتبه عظیم جند نماید شاید بروج
و ریسمان کم راهان را بحر علم الکی رسانید و بصراط
مستقیم راه نماید لازال مذکور بوده و مستید
اشکر و اربکم الرحمن بهذا الفضل العظیم **و هذا الذکر**
الذی جعل الله کل حرف منه کنزاً عذبه **اِنَّهٗ** هو ولی

لمخلصين واثقين لاله الا هو المفرد العليم الحكيم سبحانه
 يا آلهي و المذکور فی قلبی تری اولیایک برین ایادی انظار
 وور علیهم فی آیاتک ما ذابت به اکباد الوجود من الغیب
 واثشهود اسئلک باسمک الذی به نجت الکلم
 و بالعصاة التي غلبت علی الاسیاف باسمک القدیر
 بان تنصر اصفیایک بخودک التي غلبت من فی السموات
 و الارض و بایاتک التي بها اهتز الملاء الاعلی و الجنة
 العلیا و لدین طافوا العرش فی کل الاحیان ای رب
 فانزل علیهم من سماء رحمتک امطار جودک و برکتک
 و قلوبهم بقوتک و اركانهم بقدرتک لئلا
 تخوفهم سطوة المعتدين من عبادک و المستکبرین من
 خلقک ای رب ترینهم متوجهین الی افق
 غایتک و بحر رحمتک اسئلک ان لا تخینهم عما

اراد و فی آیاتک کنت انت اقوی الغالب القدر
 صدق عزاکر و حمد مقصود عالم را که ان جناب را بنویسد و زود
 نایدیکه حق جل جلاله شهادت داده بران و ان شهادت
 کافیه است دیگر شهادت بنده و امثال بنده لایق ذکر نه
 یسئل الحمد رب بان یرتین عباد و اجانه بما بقی به
 اسمائهم و اذکارهم بدوام ظهور اسمائه و صفاته و
 اینکه در باره مرفوع حاجی ابراهیم و ابن شان آقا
 قاسم علیهما بهاء الله مرقوم داشتید امام حضور غرض
 قوله تبارک و تعالی **یا ایها الناطر الی الوجه** سمعنا
 ندائک و قبلنا شفاعتک و عفونا عن الاول و نسأل الله
 ان ینصره بجموده و یکفر عنه سنیاته و نسئله ان ینویذ
 القاسم علی ذکره و شانه و خدمه امره و یوقفه علی ترک
 ما نهی عنه و اعمل بما امر به فی کتابه المبین کبر علیین قبله
 و بشره بذکره ایاه لیكون من تشارکین العالمین فی

یا رسول بغایتی لطفا و فضیله علیهما ان ربکم مولی الفضل
 الکیم * بذکر می ماحج بحر الغفران و ماحج عرف غفور ربکم
 الرحمن انه مولی الغفور الرحیم **انتهی** ذکر جبار قاضی ^{بها} **سمیع** علیه
 را نموده اند که اراده زیارت بیت الله را دارند
 بعد از عرض این آیات باهرات از ام الکتاب نازل
 قوله تبارک و تعالی **یا محمد سمیع** علیک جاء ته و اولی جاب
 شطربیت الله رب العرش العظیم * اقبل الیه باقبال
 یتقوع به عرف المعلوم بین العباد و نفحات محبتک
 رب العالمین * قد جاء الاذن من شطر الفضل لشکر ته
 ربکم و رب ابائکم الاولین * که کماج بحر غایت
 ربکم و ذکرک بما انجذبت به فئدة المخلصین **انتهی**
 ته احمد باذن فائز شدند ان شاء الله فائز شوند با آنچه که
 اراده نموده اند اگر عباد صبر لغار ابدانند و بیا نبد کل از

جان و ماخذ هم بگذرند که شاید بان فائز شوند نه عیب از
 حق جل جلاله سائل و آمل که ایشان را مؤید نماید بر
 اعمالیکه سبب بقا و علت رضاست * ان ربنا هو
 آساع الحیب * اینکه درباره غافلین یعنی مغضبین
 بیان دعا و بغضایان مرقوم داشتند فی الحقیقه
 این عبد متخیر بل عالم متخیر چه که ان نفوس در ساحت امر
 بنوده اند و از اصل امر آگاه نیستند جمیع آنچه نازل شده
 در بیان شاهد و کواه این امر است * لولاه ما فخر نقطة
 البیان و ما نزل البیان * از حق میطلبیم عباد را
 انصاف عطا فرماید غفلت ان نفوس و عدم ادراک
 بمقامی است که میزراحی با هفتاد فقر در هجرت از
 عراق همراه بود مع ذلک بمیدها اخبار نموده که من
 با حضرات نبوده ام و ان جا هلمما هم پذیرفته اند جل

بمقامی است که اهل مدین علم میگردند و الهما این عبد را
 با او بوده و این قوم غافل یک نفر از این عبد را نماند
 که لوجه الله آنچه حقیقت است گفته شود و این چنین میگردند
 الواحیکه نزد نقطه اول روح ما هوا فداه ارسال شد
 از که بوده. و لکن یعلیون لو یصقون و یفهمون لو
 یصدقون جزای عمل البصار را منع نموده و آذان را
 محروم داشته. سوف یرون جزاء اعمالهم اذ الانصرون
 نسئل الله ان یعرفهم و یؤیدهم علی ما یحب و یرضی
 انه لا اله الا هو المبین القیوم. اینکه ذکر فرمودند جناب
 حاجی علی علیه بهاء الله با شطر آمدند لاجل نصیحت و
 هدایت. من خرق الحجاب باصبع لقدرة والافکار
 و هم چنین ذکر محبوب فواد جناب لایسرا البوا فضل
 علیه بهاء الله ای نمودند این مراتب در پیشگاه مقصود

عالمیان با صفا فائز گشت. قوله تبارک و تعالی یشهد
 اعلم الله بفضل الفضل قد نزل له من السماء لیسین
 ما لولیقی علی الاشیاء یرفع ندائها و نذکره فی هذا
 الحین بما تیضوع به عرف العرقان فی الامکان نسئل الله
 ان یحفظه و یدیه بخود حکمة و لهر فان و یجعله علما باسمه و
 رایت لذكره بین الامام الله هو العزیز العلام. و
 نذكر من سمي بعتی علیه بهاء قد قبل عمله فی سبیل الله
 یشهد فی هذا الحین ان العظمة الله هو شاهد العظیم
 یا علی طوبی السمعک بما سمع و البصرک بما فاض بهاء الله و
 لبسک بما نطق بهاء بحیل. قل لک الحمد یا مقصود
 العالم بما عرفت و هدیتی لصرطک الواضح المستقیم
 اسئلک بان تقدر لی خیر الآخرة و الاولی انک انت
 المقدر القدر انتهى این عبد هم خدمت ایشان ثنا و کثیر

میرساند و از حق میطلبد آنچه را که سبب اعلاء کلمات
 بامین عباد و اینکه ذکر حبیب روحانی جبار اقام
 سید مرتضی علیه بهاء الله را نمودند و هم چنین ذکر
 محبت و استقامت و ماورد علیه را این مرتبم
 تلقاء عرش شد. قوله جل جلاله و تم نواله **یا مرتضی**
 تشهد آنکه فرشت بلای الحکمه و اله بیان آتی کانت
 محزونه فی قلبی الاعلی و فرزت بایامی و ما کان مسطوراً
 فی کتب الله رب العرش و الهی و رب الکرتی الرفیع
 ارسلنا الیک من قبل ما لا تعد له کتب القوم شهید
 من عنده اللوح المحفوظ. لا تحزن عما و رد علیک قد
 ورد علینا فی ارض الطاء مانح به المقربون. قل آتی
 الی ک الحمد بامقنتی کوثر حیوان من ید عطائک و
 ایدتی علی عرفان شرف آیاتک و مطلع امرک و نورت

قلبی نور معرفتک ای رب انا عبدک و ابن عبدک حب
 ان اکون خادماً فی کل الاحوال الامرک و ما طعاً بشانک
 انت الذی خلقتنی و علمتنی و عرفتنی و ذکر تنی مره بعد
 مره اسئلك بنفحات و حیک و ما کان کموناً فی
 خزائن کتبک و زبرک و الواحک بان کتب ل
 ما یقر بنی الیک فی کل الاحوال ای رب ان لم سکین اراد
 شمر غلک و المرید بحر فضلک اسئلك بالبحر الی
 ما جت فی اخذة او لیاتک و انزلت لی نطق
 باذنک فی سدرتک بان توفقتنی علی ما یرفعنی الیک
 انت المعطی الکریم لا اله الا انت الفضل الغفور الرحیم **یا مرتضی**
 محزون مباش دنیا لا زال در تغییر و تبدیل بوده هست
 انظر ما انزل الرحمن فی الفرقان. ان بعد العسر یسر
 نسئل الله ان یزل علیک من سماء رحمة بركة من
 عنده و غایة من لدنه و یزینک بطراز غرته و یقدر

ما تقر به عنیک الله هو المقدر القدير لا اله الا هو العليم الحكيم
انتهی احمد که ایشان متوفی بوده و هستند چه کار برای
 ایشان از قلم علی نازل شده آنچه که ثروت عالم معادله
 بیک حرف آن ننموده و نخواهد نمود این که درباره قوت
 دران ارض مرقوم داشتند . نعم ما علمتم . و اشتغال
 بعالم طب هم مقبول واقع شد **فرمودند** نسل آل به بان
 یوفیک و یؤیدک و یجعل ذرک و طبابتک شفاء
 للأمراض الله هو العیزز الفیاض **انتهی** و این که درباره
 علی پادشاهان علیه بهاء الله مرقوم داشتید از قبل
 عریضه ایشان را حبیب فواد خباب تاشیخ محمد علیه بهاء
 الله و غایت ارسال نمودند جواب از سما غایت نازل
 و ارسال می شود و ذکر خباب علی کبرخا ائیده الله
 را نموده بودند یک لوح مبارک هم مخصوص ایشان نازل
 و ارسال می شود اگر استعدادشان اقتضا نماید عطا

نماینده شاید از بحر معاش بایشانند حسب انخواهش
 ان جناب مخصوص هر یک از نفوس مذکوره که باقی
 ظهور ناظر لوح بدیع منبع ارسال می شود ان شاء الله بان
 فائز شوند و باین معنی عامل و این که درباره جناب
 اقا خدا بخش علیه بهاء الله و محبت و اعانت ایشان
 مرقوم داشتند بعد از عرض در ساحت استماع اقدس
 ان عظمت باین آیات مطلق . قوله تبارک و تعالی
یا خدا بخش مظلوم مکر ذکر را نموده احمد که بیای
 فائزی و بر خدمت مؤید و باقبال متوفی و باستقامت
 مشرف از حق می طلبیم ترا تأیید فرماید بر آنچه سبب
 ارتفاع کلمه و خدمت امر است . انما مع الدین قاموا
 علی خدمته الامر و نصر و ارجتم العلیم الحکیم . خدا
 لاس البقاء من ایا دی عطاء ترکب مالک الاسماء
 و فاطر السماء ثم شرب منها رغماً لکل فاجر عنید
 و کل ظالم مرید . انا کن معک و سمعانک و

تو جگر و اقبالک نسل الله ان کتب لک خیر ما نزل
 فی کتابه لم یسین احمد له اذ هو مقصود العالمین **انتهی**
 و هم چنین ذکر حکیم لاله زار علیه بجا و الله را نمودند و
 ذکر ایشان و جناب آقا خدابخش علیهما برآوردند
 اقدس بوده و بعد از عرض نه فقره هم در پیشگاه حضور
 این آیات مخصوص ایشان نازل • قوله تبارک و تعالی
یا لاله زار علیک بحسب • ذکر ناک من قبل و فی هذا الحین •
 اشکر ربک بهذا الفضل لم یسین • لا تعادل بزرگوار
 اذکار العالم و لا بحکمة کتب الامم اعرف و کن انوار
 قل الهی آئی ذکر من فوق مقامی لیس هذا الا من بدیع
 فطرتک و امواج بحر عطاک شهرت انک انت اعظم
 و انک انت المقدر المختار • اسئلک بان کتبه
 ما کتبت لا صغیرا کثرت ثم ارزقنی اجر لقا کتبت
 انت المقدر القدر و بالاجابة جدیر **انتهی** نه فقره

هم خدمت ایشان و جناب آقا خدابخش علیهما برآوردند
 بکثیر برسانند و تأیید میطلبند اینک در استقامت و
 خدمت ایشان مرقوم داشتید نه فقره و نه فقره
 در مثل این آیات مقامی است بزرگ و عظیم
 از حق جل جلاله از برای ایشان تأیید سئلت منیام
 الله هو الموفق الکریم • ذکر جناب آقا شیخ محمد ایدته
 علی ما یحب و یرضی را نمودند بعد از عرض امام خمین
 فقرات از سماء مشیت نازل • قوله تبارک و تعالی
یا رسول علیک برآوردند مالک الوجود ذکر جناب شیخ محمد
 را نمودی از حق میطلبیم او را تأیید فرماید و توفیق عطا
 کند تا با استقامت تمام مابین انام بزرگ مالک آیات
 مشغول گردد بکوشش قسم با فاق حقیقت که از
 سماء افق سخن طالع از اول این امر احدی مطلع نه خبر

د نفس و هر دو هم صمود نمودند. العلم عند الله ربك رب العالمين
 انا نوصيك والذين آمنوا بالعدل والانصاف وقراءة
 ما نزل و التفرک فيما ظهر. این دو دو جناخه از برای
 وجود انسان را بمطلوب میرساند این مظلوم از
 اول امر له صین دست اعدا هرگز کرده گاهی در حس
 و هنگامی کبر و وقتی تحت سلال و در آن خود را حفظ
 نموده با قدهار تمام و توکل ثابت و تفویض را سخ
 من على الارض را از ملوک و مملوک و دون ان بمطلع
 هدایت کبری و صراط الله مولى الوری دعوت نموده
 بکمال تصریح ملوک اظهار نمودیم آنچه را که سبب اصلاح
 عالم و راحت اعم بوده. ما منغی سطره الملوك ولا
 ضوضاء الملوك نطق الامام و جوهر هم بما امرت من
 لدی الله المبین القیوم. و خود ان جناب بر آنچه ذکر شد
 کواهند و البته لوح حضرت سلطان را شنیده اند که

من غیر ستر و حجاب بیدیدن ارسال نمودیم و چون امام
 وجه سلطان حاضر شد کتاب را بلند نمود. و قال
 قد جئتک من انبیا الاعظم بکتاب عظیم. و همچنین
 از ملوک دیگر را هم من غیر ستر تبلیغ نمودیم و امر الله الخیار
 داشتیم بقسمیکه حال در هر بلدی علم الله هو الله مرتفع
 درایت نفیعل مالیه منصوب و چون فی الجملة عرف
 بیان ما بین اهل امکان تقصوع نمود بعضی از خلف
 حجاب با سیاف بیرون آمده قصد انمیطلوم نمودند
 انصف بالله یا محمد لولا الهجاء من یقوم بین الوری
 ولولاه من یضرام الله رب العرش و اثری و من
 یدکره بین الاعداء. از حق میطلبیم ان جناب را
 تأیید فرماید بر آنچه سزاوار این یوم مبارک است مقطوعاً
 عما سوی الله بذكر و ثنای حق جل جلاله قیام نمایند

در بحر و امواجش نظر کنسید و چشمین در رسیده و شما
 آیا اگر این یوم شجره ظاهر شود و با شما را تخصی نرین شود
 از انکار نمود و یا امواج بحر را ستوداشت لا والله
 مگر نفوسیکه از کائنات انصاف نیات امید دارند و از
 بحر عدل محرومند حال معادل جمیع کتب الهی از قبل
 و بعد بل ازید نازل حاضر آیا بنقطه بیان بچایمان
 او رده اند بکدام حجت و بکدام دلیل از فرسیل
 واضح و دلیل نازل و اثم الکتاب با علی انداء قد
 اتی الوهاب میگوید و لکن القوم لا یسمعون و لا یشعرون
 بنهر متمسکند و از بحر محروم بشنوندای مظلوم را و
 با جمیع اقدار حجیات و سجات اشرار را شوق نما
 و خرق کن و اصنام ظنون را بقوت خلیل آفاق
 بشکن لعمر الله ظلم ظالمین سببست و حقیقت امر از

عیون و ابصار مستور است نفوسیکه در کمال حست
 بوده اند و در این امر هیچ وجهی برانما دارند حال
 بمظلومیت مذکورند این است شأن متوهمین ان
 جناب در حزب شیعه و علمای ان تفکر نمایند هزار
 و دویست سنه بقول خود بحال صایت جستند
 و در ذکر مراتب و مقامات ایشان اختلاف ظاهر
 و الی همین یکدیگر را لعن کرده و میکنند آیا ثمران نفوس
 و جزای ایشان در یوم جزا چه بود و چه شد ثمر
 اقوال هزار و دویست ساله آنکه جمیع علماء بر سابر
 حق را لعن نمودند و سب کردند بالآخره بر شکم دم
 اطهرش فتوی دادند این امری است که خود ان جناب
 و سایر عباد اگر بصدق تکلم کنند تصدیق نمایند
 و حال هم بعضی بترتیب چنین حزبه میشوند * قل
 خافوا الله و لا تتبعوا الهوا انهم ابغوا الذی به هاج

العرف وما ج البحر وغرقت حماته لبيان في لغز
 الأعلى على الأعلى الأغصان يا ملاء المكان تآله قدائ
 الرحمن سلطان ما خوفه سطوة الأمر ولا انكار
 العلماء ولا مضوء الذين كفروا باله مالك يوم الدين
 قل اسمعوا ندائي ثم ارجعوا اليه ان باب العطاء
 مفتوح على وجوه من في السموات والأرضين قل
 آياكم ان تمنعكم شجعات اهل الفرقان او نفاق
 اهل لبيان الذين نقضوا ميثاق الله وعمره و
 كفروا بالذي قال لمبشر في حقته **انني انا اول العبد**
 قل يا ملاء لبيان تآله لا ينفعكم اليوم ما عندكم اسمعوا
 ما غرّبه عن لبيان على الأعلى الأغصان قل
 وقوله الحق وقد كتبت جوهرة في ذكره وهو انه
 لا يستأثر بشارته ولا بما ذكره في لبيان
 اتقوا الله ولا تتبعوا أهواءكم انظروا الشمس وشراقربها

وتجلى تراء وانوارها ثم السدرة واثارها واوراقها
 آياكم ان تمنعكم اوهام الخلق عن الحق ضعوا مالوك
 الله ورائكم ثم اسرعوا بقلوب نوراء ووجوه
 له سقام فيه ارتفع حفيف سدرة المنتهى للملك
 لله رب اعرش العظيم آياكم ان تمنعوا الانصار
 عن مشاهدة الافق الأعلى والأذان عن صغائر
 ندائي الأعلى والقلوب عن الأقبال والوجوه
 عن التوجه الى الله رب العالمين انك اذا
 شربت حقيق العدل من كأس بيانه واخذك
 سكر كوتر عرفانه قل الهى الهى لك الحمد
 بما اظهرت الصراط وانزلت الآيات وبما
 هديتني الى شرق وحيك ومطلع اوامر و
 مصدر احكامك واسمعتني نداك اذ
 كنت بين ايادي اعدائك واظهرت ما كان

ستورا عن عین عبادک و مکنوناً فی ملک اشهد
 انک ذکرک عبادک اذ کانوا هم متینین عن ذکرک
 و اقبلت الیهیم اذ کانوا معرضین عن فقک
 اشهد ان رحمتک سبقت و غایتک احاطت
 اسئلک یا الله الوجود و مالک الغیب و الشهود بما
 الذی اذا اشرقت من افق سماء ارادتک
 خضعت له الاسماء و بامرک الذی به سخرت الارض
 و السماء بان تؤید عبادک علی الرجوع الیک و
 التمسک بجمل فضلک و التثبت باذیال رداء
 کریمک ثم قدر لمن رجع و نصف فی امرک خیر
 الآخرة و الاول انک انت مولی الوری و رب
 العرش و العرش **انتهی** ثم احمذک بجلالک من انزل الی
 نازل انت آله محمل از برای قبول مستعد حق

شاهد و گواه که این خادم مدتی بود مدید که اراده
 داشت بایشان شرحی نوشته ارسال دارد و
 لوجه آنه و فی سبیلہ آنچه را عالم است اظهار نماید
 چه که خباب امین علیه بجا آله در سنه قبل از
 ایشان ذکر خیر نموده اند و هم چنین از مقام دیگر
 هم ذکر ایشان رسید و ان خباب هم در این کمره
 ذکر نموده اند در هر حال از غنی متعال و مقبل احوال
 و مظهر آمال میطلبم ایشان را مؤید فرماید لیکن
 علماً باسمه جلاده آنه علی کل شیء قدیر امر آله اظهر
 از شمس است و ارفع از سماء هر بصیری شاهد و هم
 سمیع گواه از اول ابداع الی حسین شبیه این ظهور
 اعظم نیاید ظاهر شد و لکن بے انصافهای عالم که
 از عدل محرومند و از شاهد ممنوع بکمال جد و جهد

در ستر آفتاب جهان تاب مشغول گشته اند و لکن هیئت
هیئات اید و قتی که ابصار حدیده و آذان و اعیه
از کلمه اله ظاهر شود مالوی همه را معدوم شاهد
کنند و بظردوت یکتا توجه نمایند **یا حبیب فوادی**
الحین احدی بر حقیقت امر مطلع نه اگر تفصیل اول
ذکر شود کل بصراط مستقیم و بناء عظیم تمسک نمایند
میرزایحی در این سفر با نفق و نفر بوده امام وجه
قادر بر تکلم نبوده و لکن متوهمین بخيال خود این امری
را که نفق و نفر دیده اند بانکار ادا کار کرده اند
این است شأن ناس در ارض سر مباحله ظاهر
امام و جوه صنف نفر از اصحاب که در ان ارض جمع
شده بودند قدرة اله باهر من یقدر ان یکلم
امام و جوه ظلم امیر نظام سبب ارتفاع ذکر او شد

لحفظ مبدء اگر بآثار اله بعین بصیرت منقطعاً عن
دونه ملاحظه نمایند بر اصل امر آگاه می شوند اذاً
یظهر نور التوحید و یشهد کل ذی انصاف بقدره
الله و سلطانه و بعظمت المهنیه علی من فی السموات
و الارضین باری اگر مصلحت بدانند از قول ابن
عبد سلام و تکبیر برسانند **نسل الله تبارک و تعالی**
ان یؤید جنابه علی اظهار امره منقطعاً عن دونه و
یرفع به ذکره بین خلقه الله علی کل شیء قدير ذکر
اقایان جناب اقا سید ۲۲ خ ۱ و جناب
اقا میر سید ۵۳ و اقا میرزا مرتضی علیهم السلام
را نمودند که بافق اعلی مقبلند و بر حقیق ختم فائز
ذکرشان در ساحت اسرار قدس مذکور و مخصوص
هر یک نازل شد آنچه که سبب هدایت گری
و محبت عظمی است از برای اهل ناموس انشا الله

از کوثر معنی و بیان که در کلمات مقصود عالمیان است و
 بیانشانند و قسمت بر بند این عبد هم خدمت هر یک
 بکثیر برساند و از حق جل جلاله میطلبد ایشان را
 تأیید فرماید بر اعمالیکه ذکرش در کتاب الهی باقی و
 پائیده ماند. **انه هو الغفور الکریم و هو السامع المحیب**
 امید هست که عباد ارض طرأ از نجات الهام باقی
 ظهور مالک انام توبه نمایند و از کوثر بیان محرم نمایند
ان ربنا هو الغیاض الفضل التواب الغفور الرحیم
 علیه توکلنا و لیه فوضنا الامور **انه هو ارحم الراحمین**
 و اکرم الکریمین **البهاء و الذکر و الشفاء علیکم**
 و علی من معکم و یسمع قولکم **فهذا النباء العظیم**
 و احمد له العظیم الحکیم **خادم فی ۲۰ جمادی الثانی**
 خب الامر باجناب شیخ مدرس مدار لازم از حق طلبید

دارای یک وجه باشند این مقامی است بزرگ
 و اگر ان جناب مصلحت دیدند آنچه نازل شد مخصوص او
 از برایش قرائت نمایند شاید اگر بدتش افتد سبب
 احداث بعض امور شود در هر حال از حق میطلبیم تأیید
 فرماید. **انه علی کل شیء قدير** و لکن ان حبیب روحانی
 باید در جمیع احوال متمسک باشند بحکمت و هر طلب که
 مرقوم داشتید این فقره بسیار خوب است چه که
 اشتغال بان و معاشرت سبب کین نفوس است و از
 برای امر تبلیغ محبوب و اگر شود با بعضی از علما هم
 مراد ده نمایند خوب است چه که سبب کین است
 نسئل الله ربنا و رب العرش بان یؤید جنابک فی
 کل مات شأ و ترید و یحفظکم من شر اطمین و
 یوفقکم علی هدایة العباد **انه هو الغفور الکریم**

محل ان جناب بر حسب ظاهر باید نوشته نباشد ^{اگر} سرد
 لوحی و یا آثاری کواد انرا باید اخذ نمایند بر سبیل
 اختصار باسی نیست و لکن بقدر مقدور ستر او و
 احب است نامهای محبوب فو اذ آقا شیخ محمد ^{جانب}
 علیه بهاء الله الابهی رسید و جواب ایشان هفت
 بعد ان شاء الله ارسال می شود خدمت ایشان
 بکیر و سلام میرسانم احمد ته لازال در راحت
 اقدس مذکور بوده و هستند عرض دیگر الواح
 مقدسه محتشمه لوح مبارک بخط الطاهر حضرت
 غصن الله اکبر روحی و ذاته لبراب قدومه الفداء
 مخصوص اسمی شسته علیهم بهاء الله غایت شد
 بنام دنا برکت
 یا احمد خاتم انبیاء یعنی محمد روح مالک فداه آید

کرمان جناب است احمد علیه بهاء الله

سبش کردند و قوی برکش دادند حضرت روح الانا و
 آمد بردارش زدند و همچنین حضرت کلیم انکارش نمودند
 و خلیه الرحمن را در آتش انداختند آیا سبب علت
 این ظلمهای بی شبهه و مثله بعد علت علما عصر نفوس
 ایشان مرا عمر بنمود آنچه را که اشیاء نوصه مینمود
 و لوح و قلم میگریخت حضرت نبش روح مالک فداه
 ضعیفش نمودند و حال هر یوم در صدد انیظ نمودند
 ناله اش بوی کردند و غمش بود دیدند و کشتیش را
 غرق نمودند ذب و آتش عمر نمودند آنچه بوی که هیچ
 ظالمی عمر ننمود و لکن آنچه دارد شده سبب علما
 کلمه الله و ارتفاع امرت قدک احمد یامن فی
 قبضتک زمام الاشیاء اشد انک تفعل
 مات الله بقدرتک لته احاطت من فی السموات
 و الارضین لا اله الا انت العلیم الحکیم ای رب قدر
 لے من بدایع فضلک عملاً یتضوع من عرف قوایک

در انچه رضا کن از رتب تر نه فائما لدر باب خود که
اسک بر حرکت لبوت و غایتک المحیطه و
کر مک الذرا حاط الوجه من الغیب و آشهو بان
تقدر له ما قدرته لأصفاک و انما کن انک
انت العیزز الفضال لا اله الا انت الغنی الغیاض
کرمانه

خاسته تقدیر علیه السلام

بنام خداوند یکتا یقرآن المظلوم سمع ندانک و اجاب
سمع و بحیب و هو اسمع البصیر یقین بین بدان
الایران باو هام تربیت شده اند و از شدت ظنون شده
بسیار صعبت خرق اعجاب نزد ایشان فضر و
اعظم ان قوم بقول خود علما و فقها را دارند و ان نفوس غنیه
همه و حق و خسر مذکورند در قرون و عصا حق را
می طلبیدند و چون ظاهر شد شریکش نمودند قل
ای آئی اسلمک باسم الله تعالی و باسمک القوی بان

تقدس الأرض و مدنها و ديارها عن مشر هؤلاء ای بیت
ترا هم اعرضوا عنک و افوا علیکم من دون غنیه
و لکن تاب ظهر الأرض من هو لآء الدین ظهورا
بالضعیفه و البغضاء انک انت لمقدر على ما تشاء
و انک انت انتقم العادل احکیم

هو المنصور

یا بدیع علیک السلام نامه بمعنی شمارا
ضیاء علیه بهائے امام وجه مظلوم عرض نمود و بجز
فائز گشت لا محمد و سلمه تبارک و تعالی ان
یحفظک سلطان و یحرک بوجه و یقیق کثر
بیانه من کاس عطائه و یقدر لک کل خیر انزل فی
کتابه انه علی کل شیء قذیر اسم علیک و علی من
معک و علی من یکون و یخبرک لوجه العزیز

موت به تکه شانه بخت و قدرت

حدوثنا ذکر بهر ساعت منع قدس حضرت مقصود را
لایق و سزااست که از رفیع دو حرف دو چشمه چون
ظاهر فرمود و آب حیات جاری نمود از کاف
کنسخت کرم ظاهر و ان علت وجودت و از نون
عالم حفظ و احاطه مشهود آمد قدرتی در این دو کون
که اگر جمیع ممکنات باین غیر معدوم ظاهر شوند
آخر لا آخر له وصف نمایند بکنه ان نرسند
نور عاجز و قاصر مشاوه کنند سبحان آه
مع کینه اسرار خلیقه از قلم قدرت در هر ورق از
اوراق و حجری از اججار و در هر جنبی از مایکل و جبه
مکتوب و ستور معذک کل غافل و محجوب
مقصود در این عهد و عصر که بقلم بسیار چله کلمه مبارکه

الملك لے بحر شئی از شیا نوشته شده حیرت
این خاتم فایانکه ابصار کم یاب است تا شاره
نماید و آذان نایاب تابش نور آفتاب چنان تاب
کواهی است عظم بر بخشش او و بریت او و دریا کجور
اتم بر عطای او و بریت و وجود و بقای کل در ظاهر
ظاهر بهر حضرت مقصود باین دو منوط جل سلطان
و عز عطاء لا اله غیره و الصلوة و السلام علی منظر علم آه
و مشرق الرامه و مطلع وحیه آذنی بنظوره مقطی الاضواء
و محبت شئونات الاوهام و نال المنال من اعلى لمقام
قد اتی من ترین به لکن و لمقام و علی آله و صحبه آذین
جعلهم آه او را حدائق عرفانه و عیون جباره لعجا
و شمس شریقه لارضه و سماء آذین بهم است حکم نیا

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
سندین کربیم زاده
۱۳۷۷

الحکمة ولبیان وظهرت اسرار الحکایب بین
 الادیان **نامہ** ان برادر مکرم کہ متشر بود
 بر صحت و سلامتی و حکایت از توجہ و استقامت
 و تقرب الی اغیر التوابع **رسید** بوردھش
 نمود و حمد حق جل جلالہ بجای آورد مچہ کہ مزین بود
 بذکر اولیای او و بعد از جذب و فرج و سرور
 قصد مقام نموده امام و جہ جمیع مافی الورق عرض شد
 و بشارت داده و صغافرا زکشت فرمودند **یا عبدلہ**
 علیکم السلام **نامہ** ذکر تالزال درست مظلوم
 بوده و بہت اسحکہ مرفوقی بزکرت و ثنا و اقبال و
 عرفان حق جل جلالہ اولیای ان ارض را از حق
 مظلوم سلام برسان از حق مطالبیم کل را موقوف

فرماید و از او حامات حزب شیعه حفظ نماید **المقصود**
 آنچه نزد ان حزب بوده و بہت کثری از غیرت
 محبوب از شریعت محمدی خد جند و از نور احمدی
 بنصیب **قد اتخذوا ابوہم انفسہم اربابا**
 من دونہ **ایا** ان حزب بکدام علم و بکدام فعل
 خود را علم کل و فضل کل میدانند **ولکن** المظلوم
 بیشہ باہم جملہ لیس لہم عدل و الارای و الانصاف
 نسل اللہ تبارک و تعالی بان یخط کل حزب من
 احزاب الارض الذین یاتون من بعد من او امام **مولا**
 و عقاید ہم و تقریر ہم ہمہ مواحفاظا لمقتدر العلم
 الحکیم **عبدلہ** اہل تحریف ضعیف شدہ اند و ان

علیه سلام آید و ذکر که اراده حقوق نموده اند این مرتب
عرض شد **فرمودند** حقوق را با بخشیدیم. نسند آری که
و تعالی ان یقبل ما اراد من المعروف. و این اراده را
بامطار رحمت تبدیل فرماید و مزارع آمال فی سبیده را
سقاقت نماید. لیسبت ما یشهد له بدوام الملک
و ملکوت. و اما محضوره احمد فائز شدند و در
این ایام توجه جائز نه چه که مخیر حکمت است از
حق میطلبیم مانعین لغار انصاف عطا فرماید چه که
بانصاف فائز شوند یقین یسین میدهند که نمیطلویم جز
اصلاح و تنزیب اراده نداشته و ندارد این
سنه چه مقدار از نفوس که با مر و اذن توجه بکعبه الانام
نمودند الامر بیده و التوفیق فی قبضه یؤید من یشاء

فضلاً من عنده و هو افضل الکریم. از حق میطلبیم که
تایید فرماید بر معروف. و بما ازله فی کتابه انه لم یقدر

القید

زیارت حضرت عبد العظیم و حضرت حاجی میرزا

علیهما بسم الله

هو الذکر العظیم انور المشرق من افق سما
اعطاء و تجل الطاهر لسطح من ارادة الله فاطر السما
و مالک ملکوت الاسماء علیک یا کریم ته المبین و ابر
العظیم و نوره المبین اشهد انک وفیت بعجلک و
رأیت حق الله فی منقلبک و شاک و کنت متمکنا
بجبر او امره و احکامه و عاظاً بما امرت به فی کتابه
انت الذی جعلک الله راقی کأس بایانه من عباده

وبحر عرفانه في مملكة انت الذي عرفت بتوحيد الله
 وتقديسه عما سواه اشهد انك كنت ركن الايمان
 في الامكان واية الرحمن بين الاديان بك انت
 اثار الله في العالم وذكره بين الامم انت الذي عرفت
 صراط الله المستقيم وعرفت بنبيه العظيم
 طوبى لك بما فزت بالاقرار والاقبال بعد غرض
 العباد وانكارهم فصررت بهم مالك اليجاد و
 نعيماً لك يا ايها المتثبت بآيات الله رداً رحمة
 ربك انت الذي جعلك الله ايناً من عنده وادع
 فيك اماناً من لدنه وانه سمي بمسيح في كتاب الاسماء
 عليك بهاء الله فاطر السماء وبهاء الملأ الاعلى وبهاء
 اهل الجنة العليا **يا** عليك ثناء وذكرى وبهائى

انت سكنت في ارض رى ومقصودك نذكرك في بحر عجايبك
 ونذكر آياتك واقبالك وتوحيدهم وحضورك
 ولقائك واستقامتك انت الذي لقطت نسلنا
 فجر الطور واجتذبت نداء مكرم الطور من سدة
 الانسان تبارك الرحمن الذي اظهر امره لمسين و
 نباه العظيم انت الذي وجدت عرف القيص اذ
 تصوع وحيت النداء اذ ارتفع بارشادك
 سرع الطمان الى بحر الحيوان والعاصي الى فوات الرحمة
 والغصان انت اية الحق بين المخلوق ونور العرفان في
 البلدان نسل الله بك وبزفات قلبك عبرات
 عينك في حب مولاك بان يقدر لزايريك اجر من
 شرب حق البيان من كأس عطائه ان ربك هو

المقدر على ما يشاء لا اله الا هو الفضل الفيض لنيل
 العليم حكيم سبحانه اللهم يا الله العالم وسيد الامم
 اسئلك بالاسم الاعظم الذي به يرضى صراطك و
 وضع ميزانك وبه ماج بحر الجلال ومرت بحال بان
 تغفر له ولابي ولمن آمن بك وباياك اي رب
 تراني قائما لدى رسدك وصفيك سئلك
 به وباياك اكبرى بان تقدر لي خير الآخرة و
 الاول ثم قدر لي مقاما ظل قباب عظمتك وخبا
 مجدك انك انت المقدر العزيز الوهاب

زيارت حضرت نصير عليه ٤٤٩ و نور ٥

بسمي ابراهيم المشفق الكريم

اول ذكر اشرق من افق ام الكتاب واول نور

اللاح من افق الوجه في الهاب عليك يا ايها المقبل
 الله رب الارباب اشهد انك اعرفت بما اعرف
 به لسان اقدم وشهدت بما شهد به مولى العالم و
 مقصود الامم انت الذي بك وباشاكت تحكم
 حصن الامر بين اعباد وارفع ذكر المقصود في البلاد
 انت الذي ما منعك ضوضاء العلماء عن مالك
 الوري ولا سطوة لامرآء عن الافق الاعلى وشهد لقلمك
 بشهادتك في سبيل الله فاطر السماء وباتقائك
 الى ان صعد روحك الى الرفق الابدي طوبى لك
 يا نصير ما سمعت وحببت وامننت وقبلت الى ان
 دخلت وحضرت وسمعت ما سمعه ابن عمران في
 طور العرفان ورايت ما رأى عجيب من ايات

ربّه الرحمن اشهد أنّك فزت بانوار الوصال فبشرت
 رحيق القرب واللقاء من ايادي عطاء ربك في البدء
 والمآب * انت الذي صبرت في الباب آو
 الخضر آو نوح بما ورد عليك واشاكك اهل من
 العدل والانصاف بمصائبكم اتت السما بالذخا
 واخذت الاخران مشارق الوحي ومطالع العرفان
 طوبى لكم وللذين قصدوا مقامكم وزاروا تربكم وذكروا
 اياكم وما ورد عليكم واستقربوا بكم لآله ربكم ومقصودكم
 ومعبودكم ومعبود من في السموات والارضين سبحانك
 يا آلهي اسئلك بالذين تشهدوا في سبيلك
 وطاردوا في هواك على شأن ما تمنعهم قدرة
 العالم عن الاسم الأعظم بان تغفر له ولأبيه وأمي و
 لمن تمسك بك الميتين يا الله العالمين *

هذا ما نزل للحضرة الوحيد الذي فاز ببقاء آله الغير الوحيد
 وللذين تشهدوا في سبيله وقاموا على خدمته امره
 وشربوا تسليم الايمان من يد عطاء ربهم اليكم
 هو القائم على امره والقاهر فوق خلقه
 اول موج علا من بحر رحمة ربك الرحمن عليك يا سيدي
 وستر لبيان اشهد أنّك شربت رحيق الوحي
 من يد العناية والالطاف وفزت ببقاء من كان
 موعوداً في الكتب والزبر والالواح انت الذي حبست
 اذ ارتفع لئلا واقبلت اذ ظهر الافق الاعلى في يوم
 فيه اعرض من في ناسوت الانثاء عن آله مولد الوحي
 انت الذي وجدت عرف الشبّ الأعظم اذ فاح
 وقميص مالك القدم اذ تنوع اشهد أنّك نصرت

دين الله و امره بقلمك و لسانك و يدك الى ان نيت
 نفسك في سبيله و شربك كوثر الشهادة باسمه و حبه
 و اخذك سكر سبيل العرفان لانه ان طرقت تقوادم
 الايقان في هواي لم يسمع فيه الا هزير ارياح غايه برك
 مالك الاديان * انت الذي بمصيبك ناحات
 الذرات و بكت عيون الملكات * اشهد بك عظمت
 كنوز الارض و لسان البحر و بك زين راس العرفان
 باكلية البيان * انت الذي اخذت آية حق المحرم
 امام الوجوه و شربك باسم ربك القيوم * البهاء
 المشرق من افق افضل و انوار اللاح من سماء اعدل
 عليك و على الذين جامد و امعك و اقبلوا الى
 من اقبلت اليه و عرضوا عن عرضت عنه و
 قاموا على نصره الامر معك و في ظلك و

قاروا بقلامك و طافوا حولك اسلاك يا آله و آله
 الاسماء بلال البحر توحيدك و اسرار كتابك و برفات
 المقربين في فراقك و عبرات المخلصين في هجرتك و
 بهذا القبر الشريف و لمقام الخيف بان تغفر لي و
 لوالدي و لمن تقرب او تقرب الي هذا الرمس الاطهر
 و زاره او يزوره لوجهك يا مالك القدر اي رب
 اسئلك به و بمن تشهد في سبيلك بان تقضي
 لي حاجتي و حاج خلقك الذين تمسكوا بعدك و
 عثاقت و ذاقوا حلاوة بياضك انك انت
 احكام الامر العليم الحكيم

من اراد ان يزور القبر من ارض الميم الذي اتفق ماله و
 عنده في سبيل الله مولد الوري فيلنزه بانزل من سماء
 مشية الله الحق العظيم

هو المسمى من افقه الاعلى

اول نور ظهرو اشرق ولاح وابرقت من فجر المعاني عليك يا
 حفيف سدره المنتهى في ملكوت الاسماء واية الظهور في
 مانوت الانشاء اشهدك يا مولد العباد ونور
 البلاد بانك كنت مطلع الاتفاق في الافاق وبتفاهلك
 ارتعدت فرائض اهل التفاف الذين نقصوا المشاق
 وكفروا بالله ما لك يوم الطلاق بك نصبت راية
 الحق بين المخلق وظهرت آياته وانتشرت احكامه و
 برزت بنياته طوبى لمن اقبل اليك واثن بك و
 زار قبرك ووجد منك عرف قميص ربك وطاف
 حولك وفاز ببقائك ونطق بذكرك بك ارتفع
 علم التوحيد على العلم في العالم وشرق نور القدم بين
 الامم بخضوعك خضعت الاغواق وتوحيدهم توحيهت

الوجوه الى وجه الله مرتب الارباب انت الذي كنت
 مترجماً لوصي الله وبنياً لآياته وحاملاً اماناته و
 مهبطاً لاسرارته ومخزناً لدلائله علمه ومشرقاً لنور
 انواره ونبعاً لغرات رحمته ومطلعاً لآثاره وعرشاً
 لاسنواءه بهيكل احكامه اشهد ان بقاءك قام
 المخلصون وبندائك انتبه الراقدون وبقائك
 اقبل المقربون وسرع الموحدون بك ظهر الكتاب
 وفصل الخطاب وانت المنادي بهم ربك في الحجاب
 اشهد في آياتك فتح باب اللقاء على من في الارض و
 السماء وحطمت من سحاب الكرم هطار الفضل و
 العطاء طوبى لك يا بوجه الاصفاء ومرجى الاولياء
 انت الذي زين الله ظاهر الارض بدمك وباطنها

بهيكلك طوبى لك يا ركن البرهان مطلق العزفان
 انت الذي خضعت الازكار عند ذكرك والاسماء
 عند ظهور اسمك فاه آه يا مقصد الاقصى والاسم
 ملك العرش والثرى بما ورد عليك من الامراء
 والعلماء تالله بمصيتك ناحت كينونة السرور
 امام وجه المظهور وصدت حماة الاحزان على الغضا
 وبما ورد عليك صعدت زفريات المقبرتين ونزلت
 عبرات الموحدين ترى وتعلم يا الله الغيب وسلطان
 الشهود ان الارض سبقت من دماء اصفياك
 واولياك ولم يكن لهم من ام لينوح عليهم ولا من
 مؤنس ليعزى ابنائهم ونساءهم قد ورد عليهم في ارض
 الطاء مانح به للاء الاعلى قد رايت يا الله عبدك الخ

مطروحا على التراب الذي كان منجذبا بنفحات وحيك
 وتحركا بارادتك ومشتعلنا بنار حبك على شان
 سمع كل ذي سمع من كل عرق من عروق آيات بحبك
 واسرار ولايتك قد جاهد في سبيك حتى اجماد
 وقام على خدتك حتى القيام له ان صار محررا بالدم
 امام وجه العالم وانقوى روحه شوقا للقاءك ووصالك
 يا ملك القدم بذلك ناحت حورية الجاه في
 الفردوس الاعلى واهل الجنة العليا ونجا المجد في ملكوت
 الاسماء ولم يكن يا الله من يحمله لم يقدر لتمام الذي
 قدرت له من قلمك الاعلى في الصحيفة المحررة و
 حلتاه آستان من امائك اللائى وجدن حلاوة
 خدمتك في آياك وعرفن ما غفل عنه كثير الجاه

و عبادک ای رب صل علیهما فی جبروتک و ملکوتک
 ثم اکتب لهما ما یکدر منه المخلصون عرف فضلك و
 غایتک یا الہی واکہ الاسماء و فاطری و فاطر السماء
 اسئلک بدوہ اشرف و قیامہ علی امرک و
 استقامتہ علی خدمتک و انفاق روحہ فی سبیلک
 بان تغفر لہ و لو الدنئی و لمن آمن بک و اقبل لک
 ثم اسئلک بان تجعلنی ثابتاً علی امرک و مستقیماً
 علی جبرک و معروفاً باسمک و غیاً بغیاک لا الہ الا
 انت المبین علی ما کان و ما یكون

وَلِوَجْهِكَ لَمْ يَمُتْ الَّذِي فِيهِ دَفَنَ الْبَابُ الْأَعْظَمُ قُل
 اَوَّلُ نُورٍ اشْرَقَ وَاِلَاحٍ مِنْ اَفْقٍ رَحْمَةُ اللهِ مَا لَكَ الْاَنَامُ
 وَاَوَّلُ رُوحٍ ظَهَرَ بِاسْمِ الرَّحْمَنِ عَلَيْكَ يَا مُطْلِعَ الْاَتِيَانِ

وشرق الاحسان اشهد انک سمعت نداء صدق
 المنتهی قبل الوری و توجهت الیها منقطعاً عن کل
 ما خلق فی ناروت الا نشاء و شربت من اول کاس
 ادار ما ایدى الالطاف بین الارض و السماء روحی
 لنفک الفداء یا بده الخیرات و منظر البیات
 لولاک ما نزلت الآیات و ما استقر علی العرش خلق
 الصفات الذی به اخذت الزلازل کل القبال
 و نصب المیزان و مرت ابحال انی اسئل الله
 بک بان یؤیدنی علی اتباع او امره و یقریبی الیه
 و یجعلنی من الناصرین لامره و الزائرین لخبرته
 و اللائزین بنجا بک و المتشبثین بکوک انه لا اله الا
 المستعالی العیزز المنان

ان قبل له المقام الذي فيه دفن اول من آمن بالله العزيز ^{المجرب}

وقل اول نفحة فاحت من قميص الكبرياء واول عرف
تفوق من شطرا له ملك السماء عليك يا مطلع
البقاء ومصدر الامر لمن في الانشاء انت الذي بك
ارفعت سما الجود وبك ظهرت طلعة المعبود ورتن
المقام المحمود وبك جرت نيايح البيان بين الامكان
وسرت نسمة الله لاهل الاكوان اشهد انك عرفت
المقصود اذ ظهرا بحق وعرفت بالباطن الذي غجر عن
عرفانه من على الارض الا من شاء ربك انت
الذي بك فك الرقيق المحنوم وخرق حجاب المومنون
الا ظهرا سم الله القيوم لمن في السموات والارضين
اشهد انك وفيت بيثاق الله وعمره وانجبت

من آياته على شأن انفق روحك في سبيله طوبى
لارض فازت بك ولد يا ترشرف ببقائك ولحموا
اتخرج بانفاسك انه اشفع بك الي الله وسئل
يؤيدني على خدمته امره ويقدر لي ما ينفعني في الدنيا والاخرة
انه لهو المعطى لها ذل المسكين المحجب

زيارة احراف

هو الابهي اول ذكر البهاء واول ثناء الكبرياء
عليك يا طلعة الاعلى وخالق الاشياء ورافع
السماء والناطق في ملكوت الانشاء بذكر نفاك الاله
ثم عليك يا رب الارباب ونجى الاجاب في يوم
الاجاب ومطر السحاب ومخرق النفاق ومخرق
الاجباب ثم عليك يا خالق اجרות وملك

للموت وسلطان الناموت وملك التاهوت ونزل
 الآيات ومحرق البهائم ثم يا طلعة الغياث و
 مهلك النفاث ومبدئ الرثاث وبشر الذكور
 والانات بالطلعة المستغاث ثم عليك يا نور البحار
 ومجري ماء الحياة من القلم الرجراج ونجى العباد من
 ملح اجاج ثم عليك يا نور اللامع والمقضى الفاتح
 وأسر السجون ومنفخ الروح ثم عليك يا نور البانج
 والطور الشامخ والروح النافع والحبل الراسخ ثم
 عليك يا ساذج الوداد ونجى العباد في يوم المعاد و
 طلعة الميعاد واصل السداد ومقصود الفؤاد ثم
 عليك يا مظهر الرذاذ واليك المعاذ ومنك
 الملاذ ثم عليك يا مجرى الأنهار وثمر الأشجار

ومظهر الأزهار وقاهر الفجار ومحيي الأحياء ومقصود الأحياء
 ثم عليك يا مظهر الرموز وثمر الرموز وصاحب الكنوز
 ثم عليك يا سر القديس وقاتل الفاعوس وخالق
 الفردوس وملك الأفريديس ومزين أطوارس و
 الطلعة القدس وبجمال الأنس ثم عليك يا خالق
 الوجود وصاحب الجيوش ومرافع الوان و
 المنفوس وجاعل الجبال كالعين المنفوس ثم عليك
 يا صاحب المناس ومعتلي الخلاص وحافظ أهل
 الأخلص عن السهام والرصاص ثم عليك يا شفي
 الأمراض وقاتل أهل الشرك والأغاض ومخرج أهل
 الحزن والأنقباض والحق المحض واليك المنفص
 ثم عليك يا مبسط الباط وحافظ أولي الخرم

والاحتياط وترفع الغصن ومعه الأرباط وتمدد أصراف
ومتقدّر الغلاط في قصر البنات ثم عليك يا قاتل
العشاق بالحقاظ وشتعل الشواطئ في قلوب أولي
التمتبه والأيقاظ وبديك الاحتفاظ ثم عليك يا طلعة
البدن والجمال المنيع والشر الرفيع وحفظ الرضيع وبديك
التميز والترفع ثم عليك يا ذي الطلقات البانغ
والشمس البانغ والنور البانغ ثم عليك يا أصل الأتلاف
ونجى العباد عن الظلم والاعتاف ومعهلى جور الأتلاف
بالأضعاف ثم عليك يا صاحب يوم التلاق
ورافع سموات الطباق ويا طلعة المخلوق وجمال
الرزاق لأولي الغفر والأطلاق ثم عليك يا سلطان
الملوك وراحم المملوك ومذهب الشكوك وماك الأملوك

ومتور السماك ثم عليك يا ذي العز والجمال والعتقة
والأجبال والرفعة والاستجبال واليمينه والاستقلال
والفضل والأفضال ثم عليك يا طلعة القيتوم ورفع
الهوم ودافع الغموم وفالق الأنام ومكور الليل والآيام
ومتور الطلام ثم عليك يا جمال الرحمن وطلعة السجنان
وحضرة المنان وذي العظمة والأمان والعلم و
العرفان ومعهلى الأطمينان بأولي التوجه والأيمان
ثم عليك يا رافع العلو وخالق التسمو ومتقدّر المحو وعال
الصحو ثم عليك يا طلعة الآلمية والجمال الأحديّة والسر
المقدّمه ووجهة الربوبية وذي الدوام الأبدية والجمال
التصديّة ثم عليك يا جمال الآلهى والنور الباقي و
السر القدسي والظهور الصمدى والجمال على كرسي الأبدى يا
طلعة العبد والجمال البهتي

زيارت جناب ابا بديع

مولائين لعليم

قد مضت أيام الفرج

والأبجاج وأتت أيام الأحران بما غاب نجم الأيقان
من سماء الاعرفان بذلك صاحبة الحصة وذات
الكباد للما على وبكت الأشياء واضطربت اركان
الوجود وزلزلت قوائم البيت ونوح المقربون في
الحق ان احسن النقص روحه وحسين ما عنده في
سبيل الله ملك الملك والملكوت وسلطان
الوجود ويجزوت من قبلها من سمي بكاظم الذي يشهد
في هذا الامر وناحت في مصيبتة سدة المنتهى اهل
الفردوس في العشي والاشراق ان يا قلم الاعلى وجه
بوجهك من الصادق الى الخائى وزر شهدائى شهيدائى من
قبلى تاله لو تفرس في كل ارض تجد فيها عضوا من

اعضاى اذنى قطع في سيدة ورجاء الحالى وبذلك صلاح
وناح ميكل عظمى وبكت عيون غياتى وصعدت زفراتى
وزلت عبراتى وخرقت قلوب اصفياء حنت فذة
اولى يا قلمى هذا اليوم ينبغي ان يرتفع فيه صريرك نوح
بكائك بما ورد على المظلوم واولياءه من مظالم الظلم
والاعتاف ومطالع الغفلة الذين مافازوا بحرق
الانصاف في هذا اليوم الذى تتورث الافاق من
هذا الاشراق نخ يا قلمى لغربى وبلائى وطمع المظلومين
ومظلوميتهم اجبائى اذا قصدت ارض الخائى وقبرت
اليها ووجدت نقماتهما قدام رؤس المجيد وزره بما ذكره
الغيزر المجيد وقل **جوهر عرف** تصوم من قميص رحمة
ربنا العلى الابهى عليك يا ايها المفضل الى الافق الاعلى

وَأَن طُفُّ ثَبَاءٍ مَّا لَكَ الْأَسْمَاءُ فِي مَلَكُوتِ الْأَنْشَاءِ اشْهَد
 أَنَّكَ خَرَقْتَ الْأَحْجَابَ وَبَدَّتِ الْكَائِنَاتِ وَأَمْنَتْ
 بِالْغَيْزِ الْوَهَّابِ فِي يَوْمٍ فِيهِ وَضَعَ كُلُّ ذَاتٍ حَمْلَهَا
 وَقَامَ النَّاسُ لِمَالِكِ الْحَرْشِ وَالْهَرَشِ أَنْتَ الَّذِي مَا
 مَنَعَكَ إِحْجَاتٍ عَنِ مَنَزِلِ الْآيَاتِ وَتَسْبَحَاتٍ عَنِ مَنَازِلِ
 الْأَمْرِ الَّذِي خَضَعْتَ لَهُ الْبَنِيَّاتِ أَنْتَ الَّذِي مَنَعَكَ
 فِي اللَّهِ لَوْمَةً الْأُلَمِّ وَشِمَاتَةً تُشْمِتُ قَدْ بَدَّتِ الْعَالَمَ
 وَاخْذَتْ مَا نَزَلَ لَكَ الْقَدَمُ وَسُلْطَانِ الْأُمَمِ
 اشْهَد أَنَّكَ طَرِثَ بِقَوَادِمِ الْإِيقَانِ إِلَى أَفْقِ الْآرِثِ
 إِلَى أَنْ دَخَلْتَ سَجْنَ الْمَظْلُومِ فَرَزْتَ رَبَّكَ الْمَعِينِ الْقَيُّومِ
 وَرَأَيْتَ مَا مَنَعَ عَنِ الْكَلِيمِ وَبَعَثْتَ مَا سَمِعَهُ الْحَبِيبُ وَ
 شَرِبْتَ رَحِيقَ الْوَصَالِ وَفَزْتَ بِمَقَامِ الْقُدْسِ الْقَرِيبِ
 وَاجْهَالِ أَنْتَ الَّذِي وَجَدْتَ حَلَاوَةَ الْإِنْدَاءِ وَ

سَمِعْتَ خَيْرَ كَوْثَرِ الْإِتْقَانِ وَخَفِيفَ سِدْرَةِ الْإِنْتِهَى أَدْنَى قَائِمًا
 لِقَاءَ وَجْهِ رَبِّكَ مَالِكِ الْأَسْمَاءِ وَفَاطِرِ السَّمَاءِ طُوبَى
 لَكَ يَا أَبَا بَدِيعٍ وَلِابْنِكَ الَّذِي بِهِ تَزَلُّزَتِ الْأَرْكَانُ
 أَحْبَبْتَ وَكَسَّرْتَ الْأَصْنَامَ الَّذِينَ يَمْشُونَ بِأَثْوَابِ الْعِلْمِ
 بَيْنَ مَلَأِ الْأَنْشَاءِ قَدْ شَهِدْتَ تَحْتَ الْمَنَاسِكِ بَاقِيَ الْوَقَائِدِ
 وَنَصْرَتِكَ وَهَيْفَتِكَ وَأَيْقَانِكَ وَطِينَتِكَ
 أَنْتَ الَّذِي مَا خَوَّفَكَ الْأُلُوفُ وَمَا مَنَعَكَ صُلَيْبُ
 فِي يَوْمٍ فِيهِ صَفَّتِ الصُّفُوفُ لَأُطْفَاءِ نَوْرِ الْخُورِ وَجَمَتْ
 قِبَالُ الْأَرْضِ وَظَهَرَ الْقُرْعُ الْأَكْبَرُ مِنْ لِبَاسِ نَعِيمِكَ الَّذِي
 لَأَبْنِكَ طُوبَى لَكَ بِمَا قَرَّمَا بِشَهِادَةِ اللَّهِ فِي هَذَا اللَّوْحِ
 اشْرَقَتْ مِنْ أَفْقِ سَمَاءِ شَمْسِ الْكَلِمَةِ أَنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ
 الْعَالَمِينَ * أَنْ يَاجْهَالِ الْقَدَمِ مَرَّ الْقَلَمِ أَنْ يَذْكُرَ عَظِيمَكَ

الذي كان معك في خبايا ذلك وسر ادق مجدك
 وكان في الصباح والساء حاضر امام وجهك
 ساجداً لطلعتك وخاضعاً لسلطانك ومتابلاً
 بارادتك وتحريراً بميثاقك هو الذي اسمعته منك
 واريتك جلالك واسكنه في جوار رحمتك وسقته كثر
 وحيك وشرقة بظهورات فضلك وشؤون حركته
 وفوضت عليه سقاية بيوتك احرام بين الانام طوبى
 لمقبل اقبل اليك ولراى رقصه مضجعاك وزارك
 بما انزله الرحمن في حقك انت الذي اسلمت الروح
 لوجه ربك وكنت معه من قبل في ارض السر وخبرت
 الغيرة جبال نفقه وهاجرت معه الى ان دخلت الجن
 هذا المقام الكريم الذي تنور بانوار العرش العظيم
 سبحانك يا ملك الاسماء وفاطر السماء اسلمك بحج

علمك وسماء حكمتك بان تقدر لمن زار اجتك ابر
 من فاز بنجدهمك وطهرهم عن كل ما لا ينبغي الامرك
 ثم اغفرهم بوجدك وفضلك ثم اكتب لهم من قلبك
 الا على خير الآخرة والاول انت انت رب العرش والعرش
 وانت انت المقدر القدير

هو **اول** ذكر خرج من لسان الغبطة والكبرياء
 عليك يا ايها الورقة العليا والمشرق من افق الامر في اليا
 ملك الاسماء اشهد انك اقبلت الى الافق الاعلى و
 قربت بالافازية كثر الورى واشهد انك حملت ثقل
 والبلايا في سبيل الله فاطر السماء وكنت في الامر على
 ما خدتك في آية لومة اللائمات ولا اعراض المشركات
 طوبى لك ولمن حضر مقامك وارادك بما ظهر من قلم الله
 العلي الابن الذي جب الظالمون في حصن عكا و

اشهد انك اسلمت اروح في الفراق بعد ما كنت مشتتة
بنار الاشتياق في ايام الله مالك يوم اتمام **سحاً**
لقوم ما عرفوا انك وما شربوا كاس ذكرك ونعيماً
لمن يذكرك بما ذكرك به الله في الصحف والالواح

به الروح الزيادة

قد نزل من ملكوت القدم لاسم الله الذي سمي بحسن نسبة
الى نفسه المهيمن العزيز القيوم * فطوبى للذي هم يزوره ويكون
من الزائرين * ويتقربن به الى الله العزيز المجوب

بسم الله المبدع الابهى

اول بهاء ظهر وشرق عن مشرق البقاء واولاً ضياء
لاح عن مطلع السناء واول رحمة نزلت من سحاب
الكبرياء عليك يا من قد تكلم الله عن اشارات
اهل الانشاء ونسبك بمنظر نفسه العبد الاعلى ومطلع

امره بين الارض والسماء وايدك بروح الاعظم في ايام
التي ترزلت فيها افدة اولي النخيل وارتفع ضجيج كل الاشياء
الى مكاس القصور وسدرة المنتهى اشهد الله واهل ملائكة
وسكان جنة المأوى ولهم نعم استقروا في غرفات المحرر
خلف حجابات القضاء بانك شربت حريق الايمان
من ايدى افضل من لدن ربك الرحمن وطلت
بقعة الرضوان تفر الذي فيه استضاءت انوار السجنان
وفرت بمواهب الله لمقدّر العزيز المنان * واشهد
انك كنت مؤمناً بالله وموقفاً باياته وندعياً بسلطانه
ومتقراً بفردانيته ومعترفاً بوحدة ائيمته وخاضعاً لامره
وخاشعاً لمظهر نفسه ومطلع جماله وشرق ظهوره ونجمن
وجهه ومكن اياته * واشهد ان روحك ستقر في الآخرة

وكان مطهرًا من حجابات أهل الأنثاء، ودخل منظر الكبري
فلعن آله الذين هم ظلموك ودخلوا مستقرك وغاروا الذين هم
كانوا في حولك وضيعوا حررتك واساروا ذنوبك
قرباتك وكانوا من الظالمين * واشهد أن في ربك
جبروت ومع الوحدانية وحرقت قلوب المخاضين
اشهدك يا آله على موقفى هذا والذين هم استقروا على سرر
البقاء ثم ملائكة الذين يطوفون في حول عرش جلالك
العلية الأعلى بآنة أنت ربك وبأياتك الكبرى حين آتيت
الفطرت في سماء القضاء وآتت منظر نفسك على
ملكوت السماء وبالذين هم سبوا آية قبر خلق الأرض
والسماء ودخلوا في ظل غنایته وشربوا عن كأس حتمته
واقروا بسلطانته وعترفوا بعظمته واقفاده وسجدوا

ووجه المقيمين

عند اشراق انوار وجهه وكانوا من المقيمين في الواجبات
من قلم الأمر مكتوباً * واشهد يا آله وربى بان الذى
ظهر في ملك الأليام انه لهما كلف ظهورك وبروزك و
قدرتك وسلطانك لمن في السموات والأرض
فطوبى لمن عرفه وسمع ندائه واجاب امره وطاف حوله و
قصد بابه فيقول لمن ظلمه وانكر امره وجادل بآيته وجار
بنفسه وكذب ببرهانه وقام على الأعراض تلقاء
وجهه واستبكر عليه وكان من المعرضين في الكتاب كورا
واسلك يا آله في هذا الموقف الشريف نفكك العلى
الأعلى وبرمذ العلور الأطر الأبهى الذى به شرفت الأرض
والسماء وطلعت شمس القضاء عن افق البداء بان
تستقيم يا آله قد ماى على هذا الصراط الذى زلت

عليه كثر الأقدام ثم جعلني ناظراً إلى شطر رضائه وتوجهاً
إلى صرح قدس كبريائه وثابتاً على حبه وموقفاً بما يظهر عن
وسيقماً على ما اراد وأنت انت الفاعل لما تشاء
وأنت انت على كل شيء قدير. فيا آلي اقسمك بالإنوار
وجهاك الذي احاطت المكنات وجرحت التي
سبقت الموجودات بان لا تجعلني محروماً عن نعمات
قدس عبادتك والطاقت ولا مأثوراً عن ميوصل
رحمتك ومواهبك ثم اقمني بسلطانك على
جنتك وذكرك ثم انقطعني عن هواك ثم احفظني
يا آلي بان لا اجادل بابائك حين ظنوا منظر امرك
ومشارق وحيك ومطالع فضلك ثم افتح يا آلي
بصري بان اعرفك بك لا بدونك ولين
أتمسك بشيء عما خلق بين السموات والأرض وأنت

كنت بجليتي عليماً. ثم اغفر لي يا آلي ولأبى وأمي والذين
نسبهم إلى نفسي ثم ازل عني كل خير قدرة لعبادك
الأصفياء ثم اجعل لي مقعد صدق في جوار رحمتك الكبرى
ثم طهرني عن كل ما يحجبني عنك ثم استعذني للعالم
في قيامته الأخرى وأنت انت الذي في قبضتك
ملكوت الأرض والسماء. وأنت قد كنت لعبادك
رحيماً.

قد نزل التي تمت بمريم
انها اشتعلت ناراً

ربها قبل ان تمسها وأنا شريفاً أنا في حياتها
فلما ارتقت إلى الرفيق الأعلى كشف الله الحجاب وعرفنا
عباده ومن اراد ان يزور لطف الكبري التي تشهد
من قبل
فليزر بهذه الزيارة

بسم الله اعظم الاعلى

اَنْ ياقلم الاعلى ما اذكرك تسرور في ايام ربك العلى الاعلى
لتعقن به على افان سدره المنتهى نبغات البهاء ولكن
ستك المصيبة العظمى اذا فصح من الارض والسماء
ثم اذكر ما ورد عليك من ثوبات القضاء لجرى
دموع من في ليج السماء في هذه المصيبة التي فيها
الرضوان وتزلزلت الكوان وضطربت حقائق
الامكان وبك عين العظمة على عرش اسمه الرحمن
وقل اول رحمة نزلت من سحاب مشيئة ربك
على الابهي واول ضياء اشرق من افق البقاء واول
سلام ظهر من لسان العظمة في ملكوت الامضاء
عليك يا اية الكبرى والكلمة العليا والذرة النوراء
والطلعة الاحدية في جبروت القضاء كيف اذكر

مصائبك يا ايها الورقة الحمراء تائه من تقوكل
عن شجرة الامر سقطت اوراق سدره المنتهى وكبرت
افان دوحه ابقاء وبست اغصان شجرة الطوبى
واستدنت قلوب الاولياء وصفرت وجوه
الاصفياء وتشبكت افدة الاقبياء في انجته الماوي
وناح روح الامين على محضر الكبرياء وصاحت
سكان الارض والسماء انت التي كنت لوجبة
الاماء شامة الهدى ولججين التقوى غرة الغراء
وبك شقت سبحات الودام عن وجه الاماء
وبك زينت بياكل من بطراز ذكر مالك الارض
والسماء انت التي اذا سمعت ندا الله مالوقت
اقل من ان وسرعت اليه منقطعة عما سواه و

أمنت به وبأياته الكبرى وعرفت منظر نفسه في آياته
 بعد الذي فرغ من في السموات والأرض والآلئين
 أسكنهم يد إرادة ربك على الأبوي ونجاهم من غمرات
 أنفوس والهوى أنت التي كنت غريبة في وطنك و
 أسيرة في بيتك وبعيدة عن ساحة القدس بعد
 اشتياكك وممنوعة عن مقر اقرب بعد ثوبك
 وتوجهك أنت التي لم تزل حركتك إرياح شمسية
 ربك الرحمن كيف شاء وأراد وما كان لك من
 حركة ولا من سكون إلا بامرّه وأذنه طوبى لك
 بما جعلت شيتك فانية في شيتك ومراذك
 فانيا فيما أراد مولاك أنت التي مانعتك
 اشارات اهل النفاق عن نير الأفاق ولا عمن
 اهل الشقاق عن مالك يوم الملاق وقد فويت

المشتاق في يوم تشاخت فيه الأبصار ونفض النجا
 عن حول منظر نفس ربك المنحار الأقيلا من الأخبار
 فاه آه في مصيبتك منع اعلم عن بحران ومرت
 ريواح الأحران على اهل الحنان وبها انفصلت الركان
 كلمة اجماعه ونظرت على صور حروفات المقطعات
 في ادائل سور الكتاب وبها اخذ القبول حكم القيود
 في عالم الجبروت وليس اليمولا ثوب الصورة في ملكوت
 القضاء فوثقك يا أيها الورقة الباقية صعب
 على بان ارى الدنيا ولا اراك واسمع جدير الورقاء ولا
 اسمع نغامت في ذكر ربك العبد الأبوي تائه
 بخنك خزن الأشياء عما خلق في ملكوت
 الأفتاء وليس مطالع الأسماء اثواب السوداء

فكيف اذكر يا حبيب البهاء ايام التي فيها تغيت على فنان
 بفنون الألحان في ذكر ربك الرحمن وبنعماته في
 شأن ربك العزيز المنان وارتفع حقيق سدة ايلان
 وهدى ورقا، احرفان وخير ما، احيوان ونير ارياح نجنا
 وزقا، ديك احش في ذكر ربك العزيز المستعان
 انت التي تبسحك بسج كل الوجود ربه العزيز الودود و
 بعدك تكلكت الورقا، وركدت الارياح وخبث مصباح
 الفلاح وجدت مياه النجاح عمت عمن ما شهدت
 في وجهك نضرة الرحمن وما كنت بما ورد عليك
 من الاضرار وخرست لسان لا يذكرك بين ملاء الاكلان
 فيا بشرى ايام فيها تحركت على الشجرة وتغيت عليها
 بايات الاحديده واستجدت به فؤاد كل امه خاشعة خاشعة

التي ارادت ربها بوجهه ناضرة ضاحكة مستبشرة فخرنا
 لك ايام التي فيها غطي وجهك وترطورك في
 لعلك فاه آه يا ايها الورقة الاحديده والحكمة الاولى
 والاذقة القديمة والثمرة الآتية واطلعة الامامية و
 الآتية الامامية والروح المكنوتية في مصيبتك منعت الجا
 عن امواجها والاشجار من اثمارها والآيات من ازالها
 والكلمات من معانيها والسماء من زيتها والارض من
 انباتها واهيا من جريانها والارياح من هبوبها ولو اتى
 اذكر رزايك على ما هي عليها ليرجع الوجود لم اعدم وترفع
 صرير قلم القدم لم ادراي رزايك اذكره بين ملاء الاعلى
 اذكر ما ورد عليك من احبابك او ما ورد عليك من
 اعداء الله رب الآخرة والاولى انت التي حملت

في سبيل لاك ما احلته امة من القانات وبه جرت موع
 القاصرات في الغرفات وخرن حوريات الفردوس
 على وجه آترب وعرن روضن طلعات الافريدوس
 يا ورقه احمر بمصيتك تغير وجه الظهور وبذل السرور
 وضطربت اركان البيت المعمور وطوى ريق المنور فاه
 اه بمصيتك قبل كل الوجودن اغيب واشهود حكم الموت
 بعد احيات ولسن شية الاولى ردا، الاسماء والصفات
 ولما انصبت رزايك على نهر الأعظم الذي كان ممسكا
 عن الألوان تفرقت وصارت اربعة انهار واخذته
 الألوان المختلفة واسم دوات الأرضية فلما القيت
 على ركن الأول من كلمة اتقوى تأخرت فيها حرف الألف
 لخزنها واستقرت حرف الف في ظهرها ما احرق قلبها
 وكبد البهاء فلما قرئت على النقطة الأولى صاحت

اضطربت وزلزلت وظهرت على هيئة الحروفات في
 الصالح فلما سمعت نقطة العلم نجت وناحت و
 اختلفت وتفرقت وفصلت وظهرت من العلوك
 تفرقات ومظاهر مختلفة وبها استبكرن مرايا ما
 على آله في يوم فيه شهد كل الذرات بان الملك له
 الواحد المقدر القهار تاله بما ورد عليك من اعدائك
 كما وان يتيق العدل فضل ربك ولقد رحمة التي
 كل الأشياء فاه آه يا كلمة البهاء والمستشهد في سبيل
 البهاء كم من ليال بكت على افراش ثوقا للقاء البهاء
 وكمن ايام حترق بنار الاشتياق طلبا لوصال
 البهاء وتوجها الى وجه البهاء الذي لا يرى فيه الا آله
 العلى الاعلى وانك انت ما اردت من وجهه الا وجهه

ويشهد بذلك اهل الماء الأعلى ثم اهل حبروت البقا
 عمن ما شهدت فيك اية التوحيد وظهر التقدير يا ايها
 المذكور بل ان البهاء تالله حكم التانيث بحال ان يرجع
 اليك يا فخر الزجال طوبى لك بما طهر الله في
 ازل الازال عن شبهات اهل الضلال وحفظك عن
 الزلزال وانه لو اغتر لم تعال واليه يرجع حكم المبدء و
 المال * اشهد بانك كنت ورقة لم تزل تحركت
 ارباب مشية الله وما اخذت اشارات اهل النفاق
 الذين نقضوا الميثاق وكفروا بالله مالك يوم اطلاق طوبى
 لامة انت بك وسمعت ذكرك وتمسكت بحبل
 جاك واستقرت بك الى الله موجودك خلقتك
 واتي ما ذاق جاك خالصاً لوجه ربك انما صا

من غاية التي احتضنك الله بها واجتته لمن اقبل اليك
 وبكى عليك وزارك بعد موتك يا ايها المستورة في
 اطباق آثر اب ان جسدك وديعة الله اغترز الوهاب
 في لطن الارض وروحك ستر في الافق الابهي و
 ارفيق الأعلى اللهم يا آلي وال من والها وعاد من
 عادها ونصر من نصرها وارزق من زارها خير الله نيا و
 الاخرة وما قدرته للمبشرين من خلقتك والمخلصين
 من بريتك وانت مالك الملوك وراحم
 الملوك وفي قبضتك ملكوت ملك الارض والسماء
 تفعد ما تشاء لا اله الا انت رب العرش والعرشي
 ورب الآخرة والاولة * سبحانك اللهم يا آلي سلك
 بمنظر نفسك العلى الأعلى وظهر رآك الكبرى و

بيايالك آتت احاطت الأرض والسما ثم بهذ القبر الذي
 جعلته اوعية جنت ومقرورة من اوراق سدره
 ظهورك بان لا تطردني عن بابك ولا تجعلني محروماً
 عما قدرته لأصفيائك اي رب اسئلك بك و
 بها وبمطاهر الاسماء كلما بان لا تدعني بنفسى وموائى
 ولا تجعلني من الذين هم غرضوا عليك وعرضوا عندك
 في يوم الدين فيه استوي عرش رحمتك وتجلت
 على كل الاشياء بكل اسمائك فاشترني يا الهى من سبيل
 عرفائك وكوثر غايتك لأجعل به مقطعا عما
 لواق ومقبل على حرم وصلك ولقائك وانت
 انت المقدر على ما تشاء لا اله الا انت لم تعال لي غير
 الوهاب اي رب اسئلك ببار التي اشتعلتها

في صدره بورقة التي تحركت من ارياح مشتت
 ونطقت على آء نفسك بان تشتعل قلوب عبادك
 من نار جنت لينقطعن عن الذين هم كفروا ويقبلن
 وجك ثم انزل يا الهى على وعلى عبادك المنقطعين
 واجمالك الثابتين خير الدنيا والآخرة ثم اغفر لنا
 ولآبائنا وامهاتنا واخواننا واخواتنا وذرياتنا
 وذوى قرائتنا من الذين آمنوا بك وبيايالك
 كانوا مقر بوحدايتك ومعترفا بفردانيتك
 ونذعننا بامرک وما طقا بشنائك انت انت الذي
 لم تزل كنت قادراً ولا تزال تكون حاكماً لا يمنعك
 اسم عن اسم ولا صفة عن صفة كل الاسماء حاد
 لنفسك وطائفة في حوك ومنقادة لمنك

وخائفة لدى بوارق انوار وجهك وانك لم
تزل كنت تكون مقدساً عن خلقت وبريتك
وبذلك يشهد نفس وكل الذرات كسنة نبي وكنة نبي
من خلق بين الارضين والسموات لا اله الا انت المحمدي
المتعالى الهللاً

هذا ما نزل للعلية الاعلى الذي استشهد في ارض اطوار بشرية
يجرت منها الملأ الاعلى ونجح اهل الجنة العليا للمحرفات
العاليات الذين افقوا الحزم وبهم في سبيل اية ملك
الارضين والسموات

بسمه الاقدس الاقدم الاعظم الارفع الابهى

اول عرف تضرع من قميص غيابة الرحمن **واول** نفحة قاصت
من رياض العرفان **واول** نسمة سرت عن بين العرش

عليك يا بستر الاسماء وستر الامر في ملكوت البقاء **اشهد**
انك اقبلت في الافق الاعلى اذ اعرض عنه اهل **الاشهاد**
واجذبك نداء فاطر السماء على شأن قصدت
الغاية لقصوى والذروة العليا وادركت ما نزل **الاشهاد**
في الفرقان يوم تقوم الناس لملك الايمان **اشهد**
انك وجدت عرف الايام وشربت حرق العرفان
من يد عطاء من بيده ملكوت ملك السموات والارض
وفزت بما كان مسطوراً في كتب الله وكنونا في علمه **اشهد**
لقاصد قصد مقامك وتوجه في شطرك وزاررك
انت الذي فزت بقاء يوم فيه ارفع حيف سيرة المنتهى
وصير لعل الاعلى وكن من الذين بشرهم آية من قبل **اشهد**
ان اخرج اقوم من اطلالت في انوار فذكرهم بايام الله
اشهد انما سمعت نداء تصور ادق في رايات الارض

اذا شرقت بنور ربها وسمعت نداها اذ حدثت
 اخبارها انت الذي ما اضطررتك ظلمات
 انشائه وشرائطها قدرتها وفوت نبغياتها وقلبت
 اليها اذ اعرض عن نظرها من على الارض الا من
 شاء الله موجدوها وسلطانها انت الذي قرت
 بقرات الرحمة اذ ارتفع خيرها ونداء الله رة اذ
 ارتفع خفيها وكنيت سقيماً اذ ارتعدت فرائض الانام
 من خشية الايام وكنيت مجيباً اذ ارتفع نداء الله في
 يوم اقيام انت الذي بك امرت نعر ابيان في
 الاسكان ونصبت خيام لخطه على اعلى الاعلام انت
 الذي فزت بانوار شمس المعاني اذ اشرقت من افقها
 وبكوث احيوان اذ جرى من قلم الرحمن وكنيت قائماً
 اذ قام اهل القبور وناظراً اذ ظهر حكم الشهور اشهدك

قد مك ما زل ووجهك ما تغير وقلبك ما اضطرب
 اذ اخذت الزلازل قبائل الارض كلها الا من شاء الله
 مولد السماء قد كنت فائزاً ببحر الايقان اذ تاه لوقم
 في تيه الاوامم انت الذي وجدت نفحات الحكمة لعلها
 والفردوس الاعلى قبل الاشياء ورايت ما كان كطوراً
 وعرفت ما كان مكنوناً وآمنت بمن كان موجوداً
 في كتب الله ومسطوراً في صحفه وزبره بك وباشراك
 فتح باب الفضل على وجه العالم ونصبت رايه لعدل
 بين الامم ونجصوكم خضعت الاعناق في يوم الميثاق
 وشرقت الافاق بنور الاتفاق بكم ظهر صراط الله المستقيم
 وامره المحكم لميتين وبكم ماج بحر البيان بين الامكان
 وسرت نسمة الرحمن على ابلدان انتم مطالع نور
 الاحدية ومخازن حكمة الله البالغة ومنفاتيح ابواب العلم

وَأَشْرَقَتْ أَنْتُمْ حَرْبَ اللَّهِ وَجَنَدَهُ وَمِيزَانَ اللَّهِ وَعَدْلَهُ
بِكُمْ أَشْرَقَتْ الْأَنْوَارُ وَكُشِفَتْ الْأَسْرَارُ وَهَطَرَ الْحِجَابُ
وَبُنِيَ حَكْمُ الْكِتَابِ أَنْتُمْ كُتِبَ إِلَيْهِ مِنْ خَلْقِهِ وَصُفِّهِ
بَيْنَ عِبَادِهِ وَأَنْتُمْ لِمَالِ بَحْرِ الْعِرْقَانِ وَمِثَارِقِ الْأُمَمِ
بَيْنَ الْأُمَمِ الْبَيْنِ بِكُمْ تَرْتِزُ دِيَارُ كِتَابِ الْوُجُودِ وَفَتْحُ
بَابِ الْوُجُودِ عَلَى مَنْ فِي الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَأَوَّاهٍ بِمَا
وَرَدَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْآخِرِينَ فِي يَوْمِ الدِّينِ بِمَصِيبَتِكُمْ نَاحِ
رُوحِ الْأَمِينِ وَصَاحِ الْمَلَاءِ الْعَالِينَ وَصَفْرَتِ أَوْرُقِ
سِدْرَةِ الْبَقْعِ وَبَكَتِ الْعِیُونَ فِي اجْتِمَاعِ الْعِلَى وَزَلَزَتِ
أَرْكَانُ الْكَلِمَةِ الْأُولَى وَضُطْرِبَتْ أَفْئِدَةُ خَلْقِ الْمَجْدِ عَلَى الْحَقِيقَةِ
النُّورِ وَأَبْجَادُكُمْ اهْتَزَتِ أَرْكَانُ عَرْشِ وَفَرَعِ
أَصْحَابِ السِّقْفَةِ أَحْمَرَاءَ عَلَى بَحْرِ الْأَسْمَاءِ وَاخْذَتِ

الْغُلَامَةُ مَنْ فِي الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ بِخَرْجِكُمْ تَرْكُنَ حَوَارِيَاتِ
الْعُرْفَاتِ مَقَاعِدَ تَهْنِ وَتُوجِّهْنَ إِلَيْكُمْ وَنَحْنُ عَلَيْكُمْ نَحْنُ
بَكَتِ عِیُونَ أَهْلِ الْفُرُوسِ الْأَعْلَى وَرُكَّانِ قِبَابِ الْعِظَمَةِ
خَلْفَ قَلَمِ الْكِبَرِيَاءِ وَبِمَصِيبَتِكُمْ اسْتَعْرَبَ كُلُّ ذِي طَنْ
وَاسْتَنْزَلَ كُلُّ ذِي مَقَامٍ وَضُطْرِبَ كُلُّ ذِي طَلْسَانٍ
وَصَاحَ كُلُّ مَقْبَارٍ وَاضْطَعَقَ كُلُّ ذِي عِلْمٍ وَتَبَدَّلَ كُلُّ عِشٍ
أَشْهَدُ أَنْ بِمَصَائِبِكُمْ نَفْسُ حِلِّ الْكَرَمِ مِنَ الْعَالَمِ وَ
انْقَطَعَ عَنْ حَيَاتِهِمَا نَظَاهِرُ الْقَدَمِ مِنَ الْأُمَمِ سُبْحَانِكِ
يَا أَلَهَ الْأَسْمَاءِ وَفَاعِلَ السَّمَاءِ تَرَى بِمَا كُلُّ عَاشِقٍ
مَطْرُوحَةً عَلَى تَرَابٍ لَيْسَ لَهُمْ مِنْ نَفْسِ الْأَنْسَامِ
رَحْمَتُكَ الَّتِي تَمُرُّ عَلَيْهِمْ فِي الْأَسْحَارِ وَتُنَوِّجُ لَهُمْ بِأَلْسِنِ
بِهِ الْأَحْجَارِ قَدْ اخْذَهُمْ جَذْبُ نَدَائِكَ الْأَحْلَى عَلَى

شأن تقطعوا عن الذين مقبلين له افهك الأعداء
 عباد وفوا بعدك وميثاقتك وسرعوا الى مقام
 الفداء رجاء ما عندك واثرت كلمتك العليا فيهم
 وخضعت لعظمتك عن اقم اولئك عباد مكرمون
 الذين جاءهم وافي سبيلك حق ايجاد ونصروا امرك
 حق انصر ومانعتهم جنود الأرض عن التوجه اليك وما
 خوفهم سطوة الملوك في اظهار سلطانك من يديك
 قد قاموا وقالوا اما اقتضرت به جلود ابطالين ونزلت
 اركان المعتدين اي رب اسلك بهم ذرئهم
 في آشوق والاشتياق بان تغفر له ولوالدي و
 لمن اقبل يا مالك لميثاق في يوم اطلاق اي رب
 اسلك بهن الرئس الاطهر والرب المقدس المعظم

لشأن دانت بها الكادهم وذرقتهم

بان كتب بعدك هذا من قلمك الاعلى خير الاخره والى
 انك انت رب العرش والرشى لا اله الا انت الغفر
 الباذل العطوف الكريم

مولعزى المحزون

ان يا قلم
 قد آتت مصيبة كبرى وزيته عظمى التي ناحت بها
 الفردوس الاعلى واجتهت اعليا برما صعدت الاخر
 الى ان بلغت اذيال رداء الرحمن طوبى لقاصده
 خدمتها في حياتها وزارها بعد صعودها وعروجها و
 لامة قصدت مقامها وتقرت الى الله بها البهاء
 المشرق من افق غرة الغراء وانهور الظاهر اللامع
 من سماء اسمى الابرار عليك يا ثمرة سدرة المنتهى
 والورقة المباركة انوراء واية من تسم بظهوره
 ملكوت البقاء وما موت الانساء نشهد انك اول

ورقة فازت بكأس الوصال في الوثاق وآخر ثمره سلمت
روحاً في افراق انت التي ذاب كبدك وحرقت
فؤادك واشتعلت اركانك في بعدك عن المحصور في
مقام جعل الله شرق آياته ومطلع بنياته ومظهر اسمائه
ومصدر احكامه ومقر عرشه **ياورقي** وعرف جنة
رضائه انت في الرفيق الاعلى والمظلوم نذرك في
سجن عكا انت التي وجدت عرف قميص الرحمن
قبر خلق الامكان وتشرفت ببقائه وفرت بوصاله
وشربت رحيق القرب من يد عطائه نشه ان فيك
اجتمعت الآياتان قد اجتمعت اية الوصال في الاول
وامامت اية افراق في الاخرى كم من لم يصعدت
فيه زفراتك في حب الله وجرت عبراتك عند

ذكر اسمه الابهي انه كان معك ويرى شتعالك و
انجذابك وثوقك واشتياقك ويسمع خفق قلبك
وانين فؤادك **يا ثمره سدرته** في مصيبتك ملج
بحر الاضران وهاجت ارباع الغفران اشهد ان
في ليلته التي صعدت الى الافق الابهي والرفيق الاعلى
ويومها قد غفر الله كل عبد صعد وكل امه صعدت
كرامته لك وفضلاً عليك الا الذين انكروا حق الله
وما ظهر من عنده جبره كذالك اختصك الله
ياورقي بهذا الفضل العظيم والمقام السابق الاقدم
طوبى لك ولزاريك ولجواريك ولطائفك
ولمن توصل بك الى الله انت التي بمصيبتك
ناحت البحور وكدرت اوراق سدره النخورات

التي سمعت لهذا الذي ارتفع من لسان ملك
ملكوت السماء قد اقبلت اليه واجتذبتك عن شأن
كاد ان يخرج الاختيار من كفك **يا ورقي** يا ايها
الطاردة في هواي حبي والمتوجهة لي وجهي وناطقة
بشائي قد انزلنا لك ذكراً لا نحو ثنونات لقرون
ولا ظورات الأعصار انا خلدنا ذكرك من قلبي
الأعلى في صحيفة احمراء التي ما اطلع بها الا الله
موجد الاشياء وذكرناك في هذا اللوح بما يذكر
به المقربون ويتوجه اليه مسك الموحدون طوبى
لك ونعيماً لك ومن يخبر تلقاء قبرك وتلو ما
انزله الوهاب في المآب انتهى

يا ايها الورق احمر والآية الأبرى **اشهد** شملت

ما الرحمة والوداد في قلوب العباد انت التي كنت
مترنمة في الليالي والأيام بذكر الله مالك الأنام
انت التي سمعت لهذا في أول الأيام واخذك
جذب بيان الرحمن على شأن ذاب به كبدك و
اشتعلت اركانك بك ظهر حفيف الودة
وبرزت رنة الملكوت بين البرية اشهد انك
خرقت الأعجاب باسم ربك مالك المآب
وسرعت بقلبك في الأفق الأعلى وتوجت له
الوجه على شأن ما منعك ظنونات العلماء
ولا اوهام العرفاء ولا سطوة الأمراء اشهد انك
نحت في افراق كنوح الشك وركت ما في اعلم
تمسك بالعمدة الوثقى البهاء المشرق من افق سماء

غاية ربك مالك الاسماء عليك وعيد اولك
 واخرك وعلى من اجبت وذكر ايامك وويل لمن ظلمك
 ونطق في حقك مانح به الملاء الاعلى وسكان لغدك
 في العشي والاشراق سبحانك يا الهى اسلمك بهذه
 النقرة ابحر وية والزة ملكوتية والآية الاحدية بان تغفر
 من توبته اليها خالصا لوجهك وكفر عنه خطيئاته
 الكبرى وتيسر له اعطى ثم اغفر آياه واتمه وكل قاصد
 قصدها وازا قربها اليك انت لمقدر الذى لا يفرج
 شئ ولا يمنعك امر تفعل ما تشاء وتحكم ما تريد
 انك انت لمشفق الغير الحكيم

يا ابن اسى هر نفسى اراده كند حضرت اخت وورقه حمراء
 وال الله من اهل البيت اللائى قرن برضا الله را

زيارت نمايد. له ان يزور بما نزل من براعته الاية
 من له على ملك البرية هذه موبته اخرى من لذي اعلى
 ان اشكر وكن من حامدين **نقته**

فصلهم يا الله على الهدى واواقوا وغضاضنا وانا
 واصولنا وفروحمابدوام اسمائكم احسنه وصفاتكم
 العليا ثم اخفطها من شر لمعتين وجنود طالميلين

انت المقدر لهدير
 همن مفرج غير الله قل سبحان الله كل عباد له وكل با
 قاعمون

اول فلاح لاح من افق الكرم واول عرف مانج من
 القدم واول ذكر تكلم به لسان لمشيته في العالم واول
 نور انجبت به فهدى الامم عليكم يا باي كل ائمة ومطالع
 الاسماء وشارق الامر في ملكوت الانشاء اشهد ان

بكم استوى الرحمن على عرش الأمكان وما ج بحر الغفران
 وفاض كوثر ايجوان وظهر ملكوت له بيان وشرقت
 من افقه شمس العرفان • انتم الذين بمشيائكم ظهرت
 لمشيته وسلطانها وبرزت الارادة واقدارها و
 القدر وما قدر فيه من لدى الله لمقدر لهدير • وكم
 احاطت الكلمة وسرت لهنسمة وانا العالم من تجليات
 نور طلع وشرق من مطلع نور الاحدية الا ان بكم هدرت
 حماته اوفاء في الفردوس الاعلى ونطقت سدة
 المنتهى وغنى غدايب البهاء ونادت الاشياء
 بما شهد الله موجدكم وخالقكم وسلطانكم ومبدئكم
 ومبدعكم ومحييكم ومميتكم واوكم واخركم ومنظركم
 وملككم ومؤيدكم ومعرفكم • انتم حروفات الكلمة

الاول والطرز الاول في ملكوت الانس ومطاهر
 العدل في اجروت الاعلى انتم كتاب المسطور والرمز
 المشهور والرق المنصور والبيت المعمور بكم تفتت
 رايات العدل ونصبت اعلام النصر وكم تصوت
 رائحة القميص وظهرت اية التقدير وكم فتح باب
 الكرم على وجه الامم ومطلت من سحاب الغفران
 اسطار غاية الرحمن طوبى لكم ولمن تقرب بكم الله
 ولمن ثبت باذيا لكم وتمسك بجالكم ونطق بذكركم
 وويل لمن انكر حقكم وعرض عنكم واستكبر عليكم وجاهد
 غاية الله فيكم يشهد كل شئ بغزكم وارتفاع مقامكم
 وربكم في الآخرة والاولى وخسارة الذين كفروا
 بالله اذا تلى بايات مشرقا ونبيا واضحا

واذ ارسل طغات سبحانك يا من باسمك
طار الموحدون في هواء قريبك ولقائك وسرع
المخلصون في مقر الفداء في حبك ورضائك
اسلك بالذين استشهدوا في سبيلك واحذ
جذب ايمانك على شأن ما نعيم ما في الدنيا
عن التقرب اليك بان تكتب لنا من قلمك الاعلى
ما ينفعنا في الآخرة والاول يا ارحم الراحمين
ورجائنا اسلك بهذا التراب الاطهر ارحم المظهر
بان تغفر له وتكفر عني جريراته اعظمي وقدر له
بفضلك ما تقرب به عيني ونشرح به صدري لك
انت المقدر على ما تشاء وفي قبضتك مفاتيح الرحمة
والفلاح لا اله الا انت القوي الغالب القدير

بسم الله العلي الاعلى

هرگاه اراده کنی زیارت طلعت ابی را وضو بگیر و بخانه
امر شده در بیان بعد بگردان روی خود را بجانب عرش
و قرارگاه ظهور و بگو این کلمات را
اَشْنَاءُ لَهْدَى ظَهْرِي نَفْسُ اَلْعَلِيِّ اِلَهْجَاءُ لَهْدَى طَلْعِ
مِنْ جِمالِكَ اَلْاَبْهَى عَلَيْكَ يَا مَنْظَرُ الْكَبِيْرَاءِ وَ سُلْطَانِ
الْبَقَاءِ وَ عَلَيْكَ مَنْ فِي الْاَرْضِ وَ السَّمَاءِ اَشْهَدُ اَنْ
بِكَ ظَهَرَتْ سُلْطَنَةُ اَللهِ وَ قُدْرَةُ اَللهِ وَ عَظَمَةُ اَللهِ وَ
كِبَرِيَاةُ اَللهِ وَ بِكَ شَرِقَتْ شَمْسُ الْقَدَمِ فِي سَمَاءِ الْقَضَاءِ وَ
طَلَعَ جِمالُ الْغَيْبِ عَنْ اَفْقِ اَبَدَاءِ وَ اَشْهَدُ اَنْ حَرَكَةَ
مِنْ قَلَمِكَ ظَهَرَ حَكْمُ الْكَافِ وَ اَهْوَنُ وَ بَرَزَ سِرُّ اَللهِ الْمَكْنُونِ
وَ بَدَتْ اَلْمَكْنَنَاتُ وَ بَعَثَتْ اَلظُّهُورَاتُ وَ اَشْهَدُ اَنْ
يَجْمَلُكَ ظَهْرُ جِمالِ الْمَعْبُودِ وَ يُوْجِدُكَ لَوْحُ الْمَقْصُودِ

در روز اول از هر روز یک بار بخواند
در روز اول از هر روز یک بار بخواند
در روز اول از هر روز یک بار بخواند

من عندك فقصر بين الملكات وصعد المخلصون الى ذروة
 الاعلى والمشركون الى دركات السفلى واشهد بان من عندك
 فقد عرف الله ومن فاز ببقائك فقد فاز ببقائه
 فطوبى لمن آمن بك وباياك ونضع لسلطانك و
 شرف ببقائك وبلغ برضاك وطاف في حواك
 حضر تلقاء عرشك فيل من ظلمك والكرز وكبرياك
 وجاهد بسلطانك وحارب بنفك واسكنك لدى وجهك
 وجادل برهانك وفر من حكومتك واقدر اركانك
 من المشركين في الواح القدس من اصبح الامر مكتوباً فيا ارحم
 ومجوبه فارسل على عن يمين رحمتك وغيايتك نفخت
 قدس الطافك لتجذبني عن نفسي وعن الدنيا الى شطر
 قربك ولقائك وانت انت المقدر على ما تشاء و
 انت انت على كل شيء محيط

المؤمنين

يا من يزورك المظلوم من مقامه الاعلى الذي جعلك
 مطاف احمد ذروة العليا ويندرك بك فاح به عرف الغاية
 بين البرية طوبى لك ولصعودك ولتوجهك ولوروك
 في الرفق الاعلى والمقام الابرى اشهد انك اقبلت الى
 غايته لقصوى والافق الاعلى اذ ارتفع حفيف سيرة
 المنقهي بين الارض والسماء وشهدت بما شهد به
 الكبرياء وقبلت ما نزل من عنده وظهرت من لده
 طوبى لك بما فزت بالغفران من لدى الرحمن و
 وجد منك الملاء الاعلى عرف حبى طوبى لمن نذر
 بما ذكر المظلوم في هذا المقام الممنوع قد كنت له
 ورجعت الى بحر رحمته ان هذا الا من فضل الغير المحبوب

بسم الله الرحمن الرحيم

اللهم اني اسئلك بالآية الكبرى وظهور فضلك بين
 الوري بان لا تطردني عن باب منزلة لقائك ولا
 تخيبني عن ظهورات فضلك بين خلقت **ترني**
 يا الهي متمكنا باسمك الاقدس الانور الاعظم الاعظم
 الابهي وتشبها بذيل تثبت به من في الآخرة والاول
 اللهم اني اسئلك بذكائك الاحسن والحكمة العليا
 بان تقربني في كل الاحوال الى فناء بابك وتبعدني
 عن كل ما يكرهه رضاك تراني يا الهي متمكنا باسمك
 الاقدس الانور الاعظم الاعظم الابهي وتشبها
 بذيل تثبت به من في الآخرة والاولي . اللهم اني
 اسئلك بضيائ غرات الغراء واشراق انوار
 وجهك من افق الاعلى بان تجذبني من نفحات

قيصك وشربني رحيق بايك . تراني يا الهي متمكنا
 باسمك الاقدس الانور الاعظم الاعظم الابهي
 وتشبها بذيل تثبت به من في الآخرة والاولي
 اللهم اني اسئلك بشعرك التي تتحرك على صفحات
 الوجه كما تتحرك على صفحات الألواح فللك الاعلى
 وبها تضيوت رائحة مسك المعاني في ملكوت نشأ
 بان تقينني على خدمته امرك على ان لا يعقبه القعود
 ولا تمنع ما اشارت الدين جادوا باياتك واحضروا
 عن وجهك . تراني يا الهي متمكنا باسمك الاقدس
 الانور الاعظم الاعظم الابهي . وتشبها بذيل
 تثبت به من في الآخرة والاولي . اللهم اني
 اسئلك باسمك الذي جعلته سلطان الاسماء

وبه انجذب من في الارض والسماء بان ترانے شمس
 جلالک وترزقنی خمر بایک • ترانے یا الہی متمکاً
 باسمک الاقدس الانور الاعز الاعظم العلی الابی
 وتشبثاً بذیل تثبت به من فی الآخرة والاولی
 اللهم تے اسئلک نجاةً مجدک علی اعدی اجمال و
 فسطاط امرک علی اعدی الاقبال بان تویدنی علی
 ما اراد به ارادتی وفکر من مشیتک • ترانے
 یا الہی متمکاً باسمک الاقدس الانور الاعز الاعظم العلی
 الابی وتشبثاً بذیل تثبت به من فی الآخرة والاولی
 اللهم تے اسئلک بجلالک لمشرق عن اقصی لہقاہ
 الذی اذا اظهر سجد لہ ملکوت اجمال وکبر عن ورائہ
 باعدی انداء بان تجعلنی فانیا عما عذی وباقیاً عما عذک

ترانے یا الہی متمکاً باسمک الاقدس الانور الاعز الاعظم
 العلی الابی وتشبثاً بذیل تثبت به من فی الآخرة و
 الاولی • اللهم تے اسئلک بمنظر اسمک المحبوب
 الذی بہ حرقق اکباد عشاق وطارت افئدة
 من فی الآفاق بان توفقنی علی ذکرک بین خلقتک
 وثنائک بین برتیک • ترانے یا الہی متمکاً
 باسمک الاقدس الانور الاعز الاعظم العلی الابی
 وتشبثاً بذیل تثبت به من فی الآخرة والاولی اللهم
 اتے اسئلک بحقیق سدرۃ المنہی وخرز نمات
 آیاتک فی جبروت الاسماء بان تبعدنی عن کل
 ما یکرہہ رضاک وتقرینی لہ مقام تجلی فیہ مطلع
 آیاتک • ترانے یا الہی متمکاً باسمک الاقدس

الأنور الأعز الأعظم العلي الأبهي وتثبثاً بنيل
 تثبث به من في الآخرة والأولى اللهم اني
 اسئلك بحرف التي اذا خرجت من فم شجرة
 باجت البحار وهاجت الأرياح وطهرت الأمار
 وتطاولت الأشجار ومحت الأمار وضقت الأستار
 وسرع المخلصون في أنوار وجه ربهم المنار بان تعفني
 ما كان مكنوناً في كنائز عرفانك وستوراً في غرا
 علمك تراني يا آلي متمكلاً باسمك الأقدس
 الأنور الأعز الأعظم العلي الأبهي وتثبثاً بنيل
 تثبث به من في الآخرة والأولى اللهم اني
 اسئلك بنار محبتك التي بها طار النوم عن
 عيون اصفياك واولياك واقامتهم في السحار

بذكرك وثناك بان تجعلني ممن فاز بانزلته في
 كتابك واظهرته بارادتك تراني يا آلي متمكلاً
 باسمك الأقدس الأنور الأعز الأعظم العلي الأبهي
 وتثبثاً بنيل تثبث به من في الآخرة والأولى
 اللهم اني اسئلك بنور وجهك الذي راق
 المقربين في سهام قضائك والمخلصين في سيف
 الأعداء في سبيلك بان تكتب لي من قلمك الأعلى
 ما كتبته لأبنائك واصفياك تراني يا آلي
 متمكلاً باسمك الأقدس الأنور الأعز الأعظم العلي
 الأبهي وتثبثاً بنيل تثبث به من في الآخرة و
 الأولى اللهم اني اسئلك باسمك الذي به
 سمعت نداء عاشقين وضيحج مشتاقين وصرخ

المقبرتين وحسين المخلصين وبقيت اهل الاولين
اعطيتهم ما ارادوا فضلا والطافا وبالا اسم
الذي به باج بحر لغير ان امام وجهك واسطر
سحاب الكرم على ارقائك بان مكتب لمن
اقبر اليك وصام بامرک اجر الذين لم يتكلموا الا
بذلك والقوا ما عندهم في سبيلك وجهك
اي رب اسئلك بنفك وآياتك وبناتك
واشراق انوار جمالك واغصانك بان تقبر حريتا
الذين تمسكوا باحكامك وعملوا بما امروا به في كتابك
تراني يا آلي متمسكا باسمك الاقدس الانور الاعز
الاعظم اعني الابي وتشبها بذيرت تشبها بمن

في الآخرة والأولى
 حرره الأخر محمد رسول رشتي
 ٢٩ ربيع الثاني ١٢٨١

لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ يَا فَاطِمَةَ طَرِيقَ السَّمَاءِ
وَقَالَ لَكَ الْأَسْمَاءُ اسئَلِيكَ بِحُرِّ الْيَأْتِكَ
بِأَنْ تَوَدِّي بِدُنِي عَلَى الْأَسْمَاءِ عَلَى أَمْرٍ
وَقَدْ مَرَّ لِي مَا يَنْفَعُنِي فِي عَوَالِمِكَ أَنْتَ
أَنْتَ لَمَقْدَرٍ عَلَى مَا لَسَاءَ لَا إِلَهَ إِلَّا
أَنْتَ لَمَقْدَرٌ تَحْكُمُ

پاک یزدانا جمیع پریشان تو بیکهانه ایم
 غوثان تو فسرده ایم شعله برافروز
 و پرموده ایم دلها با تش محبت سوز
 هر چه هستیم شفته در سواد و سرشته
 کس تو بچاره دم و آواره افتاده ایم *

پراه و ناله ذرا یم و لا در هوس تو روج
 یافتیم قطراتیم و لا در موج یم تو شایتم
 این خفتگان بیدار فرا و این آواره گان
 اشار این سیار بر اختر را اختران خاور
 کن و این کیهان بر اختر را در خفا مارور
 اگر چه ما موران ذی لیم اما تو سلیمان
 پرچشم و سلطنت جلیب الکریم یا خا

خار و کنه کاریم لا تو بر کور و آفر کار در سعاد
 و استحقاق نظر مفا و در تعینات و قابلیات
 ملاحظه مکن در فضل وجود خویش بریکهانه
 خویش نظر نما اگر نوج دریا بخشش
 و دوش اوج گیرد عالم فرشته استغرق نماید
 اگر آوارس طعم خورشید آفرش بدخشد
 ظلمات حاکمه سیئات را و خطیئات را
 به پر تو سر محو نماید تجا فضل طهور است *

و فیض اصد صبا کانس مزاجها کافور
 ان هر آلوده را پاک نماید و این هر آلود
 و پرموده را پاک و فروخته و چالاک
 از پروردگار این حرف مفوده را کلمات
 نامت کمن و این کلمات مجده را ایات
 ناجح بالغه کردند و رحمت با بقه و حقیقت

فائده شوند و نعمت سابقه مصباح
علا کردند و مفتاح ابواب تفریح
هری شوند و هجوم نفس و هوی
حقیقت فائده و عرق شریان
نابضه اشجار بوستان تو شوند و
آزاد رکستان رسد سرهان
اینهمه جمع پریشان هر یک از کتوری
و بوم و مرزی و ثغور یکی شرف
و دیگر غرب یکی جنوب و دیگر شرق
هم چنانکه این بی پایان را در ملک
در اشرف نقطه از ثری بعد از بقای
جمع فرمودی امید داریم که نقصان
خودت و عنایت موهبت در شرف
نقطه از ملکات جمع فرمای تا که در

ظلاله منتهی بیارم و بنعمت فوز
ببقا فائز کردم رب حق دلت
بفضلک وجودک ع ع ع

بنمخت نوم پریشان دیده شود و هم و غم از آن
احداث کرد این آیه مبارکه را تلاوت نمایند
یا من باسک صاج بحر الفرج و حاج عرف السور
اسئلك بان نوینی من بدایع فضلک ما تقو به
عینی و یفرح به قلبی انت المعطی الکرم
و در غیر رؤیای پولیشان هم محبوبست
که قرائت شود

والتوفيق
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

ine etake natealleghe ste

he merick khem ft daffite

austad Nomin mé'mone